

جزوه پیاده شده درس

# فقه شناسی

تقریرات درس خارج فقه

آیت الله العظمی هاشمی شاهرودی رحمه الله علیه

فروردین تا خرداد ماه سال ۱۳۹۳

برگرفته از پایگاه اینترنتی:



کاری از کانال ایتایی:



**جلسه اول: ۱۷/۰۱/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: مقدمه علم فقه یا فقه شناسی

در ابتدا ایام شهادت حضرت زهرا(علیها السلام) را به همه شما عزیزان و امت مسلمان تسلیت عرض می کنم این ایامی که گذشت ایام شهادت بانوی بزرگ اسلام بود و همچنین سال جدید را خدمت شما عزیزان تبریک عرض می کنم انشاء الله سال پر خیر برکتی برای امت و مردم عزیزمان باشد.

بحث زکات تمام شد و وارد بحث کتاب فقهی دیگری می شویم لکن با توجه به اینکه بیش از دو ماه برای تحصیل در این سال جدید باقی نمانده است مناسب است در این مدت بحثی به عنوان (مدخل) و مقدمه علم فقه و یا فقه شناسی مطرح شود که در حقیقت بحثی است در مورد مهندسی فقه و چگونگی استفاده از این علم شریف در مسائل مورد ابتلای روز برای مومنین و مومنات و علما و حوزه ها و دانشگاه ها که این بحث با اینکه مرسوم بوده است مطرح نشده است در ابتدای هر علمی در مدخل و مقدمه آن علم در رابطه با جایگاه آن علم و تعریف و شناخت آن و غرض از آن و تقسیمات مسائل علم و امثال آن بحث می شود همانگونه که در علم اصول بحث شده است و در ابتدا در مدخل و مقدمه ای از این نکات مانند تعریف اصول، ضابطه آن، غرض از آن و تقسیم بندی مباحث اصولی بحث شده است و مانند این مقدمه در علم فقه به طریق اولی لازم است بلکه نسبت به فقه از آنجا که مقصد نهایی علم اصول و اشرف العلوم است این نکات بسیار مورد ضرورت و لزوم است لذا در این فرصت در رابطه با مدخل علم فقه بحث می کنیم که در حقیقت شناخت فقه است و در شش فصل خواهد بود.

۱. تعریف فقه

۲. موضوع علم فقه و غرض از آن

۳. تقسیم فنی و صحیح مباحث فقهی

۴. روش استدلال و بحث فقهی (متدلوژی فقه)

۵. وجوب اجتهاد در فقه

۶. ادوار و مراحل تکامل فقه

لازم است این موارد ششگانه تنقیح شود تا فقها و حوزه ها عملاً جایگاه این علم شریف را بفهمند و ادوار آن را بشناسند که روش استنباط و استدلال آن چیست و اصل اجتهاد در فقه لازم است یا خیر و از همه مهم تر تقسیم فنی و علمی که بتواند مسائل امروز را در بر بگیرد کدامست زیرا که تقسیم بندی فعلی تقسیم بندی هزارسال گذشته است و طبق نیاز آن زمان این تقسیم بندی و مهندسی بوده است اما امروز این تقسیم بندی کافی نیست.

چنانچه خواهد آمد که اگر به این مباحث به گونه ای علمی و فنی فقهی بپردازیم مدخل بسیار خوبی در علم فقه خواهد بود البته اصل این بحث مقدماتی در برخی از کتب فقهی گذشتگان بوده است و به مرور در کتب استدلال فقهی ما حذف شده است ولی در علم اصول زنده شده است و باید دانست که علم فقه اشرف العلوم است مخصوصاً به معنای اعم آن که اصطلاح دیگر علم فقه است و به آن فقه اکبر نیز می گویند و اشرف بودن آن هم مشخص است.

چون علم به مجموعه احکام دین مبین اسلام است و کل دین و یا معظم دین و احکام شرعی الهی در این علم بررسی می شود که احکام و قوانین مربوط به همه شئون زندگی اسلام *مِنَ الْمَهْدِ إِلَى اللَّحْدِ* است و مشتمل بر دستورات و شریعت الهی و نظامهای آسمانی برای اداره زندگی انسان هاست و همه زمینه ها و عرصه های زندگی انسان را چه فردی و چه اجتماعی - سیاسی، اقتصادی، قضایی، امنیتی، خانوادگی و غیره - در بر می گیرد و خداوند این ها را قرار داده است تا عدالت جامع و همه جانبه و مصالح انسانها احیا شده و راه سعادت دنیا و آخرت انسان ها هموار شود فلذا این علم اشرف العلوم است چون علم به شریعت و دین و دستورات عملی اسلام است ولذا اهتمام به این علم از ابتدا در دستورات اسلامی روشن بوده است ؛ هم قرآن به تفقه امر

کرده است ﴿فَلَوْ لَا نَفَرَ مِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ...﴾ [۱] و هم روایات صادره از پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) در این مورد بیش از همه زمینه ها وارد شده است. باید دانست که هر چه منابع علم فقه ارتباط بیشتر و مستقیم تری با صاحب شریعت داشته باشد قهراً آن مذهب فقهی، اصیل تر و سالم تر از هرگونه دستبرد و تاثر از افکار بشری مثل حدس و ظنون خواهد بود زیرا اعتبار و اصالتش در استناد به وحی الهی و منابع مربوط به خود صاحب شریعت - قرآن کریم و سنت شریفه - است که در این زمینه بحمدالله هیچ مذهبی از مذاهب فقهی این غنا را به اندازه مذهب امامی بلحاظ منابع کتاب و سنت دارا نیست چون مذاهب دیگر تحت تأثیر حکومت‌های جائر و مخالف اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام)؛ به سنت صادر از ائمه معصومین (علیهم السلام) توجه نکردند.

در نتیجه مجبور شدند به آراء صحابه و اقیسه و استحسانات روی آورده و اعتماد کنند زیرا که از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) روایات زیادی در دست نداشته و راوی های صالحی هم در مسیر و سند آن روایات موجود نیست مثلاً از ابو حنیفه نقل شده است که بیش از ۱۵ روایت از پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) معتبر و موثق ندانسته است برخلاف روایات ما که تا مدت دویست و پنجاه سال از ائمه اطهار (علیهم السلام) صادر شده است و همه آنها به تصریح خود ائمه (علیه السلام) سنت صادره از نبی اکرم (صلی الله علیه وآله) است زیرا که می فرمودند ما آنها را از پدرمان با همان سلسله ذهبیه از جدمان رسول الله (صلی الله علیه وآله) نقل می کنیم که این تصریح کلی هم از امام رضا (علیه السلام) و هم از برخی ائمه دیگر آمده که می فرمایند هر چه ما می گوئیم از پدرانمان دست به دست و سینه به سینه از پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ما رسیده است و همچنین در فقه ما استدلال و استناد به آیات قرآن زیاد است و تفسیر آیات به وسیله سنت نیز زیاد آمده است که این کمیّت و کیفیت میراث شرعی و منبع مستقیم صاحب شریعت در دست هیچ مذهبی نیست و آن قدر این دو منبع مبارک و متصل به صاحب شریعت غنی است که در آن همه مسائل مورد نیاز بشریت در همه عرصه ها و تمام زمانها و مکانها یا به طور تفصیلی و یا با تبیین قواعد کلی و عمومی ملحوظ شده است تا بتوان آنها را در هر عصر و زمانی و در هر مسأله مستحدثه ای مورد استفاده قرار داد.

همچنین روش استدلال فقهی و استفاده از کتاب و سنت در خود سنت و این منبع الهی بیان شده است که از امتیازات این مذهب است و علتش هم اصل اصیل امامت ائمه اطهار (علیهم السلام) است که مذاهب دیگر آن را قبول نکرده و از این همه برکات الهی محروم شدند.

البته حفظ شریعت اسلام و دین راستین دور از هوی و هوس های جائران و جاعلین حدیث حتی در مذاهب عامه توسط ائمه اطهار (علیهم السلام) صورت گرفته است و نقش و سیره ائمه اطهار (علیهم السلام) در این زمینه بسیار مهم بوده است که سعی می کردند آنچه که از میراث اصیل دین است در بستر جامعه در افکار مردم بگنجانند و این کار را نیز انجام داده اند و با تربیت علما و فقها و یا محاجّه و دادن قواعد عام حتی مذاهب دیگر را حتی المقدور از انحراف حفظ و صیانت کنند زیرا که ائمه مذاهب و یا روات معروف امت مانند ابن عباس و ابن مسعود به گونه ای به ائمه ما بازگشت می کنند که یا شاگرد مستقیم آنها بودند و یا شاگرد شاگرد آنها که محور نشر سنت پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) از طریق امیر المومنین (علیه السلام) و شاگردانش و یا سایر ائمه اطهار (علیهم السلام) در مذاهب عامه شدند و آنها را از انحراف بیشتر مصون داشتند لکن در اثر محدودیت ها و دشمنی ها حاکمان جائر که سعی می کردند از این منابع اصیل استفاده نکنند مذاهب دیگر نتوانستند از همه روایات صادره از معصومین (علیهم السلام) استفاده کنند لهذا مجبور شده که به اقیسه و استحسانات و مصلحت اندیشی ها روی آورند که ائمه اطهار (علیهم السلام) نیز در احادیث زیادی خطر این روش غلط فقهی را هم به برخی از آنها اعلام کرده اند.

لذا بیش ترین منبع کتاب و سنت در فقه امامیه قرار دارد به طوری که هیچ مسئله ای بی پاسخ نمی ماند تا نیازی به استحسان و تشبیه و قیاس داشته باشد و فقه را به منجلابی از تضاد و تناقض فتاوی فرو برد همانگونه که در مذاهب عامه رخ داد و کار به جایی رسیده بود که در هر مسئله ای آرای متفاوتی از علمای عامه مطرح شده بود که حکام مجبور شدند باب اجتهاد را، که نزد آنها به معنای قیاس، استحسان و مصلحت اندیشی کردن است، ببندند و سد باب اجتهاد از این جا پیدا شد و مذاهب به همین چهار مذهب معروف، محصور شد بر خلاف اجتهاد در فقه شیعه که هنوز هم باب آن باز است و منتج آن همه درهم ریختگی و پراکندگی و تضاد فتاوی نشده و نمی شود چون که در آن اعمال ذوق، قیاس، استحسان و مصلحت اندیشی

نیست و اجتهاد در فقه شیعه چارچوب مشخص از همان کتاب و سنت دارد که غیر از اجتهاد نزد اهل سنت است و به معنای رجوع به منابع مربوط به خود شارع و کتاب و سنت و استظهار از آنها است و تجمیع آنها و دیدن عام، خاص، قرینه و ذو القرینه و ارجاع فروع به اصول چارچوب و روشی است که اجتهاد شیعی را از اجتهاد مذاهب دیگر متمایز می کند و اگر اختلافی در فتوای فقهاء شیعه است که بسیار ناچیز و کم است بیشتر مربوط به اختلاف و تعارض منابع شرعی یعنی روایات است که خود سنت شریف برای آن نیز راه علاج و چارچوب قرار داده است.

ولذا فتواها علی رغم انفتاح نیز هزار ساله باب اجتهاد در فقه ما با توجه به این که عمده منابع کتاب و سنت است به هم نزدیک است و بهترین دلیل آن هم واقعیت های خارجی فقه شیعه است که باز بودن باب اجتهاد در آن هم موجب تکامل فقه شده و پاسخ فروع جدید از کتاب و سنت استخراج شده و می شود و هم اختلاف بسیار محدودی است که ما در بحث های آینده به روش استدلال و اجتهاد در فقه ما و فرق آن با مذاهب دیگر اسلامی اشاره خواهیم کرد.

## جلسه دوم: ۱۸/۰۱/۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: مدخل علم فقه

در خطبه ۱۹۸ نهج البلاغه تعبیراتی از امیر المومنین (علیه السلام) در مورد اسلام وجود دارد و مطالب گهر باری را بیان فرموده اند که تیمما و تبرکاً آنها را ذکر می کنیم:

حضرت (علیه السلام) می فرماید: (ثُمَّ إِنَّ هَذَا الْإِسْلَامَ دِينَ اللَّهِ الَّذِي اصْطَفَاهُ لِنَفْسِهِ وَ اصْطَنَعَهُ عَلَى عَيْنِهِ وَ أَصْفَاهُ خَيْرَةَ خَلْقِهِ وَ أَقَامَ دَعَائِمَهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ أَذَلَّ الْأَدْيَانَ بِعِزَّتِهِ وَ وَضَعَ الْمِلَلَ بِرَفْعِهِ وَ أَهَانَ أَعْدَاءَهُ بِكَرَامَتِهِ وَ خَذَلَ مُحَادِّبِهِ بِنَصْرِهِ وَ هَدَمَ أَرْكَانَ الضَّلَالَةِ بِرُكْنِهِ وَ سَقَى مَنْ عَطِشَ مِنْ حَيَاضِهِ وَ أَتَقَّى الْحَيَاضَ بِمَوَاتِحِهِ ثُمَّ جَعَلَهُ لَا انْقِصَامَ لِعُرْوَتِهِ وَ لَا فَكَّ لِحَلْقَتِهِ وَ لَا انْهْدَامَ لِأَسَاسِهِ وَ لَا زَوَالَ لِدَعَائِمِهِ وَ لَا انْقِلَاعَ لِشَجَرَتِهِ وَ لَا انْقِطَاعَ لِمُدَّتِهِ وَ لَا عَفَاءَ لِشَرَائِعِهِ وَ لَا جَذَّ لِفُرُوعِهِ وَ لَا ضَنْكَ لِطُرُقِهِ وَ لَا وُعُوثَ لِسُهُولَتِهِ وَ لَا سَوَادَ لَوُضَحِهِ وَ لَا عِوَجَ لَانْتِصَابِهِ وَ لَا عَصَلَ فِي عُودِهِ وَ لَا وَعَثَ لِفَجِّهِ وَ لَا انْطِفَاءَ لِمَصَابِيحِهِ وَ لَا مَرَارَةَ لِحَلَاوَتِهِ فَهُوَ دَعَائِمُ أَسَاخٍ فِي الْحَقِّ أَسْنَاخُهَا وَ ثَبَّتَ لَهَا أَسَاسَهَا وَ يَنَابِيعُ غَزَرَتْ عُيُونُهَا وَ مَصَابِيحُ شَبَّتْ نِيرَانُهَا وَ مَنَارٌ أَقْتَدَى بِهَا سَفَارُهَا وَ أَعْلَامٌ قَصِدَ بِهَا فِجَاجُهَا وَ مَنَاهِلُ رَوَى بِهَا وَرَادَهَا جَعَلَ اللَّهُ فِيهِ مُنْتَهَى رِضْوَانِهِ وَ ذِرْوَةَ دَعَائِمِهِ وَ سَنَامَ طَاعَتِهِ فَهُوَ عِنْدَ اللَّهِ وَثِيقُ الْأَرْكَانِ رَفِيعُ الْبُنْيَانِ مُنِيرُ الْبُرْهَانِ مُضِيءُ النِّيرَانِ عَزِيزُ السُّلْطَانِ مُشْرِفُ الْمَنَارِ مُعَوِّذُ الْمَثَارِ فَشَرَفُوهُ وَ اتَّبَعُوهُ وَ أَدَّوْا إِلَيْهِ حَقَّهُ وَ ضَعَوْهُ مَوَاضِعَهُ)

در رابطه با علم شریف فقه که علم به فروع اصلی دین اسلام است گفتیم که مهم ترین مباحثی که لازم است در این مدخل مطرح شود ۶ مطلب است که عبارتند از:

۱ - تعریف فقه

۲- موضوع علم فقه

۳- تقسیم فنی و صحیح مباحث فقهی

۴- روش استدلال و بحث فقهی

۵- وجوب اجتهاد در فقه

۶- ادوار و مراحل تکامل فقه .

بحث اول: تعریف فقه: در لغت فقه را به معنای فهم ذکر کرده اند که در قالب دو تعریف گفته شده است یکی اینکه مطلق علم و فهم است و دیگر اینکه مطلق علم نیست بلکه علم به امر دقیق و مشهور است یعنی مراد از فقه، کشف آنچه که مخفی و مستور است می باشد بنابر این آن را فقه می گویند چرا که کشف و علم به مطلب دقیقی است و در برخی از تعابیر آمده است که علم به مراد مخفی متکلم است که به احتمال قوی این صحیح است که فقه، اخص از علم و فهم است.

معنای اصطلاحی پیرامون فقه نزد فقها دو اصطلاح است یک اصطلاح عامی است که از آن به مطلق علم دینی تعبیر می کنند که شامل علم به اعتقادات؛ علم کلام، فلسفه اسلامی، اخلاق اسلامی و مطلق علوم دینی می شود و از آن به فقه اکبر تعبیر شده است که شاید منشا آن آیه شریفه (فَلَوْ لَا نَفَرَمِنْ كُلِّ فِرْقَةٍ مِنْهُمْ طَائِفَةٌ لِيَتَفَقَّهُوا فِي الدِّينِ) [۱] باشد با این توضیح که به تفقه در کل دین چه فروع دین و چه اعتقادات و غیره، امر کرده است و اصطلاح دوم - که این اصطلاح مشهور شده است - به معنای (علم به احکام شرعی فرعی است) یعنی علم به فروع دین بخصوص است که دو تعریف از آن شده است که روح هر دو یکی است (۱) العلم بالاحکام الشرعیة الفرعیة عن ادلتها التفصیلیه ۲- العلم بالاحکام الشرعیة العملیة عن ادلتها التفصیلیه و در این تعریف دو قید ذکر شده است که با این دو قید علوم دیگر خارج می شود.

قید اول احکام شرعی عملیه یا فروع دین است که باید آن احکام شارع مقدس در رابطه با فروع دین و عمل مکلف باشد اما آنچه از مسائل دینی که احکام شرعی نبوده و مربوط به اعتقادات باشد و یا احکامی که مربوط به اصول فقه و سایر علوم اسلامی است خارج می شود به عبارت دیگر از احکام شرعی آنچه که مربوط به موقف و وظیفه عملی تنجیزی و تعذیری مکلف است مشمول علم فقه است و آنچه که خارج از آن است از مسائل



علم فقه نیست و این یک معیار و یا قید در تعریف است که بنابر این معیار علوم کلام، فلسفه، عرفان، تفسیر و اصول فقه را از تعریف خارج کرده اند.

قید دوم که در تعبیر آمده است این است که این علم عن ادلتها التفصیلیه باشد یعنی بایست علم به این احکام شرعی مستند به دلیل تفصیلی آن باشد که خواسته اند با این قید علمی را که برای فرد عامی از فتوای مجتهد خودش نسبت به احکام شرعی حاصل می شود، خارج کنند که این علم فقه نیست و در حقیقت مخصوص کنند تعریف را به علم به احکام شرعی که با اجتهاد و استدلال تفصیلی برای مجتهدین حاصل می شود.

برخی نیز گفته اند که قید ادله تفصیلیه علاوه بر خارج کردن علم مقلد، آن احکامی را که از مسلمات و بدیهیات و ضروریات دین هستند هم خارج می کند مثل اصل وجوب نماز، روزه، حج و امثال آن و تعریف را مخصوص می کند به خصوص احکام شرعی اجتهادی و نظری .

لیکن به نظر می رسد این مطلب فوق درست نباشد و قید (ادله تفصیلیه) در مقابل دلیل اجمالی تقلید است زیرا که وجهی ندارد ادله تفصیلی را مخصوص به ادله نظری و غیر بدیهی و ضروری و مسلم کنیم بلکه دلیل تفصیلی اعم است از دلیل تفصیلی نظری در جایی که نیاز به استدلال، استظهار و یا استدلال به اصل و قاعده دارد و یا دلیل تفصیلی که مسلم و واضح است مثل استدلال به ضروریات و مسلمات و یا اجماعات و سیره متشرعه که اینها هم مشمول فقه است و کثیرا انجام می گیرد و در اثبات یک مسأله فقهی تمسک به ضرورت دینی و یا سیره قطعی می شود که از ادله تفصیلیه است که در فقه بسیار مورد استفاده قرار می گیرد.

بنابراین با این دو قید که در تعریف آمده با قید اول، علم کلام، فلسفه، اصول فقه، علم اخلاق و امثال آن خارج شده است و با قید دوم دلیل اجمالی تقلید که خاص به عوام و مقلدین است خارج می شود و این اجمال بحث از تعریف فقه است.

موضوع و غرض از علم فقه

بحث دوم موضوع و غرض از فقه است معروف این است که موضوع فقه افعال مکلفین است.

اشکال: بر این بیانی که برای موضوع فقه مطرح شده اشکال روشنی وارد شده است و آن این که اگر موضوع علم فقه را خصوص افعال مکلفین دانستیم موارد زیادی از مسائل علم فقه و احکام شرعی موجود است که مربوط به افعال مکلفین نیست یا مربوط به اعیان است مثل طهارت و نجاست اشیاء که متعلق به فعل مکلفین نیست و همچنین زوجیت طهارت، صحت، شرطیت و مانعیت که موضوع آنها فعل مکلف نیست بلکه عینی از اعیان خارجی است و یا برخی از احکام فقهی اصلاً مربوط به مکلف نیست بلکه مربوط به غیر بالغین و صغار و مجانین و قاصرین است که باید گفت طبق این تعریف و این موضوع که گفته شد تمام این مسائل فقهی عرضاً و استطراداً در فقه آمده است که قابل قبول نیست .

این اشکال هم بر تعریف و هم بر موضوع ذکر شده، وارد می شود که می توان به دو صورت این اشکال را پاسخ داد.

جواب اول: مقصود از افعال مکلفین و یا احکام شرعی متعلق به عمل مکلف معنای اعمی است از تعلق مستقیم یا غیر مستقیم، یعنی آن حکم شرعی را که در مقام عمل منتهی می شود به تعذیر و تنجیز حال چه حکم تکلیفی باشد و چه حکم وضعی که موضوع آن قرار می گیرد مانند طهارت، ملکیت، زوجیت و یا از آن منتزع می شود مانند صحت، شرطیت و مانعیت؛ پس هر حکم شرعی فرعی که تشریعش به جهت ترتب اثر عملی تنجیزی و تعذیری و وظیفه عملی باشد آن حکم در این تعریف منظور است و موضوع همان وظیفه عملی تنجیزی و تعذیری است و احکام وضعی که متعلق به اعیان جعل شده است برای جعل آثارش که تکلیفی است می باشد و الا جعلش لغو خواهد بود پس کلیه احکام فرعی حتی وضعی، به وظیفه عملی تنجیزی یا تعذیری منتهی می شوند یا طریق و موضوع برای حکم تکلیفی عملی است و یا منشأ حکم تکلیفی عملی است و در این پاسخ معنای احکام عملی را توسعه می دهیم که منظور از آن، هر حکم شرعی است که به جهت وظیفه عملیه مکلف مستقیم یا غیر مستقیم جعل شده باشد و موضوع هم وظیفه عملی مکلفین خواهد بود .

جواب دوم: پاسخ دوم مبتنی است به آن بحثی که در موضوع علم اصول مفصلاً مطرح شده است که مقصود از موضوع علم، کلی و جامع بین موضوعات مسائل آن علم بر حسب تدوین آن مسائل نیست و الا در علوم عقلی هم اشکال وارد می شود مثلاً موضوع در علم فلسفه وجود است که موضوعات مسائل علم فلسفه عناوین دیگری است و وجود محمولات آن مسائل است ولی گفته شده که موضوع عام علم فلسفه وجود است و در فلسفه از احکام وجود بحث می شود در آنجا گفته شد مقصود از موضوع کلی علم بحسب تدوین خارجی مسائل آن علم نیست بلکه مقصود آن چیزی است که محور آن علم است که در مسائل آن علم حول آن محور بحث می شود.

طبق این معیار فوق در موضوع علم فقه می توان گفت که در علم فقه در رابطه با اثبات مطلق حکم شرعی و یا وظیفه عملی شرعی بحث می شود پس موضوع فقه افعال نیست بلکه خود حکم شرعی عملی و انحاء و اقسام آن موضوع فقه است و آنچه که محور همه مسائل علم فقه است اثبات آن احکام و وظایف عملی بوده که مطلق حکم شرعی فرعی می باشد چه تکلیفی باشد و چه وضعی یعنی مقصود از موضوع علم همان محوری است که مسائل آن علم می خواهد آن را اثبات کند که در فقه احکام شرعی فرعی و وظایف عملی است هر چند به حسب مرحله تدوین مسائل فقه محمول مساله قرار گرفته باشد همانگونه که در فلسفه گفته می شود که موضوع، وجود است با این که وجود در مسائل فلسفه محمول واقع می شود نه موضوع.

**جلسه سوم: ۱۹/۰۱/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: غرض از علم فقه

بحث از تعریف و موضوع علم فقه گذشت؛ اما غرض از علم فقه، این بحث از تعریف مسائل فقه مشخص است که غرض نهایی و اصلی، تشخیص وظیفه عملی مکلف می باشد و رسیدن به احکام شرعی عملی فرعی است و در هر فعل و ترکی آن احکام شرعی موجود بوده و ثابت است و برای خروج مکلف از عهده مسئولیت شرعی و اطاعت خدا، مشخص کردن آن احکام لازم است که اطاعت و امتثال آن احکام تضمین کننده همه منافع انسان ها و بشر است و مصالح عباد همگی در آن دیده شده است و شارع مقدس راه عدالت اجتماعی بشر و سعادت آنها را در این مسیر قرار داده است و فقه اسلام مشتمل بر همه آن احکام است این توضیح کلی غرض از علم فقه می باشد.

اما تفصیل غرض از آن علم بسیار بیش از این توضیح فوق است چون وظیفه عملی - که موضوع علم فقه است - شامل همه افعال و تروک در تمام عرصه های حیات بشری می باشد که این احکام از قبل از تولد انسان شروع شده است و تا بعد از وفات او جاری است و همه بخش های زندگی انسان ها را در بر می گیرد و در هر عرصه ای حکم شرعی موجود است و وسعت دامنه این وظایف عملی و احکام شرعی، اهمیت و نقش عظیم و فایده وسیع و متنوع علم فقه را مشخص می کند که می توان آن آثار را به سه دسته عملی، علمی و دینی تقسیم نمود.

دسته اول: اثر عملی یعنی رسیدن به این احکام شرعی در همه زندگی بشر است و معنایش این است که همه ابعاد و عرصه های زندگی انسان ها و همه قشرها و نسلهای انسان ها را در بر می گیرد و در همه این بخش ها احکام فقهی وجود داشته و جاری است و به دست آوردن احکام در همه این زمینه ها و عرصه ها و حیطه فردی، اجتماعی و خانوادگی وظیفه و نقش علم فقه است علاوه بر اینکه فقه، در این بخش ها نه تنها حکم تک اشخاص را مشخص می کند بلکه عهده دار احکامی که مربوط به جمع و کلان جامعه است نیز

می باشد یعنی احکام اجتماعی و مجموعه مرتبط به هم از احکام را که از آن به عنوان نظام و ساختار تعبیر می شود نیز شامل می شود مثل نظام قضائی، نظام اقتصادی، نظام سیاسی و نظام اداری و غیره که لازم است از لابلای متون و منابع فقهی موجود استخراج شود و نقش فقیه در این موارد، استنباط این احکام و نظامها است که البته متون فقهی ما بیشتر به احکام فردی و فرد توجه کرده و مسائل آن دیده شده است و کمتر به بحث سیاست و نظامات اجتماعی و احکام مربوط به حکومت و جامعه نگاه شده است علی ای حال این احکام همگی در فقه موجود است که مورد ابتلاء می باشد مخصوصاً بعد از پیروزی انقلاب اسلامی ابتلاء و نیاز به آنها وسیع تر و شدیدتر شده است و علم فقه است که می تواند آنها را استخراج کند و باید همه آنها در علم فقه باب و فصل داشته باشند و عظمت و وسعت آنها غرض از فقه را مشخص می کند.

بنابراین از نظر عملی، غرض از فقه رسیدن به این امور مهمه و حیاتی است همچنین بیان حکم شرعی همه مستحدثات و موضوعاتی که جدیداً محل ابتلا واقع شده است ضمن غرض علم فقه است لهذا از بعد عملی دایره غرض از علم فقه وسیع است و در این موضوع تنها عمل یک فرد موضوع احکام فقهی نیست این ها هم موضوع احکام فقهی است مثلاً نوع حکومت، نظام قضائی، جزائی اقتصادی، مدیریتی و غیره نیز مشمول مسائل فقهی است بلکه آن چه مربوط به عرصه های علوم تجری است نیز مشمول احکام فقهی است مثل محیط زیست و احکام مربوط به آن که آیا در محیط زیست چه نوع فعالیتی ممنوع و یا جایز است و همچنین احکام بین الملل، جنگ و سلاحهای کشتار جمعی و مخصوصاً در علوم پزشکی که بسیار مسائل مستحدثه در بردارد که تجویز یا منع از آن، مسائل فقهی زیادی را در بر می گیرد که در علم طب شکل گرفته است که اگر بخواهیم آنها را جمع آوری کنیم به اندازه یک رساله عملیه حجیم خواهد بود و مشابه همین در علوم طبیعی دیگر هم موجود است که همه آنها در شریعت و فقه اسلام حکم دارد.

دسته دوم: اثر علمی غرض علمی فقه که نوع دوم از آثار و مهم ترین غرض های فقه می باشد فلذا باید به آن توجه شود ابتداءً خود روش استفاده از منابع اسلامی و شریعت در علوم و معارف اسلامی دیگر مثل فلسفه، کلام، تفسیر و علوم عقلی فضلاً از علوم و معارف اسلامی دیگر می باشد که بسیار مهم است که باید در فقه آن روشها مشخص می شود یعنی مفسری که فقیه نباشد و با مذاق شارع آشنا نباشد خیلی جاها به اشتباه می

افتد و متکلمی که با احکام فقهی آشنا نباشد هم همین گونه است و همچنین در معارف انسانی و اسلامی دیگر و مفسر و متکلم فقیه در زمینه علوم قرآنی و تفسیری و یا علوم عقلی، تسلط بیشتر و دقیق تر و اسلامی تر دارد تا مفسر و متکلمی که با فقه آشنایی کامل ندارد علاوه بر این که برخی از علوم انسانی کلاً متکی بر فقه است مثلاً علم حقوق مدنی یا کیفری و علم اقتصاد و اقتصاد اسلامی که بدون اشراف بر فقه و روشهای اجتهاد فقهی

قابل بررسی نیست و مسائل چنین علومی یا باید مستقیماً از فقه استخراج شود مثل حق مالکیت خصوصی در اقتصاد یا آزادی رقابت اقتصادی که مستفاد از روایات و آیات است و یا از طریق جمع بندی احکام شرعی فوقانی و حقوقی به طور غیر مستقیم قابل استخراج است که شهید صدر (رحمه الله) در کتاب اقتصادنا روش آن را مطرح کرده است که چگونه از احکام شرعی به یک نظام اقتصاد اسلامی منسجم می رسیم و نظریه پردازی در این علوم مختلف اجتماعی بدون اشراف بر فقه و اجتهاد فقهی اصلاً ممکن نیست و نیازمند فقه است که حدود و ثغور آن نظریه ها را مشخص می کند.

لهمذا تاثیر علم فقه در علوم خیلی زیاد است ؛ در علوم انسانی که مشخص و روشن است و در اهداف و روش علوم طبیعی و تجربی تأثیرات فراوانی دارد که با دید فقهی متکی بر مبانی اسلامی نگاه علم را به مسائل تجربی نیز عوض می کند علاوه براین که در خیلی از مسائل علوم تجربی باید ها و نبایدها را هم مشخص می کند و کیفیت تعامل و به کارگیری آن علوم و روش و محدوده آن را خط و جهت می دهد.

بنابراین علم فقه با تمام علوم دیگر در تماس است و این اثر مبارک اقتضا می کند برای رسیدن به معارفی که علم فقه در آنها تاثیر فوق العاده ای دارد مباحث فقه مضاف و فقه تخصصی در علم فقه احداث شود مثلاً فقه جزا و قضا، فقه سیاست، فقه مدیریت، فقه الجهاد، فقه بهداشت و سلامت، فقه خانواده و احوال شخصی و غیره ایجاد شود و این مطلب، هم توسعه و غنایی در بحث های فقهی به وجود می آورد و هم نیازهای جوامع امروز بشری را تأمین می کند که باید به شیوه اجتهاد جواهری و صحیح از منابع فقهی استخراج و استنباط شود نه با ذوق شخصی و مصلحت اندیشی ها التقاطی بلکه با متد فقهی اجتهادی و عین احکام عبادات دیگر

احکام فقهی استنباط شود که نیازمند تلاش، همت و مهندسی و تقسیم بندی فقهی جدید است که باید تنظیم و باب بندی شده و تدوین گردد.

فقه‌های گذشته ما در عصر خودشان پا به پای پیشرفت‌ها قدم می‌گذاشتند و علم فقه را هم توسعه می‌دادند و نه تنها مسائل جدیدی که در فقه عامه وارد می‌شد حکم فقهی را برای آن مسئله مستحدثه استنباط می‌کردند بلکه تأثیرات فقه و اجتهاد فقهی را در علوم دیگر نیز دنبال می‌کردند و در این رابطه کتابهایی تألیف و تدوین کرده‌اند و ما فقط کتب فقهی رسمی آنها را تعمیق کردیم و بر آنها متمرکز شدیم ولی به این مسائل دیگر توجه کاملی نشده است تنها پیرامون برخی از مسائل جزئی مستحدثه استفتائی شده و پاسخ جزئی که متوجه همان شخص است مطرح شده است و آنها را هم در ابواب مناسبش قرار ندادیم که این مطلب دنباله زیادی دارد و تلاش فقهی و اجتهادی عظیمی را اقتضا می‌کند.

دسته سوم: اثر دینی غرض‌سومی که برای علم فقه مطرح کردیم غرض دینی است که مقصود از آن حفظ دین از اندراس و تحریف و کهنه و مرده شدن و حفظ امت اسلامی از انحراف و ضلالت است زیرا که به وسیله فقه و فقها، دین و شریعت الهی حفظ شده است این همان کاری است که چون در شرایع دیگر - یهودی، نصرانی و مجوسی - اتفاق نیافتاد موجب تحریف و مردن آنها شده است و حفظ شریعت اسلام به برکت سنت و پایه‌گذاری استمراری صدور سنت از معصومین (علیهم السلام) در همه ابواب و مناظره با علمای دیگر بوده است و بعد از صدور منابع عظیم سنت و حفظ آن از طریق ائمه (علیهم السلام) در عصر غیبت به فقها منتقل شد که تلاش بسیاری برای حفظ و جمع و تدوین آنها کردند و مشکلات زیادی در این راستا متحمل شدند تا امروز به دست ما رسیده است و بدین ترتیب حرکت اجتهاد و پویایی استنباط فقهی، احیا شده است و بخاطر این است که همیشه فقه اسلام و مخصوصاً فقه شیعه زنده است و پاسخگوی همه مسائل مورد نیاز بشریت در طول تاریخ است و علاوه بر حفظ شریعت اسلام و احکام نواریش از تحریف، حفظ امت اسلامی از انحراف و ضلالت از آثار تاریخی دیگری است که به وسیله اجتهاد فقهاء بزرگوار شکل گرفته است و قرآن کریم

نیز این دو اثر را در سوره مائده بیان کرده است (إِنَّا أَنْزَلْنَا التَّوْرَةَ فِيهَا هُدًى وَ نُورٌ يَحْكُمُ بِهَا النَّبِيُّونَ الَّذِينَ أَسْلَمُوا لِلَّذِينَ هَادُوا وَ الرِّبَّانِيُّونَ وَ الْأَحْبَارُ بِمَا اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ....) [۱] و در این آیه شریفه مراد از (الرِّبَّانِيُّونَ) ائمه اطهار (علیهم السلام) است و مراد از (الْأَحْبَارُ) علماء و تربیت شدگان انبیاء و ائمه اطهار (علیهم السلام) است که تصریح شده به اینکه آنان شریعت و احکام الهی را هم حفظ و هم احیاء می کنند مراد از (بما اسْتُحْفِظُوا مِنْ كِتَابِ اللَّهِ) همان حفظ شریعت از تحریف است و منظور از (كَانُوا عَلَيْهِ شُهَدَاءَ) احیاء و شاهد بودن بر آن است و آنها برای مردم مرجع قرار می گیرند و بنابراین به وسیله اجتهاد در فقه هم شریعت از تحریف حفظ می شود و هم امت اسلامی بخاطر نقشی که عالمان و فقیهان در این مسیر ایفا کردند از انحراف و ضلالت حفظ شده و می توانند شرع خدا را در جامعه احیاء کنند و نقش عظیم فقهاء عظام اسلام از عصر غیبت کبرا تاکنون همین بوده است تا که امروز بحمدالله به بر پایی نظام اسلامی و بیداری جهان اسلام به جلوداری فقها و علماء مجاهد شیعه منتهی گردیده است که امید است از مقدمات و تمهیدات ظهور ولی و صاحب اصلی شریعت و امت یعنی امام زمان (عجل الله فرجه الشریف و ارواحنا له الفداء) باشد ان شاء الله تعالی.

---

[۱] مائده/سوره ۵، آیه ۴۴.



**جلسه چهارم: ۲۳/۰۱/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تقسیم مباحث فقه

بحث بعدی در این مدخل بحث از تقسیم مسائل فقه و چگونگی تقسیم بندی فنی و مناسب مباحث علم فقه است و این مسئله مهم و لازمی است که ما مسائل فقه را چگونه تقسیم بندی کنیم و در حقیقت یکی از جهات مهندسی هر علم چگونگی تقسیم مسائل آن علم است ؛ علم فقه در ابتدا در کلمات فقهای ما ضمن مجامع روایی مطرح می شد مثل کتاب من لا یحضره الفقیه مرحوم صدوق (رحمه الله) که بر حسب ابواب فقهی روایات را می آوردند و به عنوان کتاب فقهی مطرح می کردند که از آن به فقه ماثور یا روائی نامبرده شده است و بعد دیدند که مسائل فقهی، مستقل از روایات قابل طرح است و جهات بحث فقهی غیر از جهات روایی است لذا به تدریج سند روایات را حذف کردند ولیکن خیلی مقید بودند به آوردن تعبیر و متون موجود در همان روایات مثل نهاییه مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) و مقنع مرحوم صدوق (رحمه الله) و مقنعه مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) که فتوا را مستند به خودشان کردند ولی حتی المقدور متن روایات را ذکر کردند.

مرحله بعد، به تدریج علم فقه توسعه پیدا کرد و تفصیلات و فروعی مستقلی از متون روایات پیدا کرد و با فقه عامه مقایسه شد که مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) مبسوط را اینگونه تدوین کرد و به تدریج در کتب فقهی تفصیلات بیشتری وارد شد و علم فقه از کتب حدیث و روایات جدا شده و مستقل شد هم شیوه بیان و هم فصول و تفریعاتش و هم روش استدلال در آن به روایات و غیر روایات از آیات و قواعد اصولی و فقهی و غیره شد.

در ابتدا کتاب فقهی به عنوان تفصیلی همان ابواب فقهی موجود مطرح می شد و به تقسیم بندی کل مسائل علم فقه زیاد توجه نشد تا این که در زمان مرحوم سلار در کتاب مراسم و همچنین مرحوم ابوصلاح حلبی در کتاب کافی این اتفاق افتاد - این دو فقیه معاصر یکدیگر بودند - در کتاب مراسم فقیه بزرگوار سلار بن

عبدالعزیز کل مسائل علم فقه را به دو دسته تقسیم کرده است عبادات و معاملات و در معاملات همه ابواب دیگری غیر از عبادات را گنجانده است.

مرحوم حلبی در تقسیم بندی توسعه بیشتر داده است و مسائل علم فقه را سه گانه تقسیم کرده است (عبادات، محرمات و احکام)؛ تحت عنوان عبادات (صلات، صوم، اداء الامانه، عقود وصیت و احکام جنازه در محرمات مکاسب محرمة و اطعمه و اشربه) را آورده است و در قسم احکام، بقیه کتب فقهی را ذکر کرده است. بعد از این دو بزرگوار مرحوم ابن براج در کتاب مهذب ابواب فقهی را اینگونه تقسیم کرده است (احکام عامه البلوی) که عموم مکلفین به آن مبتلی می شوند و (احکام غیر عامه البلوی) و این تقسیم را مبنای تقسیم کل فقه قرار داده است و قسم عامه البلوی بودن را عبادات قرار داده و غیر عامه البلوی بودن را سایر ابواب فقهی، تا این که در زمان محقق بزرگوار و بی نظیر - مرحوم محقق حلی (رحمه الله) - در کتاب شریف شرایع الاسلام - که کتاب پر بار و شریفی است و نقطه عطفی در تاریخ علم فقه ماست - با آن تیز بینی، ذوق و قریحه خوبی که داشته اند کل فقه را به چهار بخش عمده تقسیم رباعی کرده است و تحت هر باب هم مجموعه مسائل و کتب فقهی مربوط به آن را گنجانده است.

قسم اول عبادات است و تحت عنوان عبادات کتب طهارت، صلوات، زکات، خمس، صوم، اعتکاف، حج و عمره، جهاد و امر به معروف و نهی از منکر را قرار داده است.

قسم دوم عقود است و تحت این قسم بحث تجارت، رهن و افلاس، حجر، ضمان، صلح، شرکت، مضاربه، مزارعه، مساقات، ودیعه، عاریه، اجاره، وکالت، وقف، هبه، سبق و رمایه، وصیت و نکاح را آورده است.

قسم سوم ایقاعات است که تحت این قسم کتب طلاق، ایلاء، ظهار، لعان، عتق، تدبیر، مکاتبه، استیلاء، ایمان، اقرار، نذر و جعاله را آورده است.

قسم چهارم عنوان الاحکام است و کتبی را که تحت آن آورده است صید و ذباحت، اطعمه و اشربه، احیا موات، غصب، لقطه، شفعه، ارث، قضا و شهادات، قصاص و دیات می باشد که اینها نه عقد هستند و نه ایقاع

یعنی اصلاً امور انشائی نیستند و تحت عنوان احکام می باشد و این تقسیم بندی از محقق بزرگوار (رحمه الله) تا امروز تقسیم بندی رایجی است که در مهندسی علم فقه ما ثابت است .

برخی عنوان قسم چهارم را (الاحکام و السياسات قرار داده اند و خود محقق (رحمه الله) صریحاً مبنایی برای این تقسیم بندی ذکر نکرده است ولی مرحوم شهید (رحمه الله) و برخی دیگران توجیهی برای آن ذکر کرده اند ایشان در کتاب قواعد و فوائد فرموده است (و وجه الحصر: أن الحكم الشرعی إما أن تكون غایته الآخره، أو الغرض الأهم منه الدنيا، و الأول: العبادات. و الثانی: إما أن يحتاج إلى عبارة، أو لا، و الثانی: الأحکام. و الأول: إما أن تكون العبارة من اثنين - تحقيقاً أو تقدیراً - أو لا، و الأول: العقود، و الثانی: الإیقات) [۱] نفی و اثبات کنند .

فقهایی بعد از محقق (رحمه الله) از وی تبعیت کردند ولی در عین حال در کلمات برخی از فقها تقسیم بندی کل فقه به گونه دیگری هم ذکر شده است که در این جا به برخی از آنها اشاره می کنیم.

۱ - شهید اول (رحمه الله) که در ذکری، دروس و لمعه از تقسیم بندی مرحوم محقق (رحمه الله) تبعیت کرده است ایشان در کتاب قواعدش پیشنهادی دیگر را برای تقسیم بندی کل فقه مطرح می کند که خیلی تفصیلی است و در آن بر حسب تعابیر زمان خودش به اغراض احکام شرعی توجه کرده است و فرموده است که فلسفه احکام شرعی چهار چیز است، یا جلب منفعت اخروی و یا دفع مضرت آن و یا جلب منفعت دنیوی و یا دفع مضرت آن است و محط نفع و ضرر که باید حفظ شود یا دین انسان است یا نفس و یا مال و یا عقل و یا نسب او، بعد فرموده که کل فقه را می توان به دو دسته تقسیم کرد دسته اول احکامی که غرض از آن جلب ثواب و دفع عقاب اخروی است که همان عبادات و کفارات است و دسته دوم بقیه ابواب فقهی است که غرض اهم در آنها جلب منفعت و یا دفع مفسده دنیوی است و از آن به معاملات و سیاسات تعبیر کرده است و دسته دوم را باز دو قسم کرده است که یا مقصود بالاصاله از آن همین جلب منفعت و دفع مفسده دنیوی است و یا مقصود بالتبع این است و مقصود بالاصاله حکم دیگری است مثل ملکیت و زوجیت که عمده ابواب عقود و ایقات را در قسمت مقصود بالتبع آورده است و در قسم اول که جلب منفعت و دفع ضرر دنیوی مقصود است احکام حفظ نفس و مال قرار داده است و مکاسب محرمه و حرمت غضب و مسکرات و امثال آنها

را آورده است البته خود ایشان هم به این تقسیم بندی عمل نکرده است و شاید مقصود ایشان بیان فلسفه احکام شرعی بوده است.

این تقسیم بندی مضافاً به اینکه فنی نیست، فلسفه احکام منحصر در عناوینی که مطرح کرده اند نیست و اغراض عبادی دنیوی هم هست و اصلاً چنین نکاتی برای این که مبنائی بر تقسیم علم قرار بگیرد تناسبی ندارد و اغراض خیلی از عبادات در خود دنیا است و آن قدر مصالح مادی و دنیوی در آنها است که منافع آنها شاید بیش از برخی از غیر عبادات باشد و یا این مطلب که گفته شده عبادات برای حفظ دین است مگر دین فقط منحصر در عبادات است؟ دین، معاملات و همه احکام شرعی را هم می گیرد و همچنین ثواب و عقاب اخروی هم متصور بر عبادات نیست و در همه محرمات و واجبات جاری است بخلاف تقسیم مرحوم محقق (رحمه الله) که فنی است و ناظر است به طبیعت خود احکام یا موضوعات علم فقه و به لحاظ ذات آن متعلقات و احکام شرعی آنها را به مجموعه های متناسب با هم تقسیم کرده است.

۲ - شخص دیگر و یا تقسیم دیگر که شایان ذکر است تقسیم بندی است که مرحوم فیض کاشانی (رحمه الله) در کتاب مفاتیح الشرایع مطرح کرده است و گفته است کل فقه بر دو قسم یا دو فن تقسیم می گردد. قسم اول فن العبادات و السياسات .

قسم دوم فن العادات و المعاملات است و در فن العبادات و السياسات شش باب یا مفتاح قرار داده است .

۱ - مفتاح الصلاة و الطهارات ۲ - مفتاح الزکاة و الخمس و الصدقات ۳ - مفتاح الصیام و الاعتکاف و الکفارات ۴ - مفتاح الحج و العمرة و الزیارات ۵ - مفتاح النذر والعهد و الیمین ۶ - مفتاح الحسبة و الحدود و الافتاء و اللقطة و الدفاع و القصاص و الدیات.

و قسم دوم را نیز به شش مفتاح تقسیم کرده است.

۱ - مفتاح فی الاطعمة و الاشربة و الصيد و الذباجة ۲۳ - مفتاح فی النکاح و الطلاق و اللعان و الظهار و الایلاء ۳ - مفتاح فی المکاسب و المعایش و احیا الموات و الصيد و الاسترقاق و البیع و الشفعة و الشریکة و القسمة و

المضاربة و المساقات و المزارعه و الاجاره و الجعالة و السبق و الرماية و الاقاله والديون و الضمانات و الحواله و الكفاله و الافلاس و الاقرار و البراء و ساير الامانات والوديعة و العارية والغصب و التلاف و اللقطة و احكام النيايه من الولاية، الوكالة و الوصاية ۴ - مفتاح في العطايا و المروات والهدية والوقف والسكنى و العمرى و الرقى والوصية و العتق و التدبير والمكاتبه ۵ - مفتاح في القضا و الشهادات ۶ - مفتاح في الارث .

سپس ایشان در ذیل این دو فن یک خاتمه اضافه کرده است به عنوان (خاتمه فی الحیل الشرعیه) که در آن تخلص هایی که می شود در باب ربا و غیر ربا انجام داد را مطرح کرده است.

این تقسیم فوق هم شبیه تقسیم بندی مرحوم شهید (رحمه الله) و یا مرحوم سلار (رحمه الله) هست که کل علم فقه را به دو قسمت تقسیم کرده است که در آن تداخل شدیدی است مثلاً سیاسات تناسبی با عبادات ندارد که در آن عبادیت و قصد قربت لازم نیست و همچنین اضافه کردن عادات به معاملات است - که انشا در آن لازم است - تناسبی ندارد ولذا این تقسیم بندی هم مثل تقسیم پیشنهادی مرحوم شهید (رحمه الله) جا نیافتاد و کسی هم از آن تبعیت نکرده است.

۳ - طرح سومی که قابل ذکر است تقسیم بندی صاحب مفتاح الکرامه است که در مقدمه متاجر آن را ذکر کرده است که در چاپهای جدید جلد ۱۲ می باشد البته این تقسیم بندی را به عنوان جایگزین تقسیم بندی صاحب شرایع نیاورده است بلکه با آن تقسیم بندی ذکر کرده است که رباعی است ایشان می فرماید می توان فقه را به چهار قسم تقسیم کرد : عبادات، عادات، معاملات و سیاسات جای عقود، عادات را مطرح کرده است بعد می فرماید (هذا أحد أقسام القسم الثاني من الفقه، لأنهم قد قسموه إلى أقسام أربعة: عبادات و عقود و إيقاعات و أحكام و إن شئت قلت: عبادات و عادات و معاملات و سیاسات).

و الوجه في الأول أن المبحوث عنه فيه إما أن يشترط فيه النية أو لا، الأول الأول، و الثاني إما أن يعتبر فيه إيجاب و قبول و هو الثاني أو الأول خاصة و هو الثالث، أو لا يعتبر فيه شيء منهما و هو الرابع. و این شبیه همان توجیه شهید است از برای تقسیم صاحب شرایع .

و فی الثانی أنّ المقصود إمّا انتظام أحوال النشأه الاولى أو الاخری أو کلیهما، فإن کان الثانی فهو الأول أو الأول إمّا أن یتعلّق الغرض ببقاء الشخص أو النوع و هو الثانی أو المصالح المالیة و هو الثالث أو الثالث فالرابع.

و المطلوب علی التقديرین حفظ المقاصد الخمس الّتی بنیت علیها الشرائع و الأدیان و هی الدین و النفس و العقل و النسب و المال، فالدین بالعبادات و النفس بشرع القصاص و الدیات، و العقل بحظر ما یزیله من المسکرات، و النسب بالمناکح و الموالید، و المال بالمعاملات و المداينات، و الكلّ بالسیاسات کالحدود و التعزیرات و القضایا و الشهادات.) [۲] کلام ایشان هم مثل تقسیم بندی مرحوم شهید (رحمه الله) است که بحث غرض را مطرح کرده اند که این نگاه ها، نه فی نفسه درست است و نه می تواند مبنای تقسیم بندی علمی قرار گیرد چون لازم است طبیعت نفس احکام یا موضوعات و متعلقات مسائل فقهی مبنای تقسیم بندی قرار گیرد تا بتوان مسائل متفرقه را در یک مجموعه واحدی که قواعد و مباحث مشترکی دارند جمع کند علاوه بر اینکه پرداختن به نکات دنیوی و اخروی نه صحیح است نه حاصر است بلکه ناقص می باشد و خیلی از آنها محدود و قابل قبول نیست و صحیح هم باشد نقشی در تقسیم بندی فنی ندارد لهذا این تقسیم ها جا نیافتاده است بر خلاف تقسیمی که مرحوم صاحب شرایع (رحمه الله) مطرح کرد که تا به امروز مدار تقسیم مسائل علم فقه قرار دارد.

---

[۱] القواعد و الفوائد، عاملی، شهید اول، محمد بن مکی ج ۱، ص ۳۰.

[۲] مفتاح الکرامه فی شرح قواعد العلامة عاملی، سید جواد بن محمد حسینی. ج ۱۲، ص ۷

## جلسه پنجم: ۲۴/۰۱/۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تقسیم مباحث فقه

بحث در تقسیم مباحث علم فقه بود و تقسیماتی ذکر شد که عرض شد بهترین تقسیم، تقسیمی است که مرحوم محقق (رحمه الله) در شرایع آورده است و فقها بعد از ایشان از این تقسیم بندی تبعیت کردند و آن را مبنای تدوین کتب فقهی خود قرار داده اند که عبارتند از: عبادات، عقود، ایقاعات و احکام.

نکته این تقسیم روشن است چرا که تقسیمی است که متخذ از نوع مسائل فقهی می باشد مثلاً عبادات مسائلی هستند که دارای نکته مشترک - یعنی نیت قربت - هستند که این نکته در همه آنها شرط است و نوع احکام آنها عبادی است و همین وحدت نوعی این احکام مبنای این قسم در تقسیم است که نیت قربت در آن ملحوظ است نه آنچه در کلام شهید (رحمه الله) آمده بوده که غرض اهم منفعت در آخرت است که گفتیم نه صحیح است و نه مخصوص به عبادات می باشد .

مبنای قسم دوم - عقود - این است که تصرف انشایی وضعی است و ایجاد معامله است که قائم بین دو طرف می باشد و در قسم سوم یعنی ایقاعات با یک طرف ایجاد می شود و این مبنای آن است نه تعبیر مرحوم شهید (رحمه الله) و غیره که گفته است احتیاج به عبارت دارد زیرا که انشاء عملی و معاطاتی نیز عقد یا ایقاع است بنابر این مبنای قسم دوم و سوم این است که تصرفی انشائی و وضعی است و با انشاء ایجاد می شود و اگر رابطه قائم به دو طرف بود عقد می شود و اگر قائم به یک طرف بود ایقاع می گردد فلذا تقسیم مرحوم صاحب شرایع (رحمه الله) مبنای مناسبی دارد چرا که بحث فلسفه احکام و اغراض را در مبنای تقسیم لحاظ نکرده است بلکه براساس نوع مجموعه های این مسائل و نوع حکم و متعلق حکم تقسیم بندی نموده است بنابراین، این تقسیم هم فنی تر است و هم مناسب و ذوقی تر، ولی در عین حال دارای اشکالاتی نیز می باشد که به آنها اشاره می کنیم.

اشکال اول : باید دید مقصود از عنوان احکام که قسم چهارم قرار داده است چیست؟ زیرا که مبنای مشخصی در آن نیست چون مقصود از احکام یا مطلق احکام شرعی است یا خصوص حکم قضائی است یا معنایی دیگر دارد که اگر مقصود مطلق حکم شرعی باشد اشکالش روشن است چون مطلق حکم شرعی مقسم است و نمی تواند قسم قرار گیرد و لذا تداخل رخ می دهد عقود و ایقاعات و عبادات هم حکم شرعی هستند و اگر مقصود از آن حکم قضائی باشد مختص کتاب القضاء می شود و همه ابواب دیگر از این قسم خارج می شود.

احتمال سوم این است که مقصود از احکام ما عدای آن سه قسم باشد که در اقسام سه گانه یا قصد قربت ملحوظ است و یا تصرف انشائی است که این قسم هم یا قائم به دو طرف است یا قائم به یک طرف، پس مقصود ماعدای آن سه قسم است که حکمی است نه انشائی و نه عبادی و این همان قسم چهارم و مراد از احکام می باشد و تمام ابوابی که باقی ماند داخل در قسم چهارم قرار می گیرد .

البته این معنا، همه کتب دیگر را شامل می شود لیکن باز هم یک مبنا نمی شود چون این گونه تقسیم بندی که هر چه باقی بماند را تحت عنوان کلی احکام قرار بدهیم مبنا ندارد علاوه بر اینکه در قسم چهارم برخی از کتب ذکر شده هم نیازی به انشاء دارد مثلا کتاب شفعه مانند ایقاعات دیگر است و قضاوت و یا نصب ولات و قضا که در قسم چهارم آورده است نیازمند انشا است این اشکال اولی است که بر تقسیم بندی ایشان وارد می شود که (الاحکام) در عنوان قسم چهارم معنای مشخصی ندارد و هر سه احتمالی که برای آن ذکر کردیم قابل قبول نیست .

اشکال دوم: نقد دیگری که به تقسیم بندی ایشان وارد است این است که کتاب اقرار را در ضمن ایقاعات آورده است و شهادت را در ضمن احکام، به نظر می رسد اقرار مانند شهادت یکی از ادله اثبات است و در آن انشا به معنای تصرف وضعی لازم نیست چرا که اقرار و شهادت هر دو از یک سنخ بوده و اخباری می باشند نه انشائی و همچنین مثلا استیلاء را در ایقاعات قرار داده است و ارث را در ضمن

احکام آورده است که هر دو نیاز به انشاء ندارد و ایقاع یا عقد نمی باشند.



اشکال سوم: نقد سوم نیز وارد است به این صورت که احکام زیادی از اقسام چهارگانه از تقسیم خارج شده است و اصلاً در زیر مجموعه هیچ قسم ذکر نشده است مثلاً احکام مربوط به البسه و مسکن و حرمت کبائر و کذب و وجوب صله رحم و واجبات کفایی و غیره در هیچ کدام از ابواب اربعه وارد نیست بنابراین این تقسیم بندی حاصر نیست.

اشکال چهارم: این است که هر چند تفکیک بین عقود و ایقاعات تفکیک فنی است و نکته فنی دارد و در حقوق روز هم این تصرفات انشائی و التزامات از یکدیگر تفکیک شده اند و گفته شده که آنچه که با اراده منفرد شکل می گیرد ایقاع می باشد و آنچه با توافق دو اراده شکل می گیرد از عقود می باشد ولی شاید بتوان گفت چون این نکته علمی است و از نظر موضوعش مختص به نوع خاصی از روابط اجتماعی نیست هم در اموال و روابط مالی جاری است و هم در روابط خانوادگی و احوال شخصی، در این صورت مثلاً باب نکاح و بیع و شراء در کنار هم در قسم عقود قرار می گیرد و طلاق و ظهار و لعان با ابراء و وقف و وصیت در ایقاعات در کنار هم قرار می گیرد که تناسبی با هم ندارند چون مبنا را قائم بودن به یک طرف یا دو طرف قرار داده است لهذا ابواب غیر متناسب از نظر محل ابتلا و موضوع حکم در یک باب و کنار هم جمع شده است و همچنین مثلاً ارث را در زمره قسم چهارم (احکام) با شهادت، حدود، دیات و قصاص قرار داده است که تناسبی با آنها ندارد با این که این قبیل احکام خانوادگی جامعی دارد و تناسب دارد که یک جا جمع شود و لذا این ملاحظه هم بر تقسیم ایشان وارد می باشد.

به این ترتیب به این نتیجه می رسیم این تقسیم بندی صاحب شرایع (رحمه الله) از این نقدها در امان نیست فلذا اهمیت این بحث مشخص می شود که از آن تعبیر می کنیم به مهندسی علم فقه و باید تقسیم فنی مسائل آن که نیازمند اصلاح و تعدیل است

اولاً: بر اساس اشتراک در نوع احکام و یا متعلقات آن احکام باشد تا احکام مشترک در آن نوع در کنار هم جمع شود تا بشود در هر یک از این اقسام و ابواب قواعد خاص به آن نوع و مشترک میان مسائلش را مطرح کند - ما بعداً به تفصیل به این نکته خواهیم پرداخت - مثلاً ابواب عبادات و احکام عبادی دارای مختصات و

خواص جدا از ابواب معاملات است و علاوه بر اختلاف در تعریف هر مجموعه احکام و آثار و یا قواعد و ادله مخصوص به هر قسم هم وجود دارد که اقتضای تقسیم بندی فنی و صحیحی دارد مثلاً در معاملات مطالبی است که در اموال موجود هست ولی غیر اموال این قواعد جاری نیست هر چند انشائی هم باشد.

ثانیاً: نکته دیگر این که تقسیم بندی باید حاصر باشد یا حصر عقلی و یا استقرائی که همه مجموعه های گوناگون مسائل علم را در بر گیرد.

ثالثاً: تقسیم بندی باید صبغه فقهی هم داشته باشد و اصطلاحات یا مسائل علوم دیگر مبنای تقسیم قرار نگیرد مثلاً فقه الاقتصاد و فقه الاخلاق یا فقه الکلام تقسیم بندی صحیحی نمی باشد و این نکته را در آینده بیشتر توضیح خواهیم داد .

رابعاً: نکته دیگر این است که تقسیم بندی باید به گونه ای باشد که همه مسائل ممکن در آن علم را در بر بگیرد و در علم فقه که علم به احکام شرعی فرعی عملی است و در بردارنده حکم شرعی از قبل از ولادت تا بعد از فوت مکلف است باید تقسیم به گونه ای باشد که نه تنها این دامنه وسیع و عریض را در بر بگیرد بلکه بتواند آنچه را که به مرور زمان از مسائل جدید و روابط اجتماعی و فردی مستحدثه پیش می آید نیز در بر بگیرد بنابراین باید خصوصیت دیگری در مبنای تقسیم بندی باشد که تقسیم و اقسام به نحوی باشد که کلیه موضوعات و روابط و مسائل مستحدثه روز افزون را که در اثر زندگی تکاملی انسان رخ می دهد شامل بشود که این نکته نیز بسیار هم است.

## جلسه ششم: ۲۵/۰۱/۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تقسیم ابواب علم فقه

بعد از بیان تقسیماتی که از تقسیم علم فقه ذکر شد که مهم ترین آنها تقسیم صاحب شرایع (رحمه الله) بود و به نکاتی در تقسیم مسائل علم بخصوص تقسیم مسائل علم فقه اجمالاً اشاره شد، بهترین پیشنهادی برای تقسیم مسائل فقه که بر اساس آن نکات طرح شده است می توان ارائه داد پیشنهاد شهید صدر (رحمه الله) است که در رساله جدید ایشان (الفتاوی الواضحة) که قالبی برای رساله نویسی ساده و قابل فهم ارائه داده و تنظیم کرده است و در حقیقت مسائل موجود در جلد اول منهاج الصالحین - عبادات - را با بیان ساده تری و با ادبیات بهتر و روان تری بیان کردند.

و ایشان در این رساله دو مقدمه یک خاتمه اضافه کرده اند یکی در اصول دین که بحث بسیار جالب و جدیدی بود که مستقلاً نیز چاپ شده است به عنوان (المرسل و الرسول و الرسالة) و یک مقدمه هم برای ابواب فقهی زده اند و یک خاتمه هم در فلسفه عبادات و آثار فردی و اجتماعی آن در زندگی انسان اضافه کرده اند که آن هم نیز مستقلاً چاپ شده است در مقدمه دوم به جهاتی از قبیل وجوب اجتهاد یا تقلید و تاریخ آن و ضرورت و نیاز رساله های عملیه به تدوین و مهندسی جدید اشاره کرده اند و به این مناسبت یک بحثی دارند به عنوان تقسیم بندی که فرمودند ما پیشنهاد می کنیم که مسائل فقهی و احکام شرعی در رساله های علمیه بر اساس آن تقسیم بندی شود که این تقسیم بندی همچون تقسیم بندی مرحوم محقق (رحمه الله) چهارگانه است ولی فرق های اساسی با آن دارد و براساس و مبنای فنی دیگری است که ما آنها را به اصطلاحات فقهی تر برگردانیم و با تغییرات و تعدیلات و تفصیلات بیشتری ذکر خواهیم کرد و باید گفت غرض از رساله های فتوایی عملیه با کتب فقه اجتهادی و استدلالی فرق می کند مقصود از رساله عملیه تبلیغ احکام شرعی مورد ابتلاء به عامه مردم است و فرق می کند با کتب فقهی اجتهادی، هم در سبک و اسلوب بیان و هم در مقدار مطالب و احکام تبیین شده و هم در استدلال بر احکام و نقل اقوال و هم در مهندسی اقسام در کل فقه و

مسائل مندرج تحت هر قسم و آنچه که منظور ما در این بحث است تقسیم بندی کل فقه در کتب استدلالی است و عناوین این تقسیم به این ترتیب است.

#### ۱ - قسم اول : عبادات

۲ - قسم دوم : احکام الاموال یا روابط مالی که تحت آن دو بخش است.

#### ۱ - اموال عامه

۲ - اموال خصوصی (ملکیت شخصی) و در این قسم دوم از اموال نیز آن را به دو بخش تقسیم می کنیم .

#### ۱ - اسباب ملکیت اولی .

۲ - اسباب ملکیت طولی و ثانوی با نقل و انتقال ملکیت.

۳ - قسم سوم : احکام العشره و السلوک است که این عنوان هم در کتب فقهی و روایی آمده است یا به

تعبیر دیگر (العادات) که برخی از فقها مثل مرحوم فیض (رحمه الله) این عنوان را ذکر کرده بودند.

و قسم العشره و السلوک نیز دو بخش دارد .

۱ - یک بخش احکام الاسره یعنی خانواده است که از آن به (احوال شخصیه) تعبیر می شود .

۲ - بخش دوم احکام سلوک خاص یا همان عادات است.

۴ - قسم چهارم الاحکام و السياسات است یعنی سیاست های عامی که مر بوط به یک فرد نیست بلکه

حاکمیت و نظام بر کل جامعه باید آنها را اعمال کند و این کلمه (سیاسات) در برخی تعبیر فقها هم در ذیل

احکام که قسم چهارم در تقسیم بندی مرحوم محقق (رحمه الله) بود آمده است که مراد از قسم چهارم مرحوم

محقق (رحمه الله) که احکام تنها بود این است و به سياسات از آن تعبیر کرده اند این اقسام چهارگانه اصلی

کل فقه است البته با زیر مجموعه های که ذکر می کنیم و شاید بتوان گفت که همه مسائل مستحدثه امروز

و آینده بشر را شامل می شود و می توان بدون تکلف و تاویلی در این تقسیم بندی بگنجانیم زیرا که این

جهات چهارگانه جهات عامی است که به نظر می رسد همه عرصه های زندگی فردی و اجتماعی انسانها را در بر می گیرد و هر موضوع محل ابتلاء فرد یا جامعه در یکی از آنها مندرج است و مسائل مستحدثه یا مربوط به عبادات است و یا رابطه مالی است و یا ضمن رابطه اشخاص با یکدیگر و معاشرت است و یا ضمن سلوک و عادات افراد می باشد و یا مربوط به حکومت و سیاسات و نظامات عامه است و مسئولیت حاکمیت است هر چند غیر سیاسی باشد زیرا که تکلیف و عمل یک فرد و یک مکلف نیست مثلاً مربوط به نظام شهرداری ها و یا نظام سلامت جامعه و یا نظام حفظ محیط زیست یا نظام اقتصادی و امثال آن است که اگر بخواهیم نظام کلی را مشخص کرده و فتوا بدهیم باید حکم فقهی کلان مشخص شود که مسئول و متولی اجرای آن حاکم و جهت حاکمیت جامعه است و فرد نمی تواند آن را انجام بدهد و این یک نوع حصر استقرائی جامع همه مسائل مورد ابتلای زندگی بشر خواهد بود.

به نظر می رسد باید فصلی نسبت به زیر مجموعه قسم اول ذکر شود تحت عنوان (احکام عامه للعبادات) یعنی (کلیات) چون یکسری اباحت کلی در عبادات موجود است که در همه عبادات مورد استفاده واقع می شود مانند بحث از تعریف عبادت، معنای نیت در عبادت حکم شک در عبادیت عبادت، توقیفیت عبادت، اقسام عبادات، تشریع در عبادت، عبادات رجائی و امثال اجمالی در آن، جواز و یا امتناع اجتماع امر نهی در عبادت، بطلان عبادت در مورد نهی، اخذ اجرت بر عبادات، نیابت در عبادت، اعاده عبادت، ابطال عبادت، عبادات موقتہ یا غیر موقتہ، قضا در عبادت، بدل در عبادت، تقیه در عبادت، قاعده جبّ در عبادت، عبادات الصبی، جواز اجبار بر عبادت و معاقبه بر ترک عبادت، شرایط عامه در عبادات، قواعد اصولی و فقهی مختص در عبادات، حرمت عبادت غیر خدا، حسن عبادت، تجاهر در عبادت اکثر در عبادت و اعتراف به تقصیر در عبادت و امثال آنها .

بنابراین باید اول این قواعد عامه در فصل اول جدا گانه بحث شود که در هر علمی این گونه است که مقدمهٔ یک سری کلیات مشترک در فصل اول به عنوان کلیات مطرح می شود و بعد در تفصیلات از خصوص هر عبادتی و ادله و شرایط و احکام آن بحث می شود که لازم است این مهندسی فنی در ابواب اقسام علم فقه ما نیز انجام گیرد که متأسفانه انجام نگرفته است و مباحث کلی و مشترک با مسائل جزئی و تفصیلی خلط شده است مثلاً آنچه را مرحوم شیخ (رحمه الله) تحت عنوان کتاب البیع آورده است (شرایط العقد، شرایط المتعاقدين

و شرایط العوضین) است که همه اش مربوط به کلی عقد است نه خصوص بیع بجز بعضی از مسائل نادر آن که از نظر منطقی لازم است تحت عنوان الاحکام العقود ذکر می شد سپس در بیع، اجاره و غیره احکام خاص هر عقدی مطرح می شد.

همچنین در کتابها و ابواب دیگر فقهی ابتدا وارد مسائل تفریعی و تفصیلی شده و کلیات مشترک آن ابواب در لابلای بحثهای جزئی و تفریعی مفقود شده است و این شیوه صحیحی نیست و ضررهای علمی نیز دارد.

در قسم دوم یعنی احکام الاموال هم یک فصل مقدماتی لازم است که همان کلیات و مباحث عامه اموال و روابط مالی است مانند تعریف مال، ملک، حق، التزام و انواع ملکیت ها - ملکیت معنوی - و امثال اینها بحث هایی است کلی و عام که مربوط به روابط مالی است و سپس تقسیم بحث اموال به اموال عامه و خاصه است که تحت قسم اموال عامه بحث از انفال، خراج، خمس، مجهول المالک، جزیه، مباحات و مشترکات مالیاتی و جریمه هایی را که حکومت اخذ می کند و در بیت المال قرار می گیرد و در قسم دوم از اموال خاصه بحث می شود که شامل ملک خصوصی شدن مال است و این مالکیت های خصوصی چون که دو سب کلی دارد

(۱) اسباب ملکیت اولی است که آن مال قبلاً ملک کسی نبوده است یا ملک دولت و حاکمیت بوده است که عناوین حیازت، تحجیر و صید و احیاء اراضی موات و امثال آن را شامل می شود.

(۲) دیگری اسباب ملکیت ثانوی و یا انتقال ملکیت است که در این نوع دوم نیز یک بحث مقدماتی لازم است که در فقه ما به آن توجه نشده است که اسباب ملکیت خصوصی دو قسم است یا تصرف انشائی و قانونی است - که همان عقد یا ایقاع است - مثل بیع، هبه و ابراء و یا واقعه قانونی و حادثه است مثل اتلاف و ارث قبض که به انشاء نیازی ندارد که این هم دو قسم است یا قصد می خواهد نه انشا مثل حیازت که بدون قصد مملک نیست یا قبض که نیازمند قصد است و یا قصد هم در آن لازم نیست مثل اتلاف که چه با قصد و چه بدون قصد ضامن است همچنین سبب تصرف قانونی دو شکل است یا قائم به دو طرف است و تصرف وضعی

و قانونی در حوزه و سلطنت دو نفر است پس نیاز به توافق هر دو طرف و در حقیقت دو انشاء و دو التزام و دو اراده دارد که در تعریف عقد این نکته ملحوظ است که قوام عقد به تصرف قانونی و انشائی است که در رابطه سلطنت دو طرف است و لذا تا توافق بین دو نفر ایجاد نشود شکل نمی گیرد و اگر تصرف در سلطنت یک طرف باشد و دیگری تنها متعلق آن تصرف قرار گیرد به آن ایقاع گفته می شود و نیاز به دو طرف و دو انشاء و دو اراده ندارد و این مباحث عام و کلی در فصلهای مستقلی در زیر مجموعه اقسام ذکر شده قرار می گیرد سپس ابواب عقود و ایقاعات مالی تنظیم می شود و احکام خاص هر عقد و یا ایقاعی را در بر می گیرد که شیوه صحیح منطقی و علمی همین است .

زیر مجموعه قسم سوم نیز دو بخش است بخش اول احکام الاسره یعنی خانواده است که شامل بابهای نکاح، طلاق، ایلاء، لعان، ظهار، مکاتبه، تدبیر و تجهیز میت، ارث، وصیت، نفقات و احکام اولاد که امروز از آن به عنوان (احوال شخصی) نام می برند می شود و در حقیقت مربوط به روابط اشخاص با اشخاص است .

بخش دوم احکام سلوک شخصی است که عادات شخصی افراد است که تحت آن ابواب عدیده ای قرار می گیرد احکام اطعمه و اشربه، احکام البسه و زینت، احکام صید و ذباحه، احکام معایش یا مکاسب حرام، واجب کفائی و مباح، احکام نذر، یمین، عهد و کفارات احکام پزشکی تلقیح، ترقیع، تغییر جنسیت، استنساخ، اجاره رحم، ضمان و امثال آن، همچنین گناهان کبیره و محرمات؛ حرمت غیبت، تهمت غنا و ذنوب کبیره که بابی است در فقه و همه مربوط به عادات و سلوک اشخاص است .

بخش های جدید از سلوک شخص را هم می توان تحت این قسم اضافه کرد که مسائل مستحدثه است و تا به حال مطرح نبوده است مثل مسأله آزادی شخصی و حدود آن آزادی کسب و کار و آزادیها یا سلوکهای فردی دیگر همه قابل اندراج تحت این بخش است.

اما قسم چهارم که احکام و سیاسات بود تحت آن هم مسائل و ابواب مهم فقهی و زیادی مندرج است که به ابواب مهم آن اشاره می کنیم

(۱) حکومت اسلامی یا بحث ولایت فقیه، بحث حسبه، وجوب اجرای احکام عامه اسلام

(۲) قضا و شهادات، حدود و تعزیرات و احکام زندان ها

(۳) قصاص و دیات

(۴) جهاد و امر به معروف ونهی از منکر در سطح کلان یعنی اقامه معروف

(۵) هدنه، صلح و ذمه و حقوق بین الملل

(۶) سیاست اداره مدن و شهرسازیها و راهنمایی و رانندگی و محیط زیست

(۷) سیاست های اقتصاد کلان، سیاست مالی پولی و بانکی و امثال آن، سیاست سلامت عمومی، سیاست امنیت و دفاع و امثال این سیاست که نظامهای کلان و عمومی جامعه اسلامی را تشکیل می دهد کلاً در این قسم چهارم قرار می گیرد.

به این ترتیب با این چهار عنوان در این تقسیم بندی که عناوین همه این اقسام در فقه ما هست و صبغه فقهی کامل دارد احساس می شود این تقسیم هم فنی و فقهی بوده و هم همه احکام و مسائل جدید فردی و اجتماعی ایجاد شده و یا آنچه که در آینده ممکن است ایجاد شود را به خوبی و بدون تکلف و تأویل در بر می گیرد و لازم است مبنای مهندسی و تدوین کتب فقهی قرار بگیرد تا فوائد و برکات آن هم برای طلاب حوزه و فقهاء و هم برای محافل علمی دیگر و دانشگاهها و هم برای مصادر قانونگذاری و قضات و حقوقدانان و محققان و دانشمندان روشن گردد که هدف بس ضروری و مقدسی است و صبغه این تقسیم بندی هم فقهی است و اصطلاحاتی است که در کلمات خود فقها آمده است و خارج از عناوین معروف و مرتکز نزد فقها نیست ذیلاً تقسیم مذکور به شکل نمودار ترسیم می کنیم.

الفقه العبادات

احکام اموال

العشرة و السلوك (العبادات)

الحکم و السياسات



## العلاقات المالية

## القسم الاول

## المبحث الاول احكام عامة للعبادة

١ - تعريف العبادة

٢ - معنى نية القرية

٣ - توقيفية العبادة

٤ - الشك في عبادية الامر

٥ - اقسام العبادة

٦ - التشريع في العبادة

٧ - العبادة الرجائية و الامتثال الاجمالي

٨ - بطلان العبادة بالنهي

٩ - النيابة في العبادة

١٠ - اخذ الاجرة على العبادة

١١ - ابطال العبادة

١٢ - اعادة العبادة و تكرارها

١٣ - العبادة الموقته و غير الموقته

١٤ - القضاء في العبادة

١٥ - البدلیة فی العبادۃ

١٦ - التقیة فی العبادۃ

١٧ - الجب فی العبادۃ

١٨ - عبادات الصبی

١٩ - الشرايط العامة العبادۃ

٢٠ - القواعد الفقھیة الخاصة بالعبادۃ

٢١ - حرمة العبادۃ لغيرالله

٢٢ - حسن العبادۃ و الثواب علیها

٢٣ - التستر والتجاهر فی العبادۃ

٢٤ - الاكثار و الاقتصاد فی العبادۃ

٢٥ - الاعتراف بالتقصیر فی العبادۃ

المبحث الثانی: ابواب العبادات

١ - الطهارة

٢ - الصلاة

٣ - الصوم و الاعتكاف

٤ - الخمس

٥ - الزكاة و الصدقات

## ٦ - الحج

## القسم الثاني

## احكام الاموال (العلاقات المالية)

## المبحث الاول: احكام عامة و تعاريف

المال، الملك، الحق، الالتزام مصادرالحق، انواع الملكية، تقسيم احكام الاموال

## المبحث الثاني: الاموال لعامة

## ١ - النفال و الخراج

## ٢ - الخمس و مجهول المالك

## ٣ - الزكاة و الصدقات و الاوقاف العامة

## ٤ - الجزية

## ٥ - المباحات و المشتركات

## ٦ - الضرائب و العقوبات الماليه

## المبحث الثالث الاموال الخاصة

## الفصل الاول: اسباب الملكية الاولى

الحيازه، التحجير، الاحياء، الصيد...

الفصل الثاني: اسباب الملكية الثانويه (انتقال الملك

١ - مقدمه:

التصرف الانشائي (القانوني) و الواقعة القانونيه

الفرق بين العقد و الايقاع

احكام عامه للتصرف القانون (نظريه الالتزام)

٢ - تفصيل ابواب المعاملات الماليه

١ - البيع

٢ - الاجاره

٣ - المضاربه

٤ - الشركه

٥ - المزارعه و المساقاه

٦ - الصلح

٧ - الجعالة

٨ - الوديعة

٩ - السبق و الرمايه

١٠ - العاريه

١١ - اللقطه

١٢ - الغصب

١٣ - الدين

١٤ - الرهن

١٥ - الحجر

١٦ - البراء

١٧ - الضمان و الحواله و الكفاله

١٨ - الهبة

١٩ - الوكالة

٢٠ - الوقف والحبس

٢١ - الشفعة

القسم الثالث

العشرة و السلوك (العادات)

المبحث الاول - احكام الاسرة (الاحوال الشخصية)

١ - النكاح

٢ - الطلاق

٣ - الايلاء

٤ - الظهار

٥ - الميراث

٦ - اللعان

٧ - الوصیة

٨ - النفقات و احكام الاولاد

٩ - العتق و التدبير و المكاتبه

١٠ - تجهيز المیت و احكام الجنایز

المبحث الثاني - احكام السلوك الخاص

١ - الطعمه و الاشربه

٢ - اللبس و الزينه

٣ - الصيد و الذباحت

٤ - المعيشه (المكاسب المحرمه و الواجبه)

٥ - النذر واليمين و الكفارات

٦ - السفر و الزياره

٧ - الاحكام الطبيه

٨ - الكبائر و المحرمات

٩ - الحريات الشخصيه

القسم الرابع

الحكم والسياسات

مقدمه: معنی الحكم و السیاسة و عمده ابوابها

١ - ولایة الفقیه

٢ - القضاء و الشهادات

٣ - العقوبات (الحدود و التعزیرات و القصاص و الدیات)

٤ - السیاسات الدولیه (الجهاد، الهدنة الصلح و الذمة و غیرها)

٥ - سیاسة اداره المدن و البلديات والخدمات

٦ - سیاسة الاقتصاد العام

٧ - سیاسة حفظ الامن و الدفاع

٨ - سیاسة حفظ البیئة و المشتركات

٩ - سیاسة حفظ الصحة العامة

١٠ - سیاسة المرور والسير

**جلسه هفتم: ۲۶/۰۱/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تقسیم بندی علم فقه

بحث از تقسیم بندی جدید گذشت و عرض کردیم چنانچه در مهندسی مسائل علم فقه بخواهیم مسائل علم فقه را که مورد استنباط قرار می گیرد مهندسی کاملی کنیم نکات دیگری هم هست که بایست به آن نکات توجه شود زیرا که نواقصی در مباحث فعلی موجود است که بایستی به دست فقها و مجتهدین رفع شود و خلاهای زیادی وجود دارد که باید پر شود و مباحث دیگری جایگزین یا اضافه شود که امروز معادل های حقوقی دارد و وقتی انسان کیفیت آن بحث ها را می بیند و شبیه آن را در کتب فقهی روز خودمان نگاه می کند این خلاها برجسته می شود که باید آنها را رصد کرده و با نگاه علمی و فقهی رفع نمود.

در این جا به چند مورد از آنها اشاره می شود .

۱ - عدم جدا سازی مسائل کلی از مسائل تفریعی و تفصیلی است یعنی باید مسائلی را که در آن باب یا بخش کلی بوده و بین همه مسائل آن باب یا آن بخش مشترک است، جدا و کلیت آن را به عنوان قاعده بحث کرد و بعد وارد تفریعات شد ولیکن در فقه این چنین نیست و کثیری از کلیات در ضمن تفریعات و مسائل خرد استقراء و بحث می شود که غالباً کلیت آن مسئله مغفول عنه واقع می شود و همچنین سبب لزوم تکرار آنها در هر تفریعی می شود این مطلب، شواهد و موارد زیادی در فقه ما دارد که یکی از آنها را زیر مجموعه قسم عبادات مطرح کردیم که مسائل عام عبادات است و ربطی به صلات و طهارت ندارد ولی در کتب فقهی از همان ابتدا وارد کتاب طهارت و صلات می شویم و آن همه قواعد کلی را ضمن مسائل تفصیلی در هر عبادات تکرار می کنیم با این که یک قاعده کلی مربوط به عبادات است.

این نقض در ابواب دیگر هم مشهود است مثلاً در باب مجازات، فقه الجزا و فقه القضاء، فقه ما در این ابواب دارای خلا و نقص زیادی است چرا که در بحث حدود مثلاً، بدون دادن تعریف از حد و قواعد حدود - بلکه کل



مجازات ها - رأساً وارد حد زنا می شوند و ضمن برخی از فروع و استطراداً - مثلاً قاعده (الحد يُدرأ بالشبهة) که قاعده عامی است بلکه مخصوص به باب حدود هم نیست - بحث می شود و یا در کتاب قصاص رأساً وارد بحث تفصیلی قصاص نفس و سپس قصاص عضو می شوند بدون این که قواعد مشترک در هر قصاصی را بیان کنند بلکه آنها یا اصلاً مغفول عنه شده و یا به مناسبت هایی استطراداً و مختصراً و ناقصاً ذکر می شود.

بنابر این جدا سازی احکام کلی از احکام تفریعی بسیار مهم است و بدون آن جایگاه آن قاعده مشخص نمی شود و حدود و ثغور و دامنه اش معلوم نمی شود و این که مقصود از حد در قاعده (درأ) کدام مجازات ها است؟ و مقصود از شبهه چیست - موضوعیه یا حکمیه، شبهه فاعل یا شبهه حاکم - یا مثلاً قاعده سقوط حد به توبه در ضمن فروع حد زنا بحث می شود با اینکه باید به طور کلی بحث شود که مسقطات حدود و مجازات چیست یا شرایط و موانع مجازات کدام است و این قواعد غالباً شاکله و چار چوب قانون مجازات و فقه جزایی اسلام را مشخص می کند.

مشابه همین نیاز فوق در فقه القضاء وجود دارد فلذا ما در تنظیم قانون مجازات اسلامی که اخیراً در مجلس شورای اسلامی تصویب شد (۲۱۶) ماده کلی را قبل از دخول در کتب مجازاتها (حدود، قصاص و دیات) به عنوان کتاب اول در کلیات وارد کردیم.

در اینجا به یک نکته دیگر هم باید اشاره کنیم که اساساً وقتی می خواهند احکام مجازات را بنویسند بر اساس قوانین روز دنیا که رایج است ابواب قانون جزا را براساس تقسیم جرایم تقسیم بندی می کنند و آن را جرائم علیه اموال، علیه اشخاص علیه جامعه و علیه دولت و امثال آن تقسیم کرده و مجازات و شرایط هر یک را تنظیم و مهندسی می کنند در وقت تنظیم لایحه قانون مجازات اکثر حقوق دانها در دستگاه قضایی کشورمان مصر بودند که ما هم همان تقسیم بندی رایج که مبنای تقسیم را جرم قرار دادند در این لایحه مبنا قرار دهیم ولی بنده مخالفت کردم چرا که با این تقسیم بندی صبغه فقهی قانون مجازات اسلامی را از دست می دادیم چون در اسلام مجازات، مبنای تقسیم قرارداده شده نه جرم و این علت، حکمت و فلسفه دارد که یکی از آن ها این است که برخی از مجازاتها حق خصوصی قرارداده شده است مثل قصاص یا حدّ قذف حق شخص قرار

داده شده و مطالبه صاحبش را می خواهد و در اختیار او است که می توان عفو کند و احکام خاص و فلسفه خاص خودش را دارد بخلاف قانون کیفری رایج دنیا که هیچ مجازاتی بر هیچ جرمی حق شخصی نیست بلکه حق حاکمیت است که بعد از اقامه دعوا و اقدام دستگاه های مربوطه دیگر با شخص کار ندارند و دولت موظف است پیگیری کرده و اجراء نماید لذا در این قانون کتاب حدود و کتاب قصاص و کتاب دیات و کتاب تعزیرات - که این اخیر هنوز تکمیل نشده است - خواهیم داشت و ما یک کتاب اضافه کردیم به عنوان کتاب اول در کلیات مجازات ها که دارای (۲۱۶) ماده در (۶) بخش شد یک بخش آن تعاریف است و بخش دوم مجازات ها است و در هر بخش هم فصولی مطرح است که تفصیل هر یک در ضمن آن فصول تنظیم شده است که در بخش مجازاتها از تخفیف مجازات انواع مجازات و امثال آن بحث می شود و بخش سوم آن جرائم است که تعریف جرم و انواع آن، شروع در جرم، شرکت در جرم، معاونت در جرم و تعدد و تکرار جرم و امثال آنها می باشد و بخش چهارم در شرایط و موانع مسئولیت کیفری است که شرایط عقل و بلوغ و امثال آن است و موانع دفاع، اکراه و امثال آن می باشد که اگر مثلاً شخصی در حال دفاع از خود بود آیا دفاع مانع از تحقق جرم می شود و مشروع است و همچنین بحث از تجاوز در دفاع و حکم آن که همه اینها مباحث عام مجازات ها است و بخش پنجم در ادله اثبات امور کیفری است و یک بخش دیگر هم - بخش ششم - مسائل حق مدنی مربوط است که بعضاً با آن سبب کیفری شکل گرفته، ملازم است مثل حکم اموالی که کشف می شود.

در کتاب قصاص هم که وارد شدیم بخش اول آن کلیات است که قبل از تقسیم بحث های عمومی هست یعنی تعریف قصاص، تداخل جنایات، راههای اثبات قصاص، صاحب حق قصاص، شرکت در قصاص و احکام و اجرای قصاص می باشد.

در دیات هم همین گونه است قبل از وارد شدن در میان مقادیر دیه هر عضوی قواعد عامه مشخصی، مشخص می شود، تعریف دیه و ضمان دیه راههای اثبات دیه، مهلت پرداخت دیه و تداخل دیه که مباحث کلی است وقتی این گونه نگاه شود قواعد بسیار مهمی به دست می آید و هم بحث فنی تر و غنی تر می گردد و در کلیت آن قاعده بحث و اثبات می شود و هم از تکرارها و در هم ریختگی ها در تفریعات جلوگیری می گردد.

۲ - نقص دیگر عدم تطابق عنوان بحث با مضمون آن بحث است مثلاً عنوان اخص از آن بحث مورد نظر است که لازم است عنوان کتاب هم عنوانی باشد که با محتوای آن مبحث تطابق داشته باشد یکی از این مثالها کتاب بیع مرحوم شیخ انصاری (رحمه الله) است که تحولی در علم فقه ایجاد کرد ولی اسم کتاب، بیع است که با مسمايش تطبیق نمی کند زیرا که مرحوم شیخ (رحمه الله) پس از تعریف بیع کل مباحث آن را در سه بخش تنظیم کرده است؛ فصل اول، شرایط العقد است فصل دوم، شرایط المتعاقدين و فصل سوم شرایط العوضين می باشد ولی این شرایط، شرایط العقد و متعاقدين، است نه شرایط بیع و متبايعين در حقوق روز هم اول عقد و احکامش را تبیین می کنند بعد وارد احکام هر عقد که مختص به آن است می شوند و قواعد عامه کلیه عقود تحت عنوان (نظریة العقد) تبیین می شود یا مثلاً احکام مهم عقد فاسد را تحت عنوان المقبوض بالبيع الفاسد بحث می کنیم که بخشی از آن مربوط به بیع فاسد است با این که لازم است تحت عنوان (احکام العقد الفاسد) بحث شود که در عقد فاسد یکی از آثار و احکامش ضمان مقبوض با آن است مثلاً آیا عقد فاسد قابل تصحیح است یا خیر بحث مهمل است و حتی اثر ضمان هم منوط به قبض نیست برخی عقود فاسده بدون تحقق قبض هم موجب ضمان است این عدم دقت ها بخصوص در بحث های معاملات نقطه ضعف های زیادی را ایجاد می کند.

۳ - یکی دیگر از نکات ضعف، مثالهای خارج از ابتلاء و از رده خارج شده است که در فقه داریم و هنوز به آنها مثال می زنیم مثال اجاره دابه و بحث این که آذوقه آن بر کیست که هنوز هم در کتب فقهی بحث می شود در حالی که محل ابتلاء روز ماشین و هواپیما و کشتی است که باید مطرح شود و خلا آن مشهود است .

۴ - خلاء دیگر عدم توجه به مسائل وموضوعات مستحدثه روز که سبب استفتاءات کثیره شده است و برخی از کتب استفتاء بیش از ۱۰ جلد است که کتب فقهی اجتهادی معمولاً خالی از آن مسائل مهم و محل ابتلاء و جدید است که این موارد جز فقه است که فقها آن ها را بیرون از کتابهای استدلالی مطرح می کنند و باید خود این فروع جدید هم که در مسائل مستحدثه است و محل ابتلاست مهندسی دقیق و فنی شود نه اینکه به عنوان المسائل المستحدثه ذکر شود .

۵ - خلاء دیگر نبودن موضوع شناسی دقیق در مسائل روز است که مثلاً معاملات بانکی چه معاملاتی است و باید شناخته شود و عقود جدید در جوامع بشری چه عقودی است که تا موضوع شناخته نشود نمی توان پاسخ داد.

۶ - خلاء ششم نظریه پردازی فقهی است که مسائل بسیار مهمی است زیرا که برخی از مسائل علم فقه بمتابه محور و زیر بنای یک باب فقهی و یا مجموعه ای از احکام است مثلاً نظریه (شروط ضمن عقد) نظریه (منابع حق و التزام) و دهها نظریه فقهی کلی یکی از ابداعات چشمگیر فقه اجتهادی ما است که قابل استخراج و عرضه به دنیا و تطبیق با نظامهای حقوقی است ولیکن در این بخش نیز نقص و خلا بسیار است که فعلاً وارد آن نمی شویم و به همین مقدار بسنده می کنیم.

## جلسه هشتم: ۳۰/۰۱/۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: روش استنباط احکام

#### ۴ - روش استنباط فقهی و منابع آن

بحث چهارم در روش استدلال و استنباط فقهی است و این بحث هم بحث نسبتاً مهمی است؛ در تعریف فقه گذشت که علم به احکام شرعی و فرعی و عملی از ادله تفصیلی آنها است و این بدان معناست که علم فقه متولی استنباط و استخراج احکام شرعی از ادله آنها است چون که احکام شرعی از مسلمات و ضروریات دین نیست البته شاید کلیات فروع دین مانند اصل نماز، روزه، وضو و حج و امثال آنها از مسلمات باشد ولی تفصیلات و حدود و دامنه هر یک و مسائلی که به تدریج محل ابتلاء شده و شکل گرفته است و مستحدثاتی که شکل می گیرد و مشتبّهات و موارد تراحم و تعارض که در فقه است و اکثر مسائل فقهی همین مسائل بوده و از ضروریات و مسلمات نیستند و استخراج احکام آنها نیازمند اجتهاد و استنباط هست و روز به روز این فروع و تفریعات هم بیشتر و دامنه اش وسیع تر می شود حال این سؤال مطرح است که فقها با این بُعد و فاصله زمانی از زمان صاحب شریعت از چه راهی می توانند احکام این مسائل را به دست آورند؟ یعنی منابع استنباط فقیه در فقه چیست و روش و متد استنباط فقهی که به حکم شرعی می رسند کدام است و به عبارت دیگر مبادی تصدیقی و تصویری فقه که در هر علمی لازم است و امروز به آن منابع و روش استدلال در آن علم می گویند چیست؟ و در توضیح این بحث می توان گفت که روش استنباط فقهی نزد امامیه دارای سه مشخصه اصلی و اصولی است که ذیل آنها را توضیح می دهیم:

۱ - اولین مشخصه روش استدلال فقهی در نزد فقه امامیه این است که می بایستی استخراج حکم شرعی از طریق علم یا علمی باشد و مقصود از علم همان علم وجدانی به حکم شرعی است و مقصود از علمی هم علم تعبدی به آن است یعنی راه و طریقی که خود آن طریق به مودّایش علم آور نیست ولی حجیت آن راه و معتبر بودنش نزد شارع قطعی و معلوم است هر چند علم به حکم واقعی نباشد و این بدان معناست که بایستی وصول

به حکم شرعی با علم باشد یا علم به حکم واقعی و یا طریق معتبر آن و تا راه وصول به حکم شرعی به علم منتهی نگردد حکم شرعی ثابت نیست .

۲ - مشخصه دوم این است که وقتی می گوئیم حکم شرعی، مراد از حکم شرعی اعم است از حکم شرعی واقعی یا وظیفه عملی مکلفین، که هر دو نوع را در فقه حکم شرعی می گوئیم و اصولیون از ادله ای که حکم شرعی واقعی را ثابت می کند - حال چه به علم وجدانی و چه به طریق معتبر و تعبدی به واقع - ادله اجتهادی در فقه می گویند و به مواردی که حکم شرعی واقعی ثابت نمی شود بلکه تنها وظیفه عملی مکلف در مقام شک ثابت می شود دلیل فقهاتی و یا اصل عملی می گویند و به عبارت دیگری راههایی از کتاب و سنت و امثال آنها که مشخص می کند حکم شرعی واقعی چیست ادله اجتهادی هستند و در جایی که یک وظیفه عملی در مورد شک از نظر شرعی ثابت می شود و به قاعده ای از قواعدی که وظیفه شرعی را در موارد شک معین می کنند تمسک می شود دلیل فقهاتی یا اصول عملیه می گویند که بحث از این دو نوع دلیل - یعنی اجتهادی و فقهاتی - را علم اصول فقه متکفل است زیرا که آنها ادله عامه و سیال در فقه هستند .

برخی نوع اول را (امارات و حجج) و نوع دوم را (اصل عملی) گفته اند و در اصول فقه شیعه بین این دو طریق ثمرات و آثاری را بیان کردند که بحث های بسیار فنی و جالبی است و اساسا مباحث اصول فقه که سابقا ضمن فقه بوده است ادله عامه فقه است که در فقه سیال می باشد چه دلیل اجتهادی باشد و چه فقهاتی و به تدریج آنها را از مباحث فقهی جدا کرده اند زیرا که ادله و عناصر مشترک در کل ابواب فقه است و قواعد اصولی همانگونه که در اصول فقه خوانده اید اوسع از یک باب فقهی است و علم اصول فقه علم ادله مشترکه فقه است چه دلیل موجب علم وجدانی باشد مثل بحث از اجماع و سیره و اخبار متواتر و امثال آنها و چه ادله علم تعبدی باشد مثل حجیت خبر ثقه و حجیت ظهورات و چه ادله فقهاتی باشد مثل اصول عملیه شرعی و عقلی و این ها همه ادله عام و مطلق و سیال و مشترک در ابواب فقهی می باشد و خاص به بابی دون بابی نیست و ادله فقهاتی که موضع و وظیفه عملیه را مشخص می کند در جایی است که علم به واقع نداشته باشیم و دلیل اجتهادی هم در کار نباشد که در این صورت است که به ادله فقهاتی متوسل می شویم یعنی ادله اجتهادی مقدم بر ادله فقهاتی هستند که این مطلب را بحث نسبت بین امارات و اصول عملی می گویند

که نکات آن در اصول فقه بحث از ورود، حکومت و تخصیص می باشد همچنین از نسبت بین ادله اجتهادی با یکدیگر نیز بحث می شود در مواردی که با هم متعارض باشند در خاتمه مباحث اصول تحت عنوان تعارض ادله از آن بحث می شود و بحث از اثبات صغرای سنت با ادله علمی وجدانی یا تعبدی نیز بر عهده علم اصول است که مباحث عمده اصول فقه امروز ما است .

در اصول فقه از ادله لفظی و دلالات آن هم بحث می شود که یک بحث صغروی برای حجیت ظهور است به این نحو که الفاظ عامی که در کتاب و سنت آمده است در چه معنایی ظهور دارند و معمولاً در سابق همین ها عمده مباحث اصول فقه بوده است مخصوصاً نزد عامه مانند بحث از معنای امر، نهی، ادوات عموم و اطلاق و جمله های دارای مفهوم مخالفت و امثال آنها که این بحث ها هم در علم اصول باقی مانده است زیرا که بحث از دلیل لفظی و دلالات عام آنها می باشد لیکن مباحث مهم اصول فقه در نزد شیعه دارای توسعه عظیمی و همان مسائل ادله اجتهادی و فقهاتی و احکام و آثار آنها است که اصول فقه اکثراً از مختصات شیعه است و در اصول فقه عامه نیست بنابراین خصیصه دوم روش استدلال فقهی این بود که مراد از حکم شرعی در استنباط فقهی فقه شیعه اعم از حکم واقعی شرعی و یا وظیفه عملی شرعی است .

۳ - مشخصه سوم این است که براساس آنچه گفته شد منبع و دلیل لازم در استنباط فقهی ( شیعه ) باید علمی باشد و یا علم به حکم شرعی و واقعی و یا علم به وظیفه مقرر شرعی و مصادیق اصلی این دلیل علمی و منتهی به علم در فقه ما منحصر در کتاب خدا - قرآن شریف - و سنت و حکم قطعی عقل است و با این نکته که بعداً خواهیم گفت که عمدتاً کتاب و سنت است نه ادله ظنیه مانند اقیسه و استحسانات که در فقه عامه آمده است و آنها منابع فقه را توسعه دادند و اجماع و ادله ظنی مذکور را به عنوان منابع مهم در نظر گرفتند و استحسان و قیاس را مطرح کرده اند یا مطلقاً و یا جایی که کتاب و سنت نباشد از نظر ما آنچه مصداق علم و یا علمی است این موارد نیست بلکه از نظر فقهی فقط سه چیز دلیل است کتاب، سنت و حکم عقل قطعی و اجماع و شبه اجماع مثل سیره و شهرت - اگر شرایطشان تمام شود - کاشف از سنت هستند یعنی در حقیقت، صغرای سنت را اثبات می کنند و کاشفیت از قول معصوم (علیه السلام) دارند و هم اصل در ظنون

استحسانی - مانند قیاس و استحسان و مصالح مرسله - عدم حجیت است و هم دلیل بر عدم حجیت آن ها موجود است که در سنت شریف از عمل به آنها ردع شده است.

پس منابع استنباط فقهی ما بالدقه سه چیز است قرآن، سنت و حکم قطعی عقل و سنت به معنای قول، فعل و تقریر معصوم است که نزد ما ائمه اطهار(علیهم السلام) نیز معصوم هستند و نزد عامه فقط پیامبر(صلی الله علیه و آله) معصوم است گرچه روایاتی که از آنها نقل شده است خود معصومین(علیهم السلام) فرمودند که ما آنها را از پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) نقل می کنیم که حتی برای کسانی که عصمت ائمه(علیهم السلام) را هم قبول ندارند حجیت دارد.

اما حکم عقل قطعی که از منابع استدلال فقه ما می باشند در همان بحث های اصولی به دو قسم تقسیم کرده اند

(۱) حکم عقل به حسن یا قبح که از آن به مستقلات عقلی تعبیر می شود که بعضاً با آن نیز می شود احکام شرعی را مستقیماً ثابت نمود چون که حکم عقل عملی را شارع هم قبول دارد

(۲) احکام عقلی غیر مستقل هستند که به تنهایی حکم را اثبات نمی کنند بلکه با ضم آن به دلیل حکم شرعی از کتاب و سنت بالملازمه، حکم شرعی اثبات می شود که از آن به استلزامات عقلی تعبیر می شود مثل بحث اجتماع امرو نهی که آیا ممکن است یا خیر و بحث امکان ترتب که اثبات یا نفی آنها موجب تشکل دلالت التزامی در ادله شرعی شده و موجب تعارض میان ادله شرعی و یا نفی آن می شود که مباحث استلزامات مدرکات و احکام عقل نظری است و نوع اول احکام عقل عملی است و مثال آن قاعده برائت یا احتیاط عقلی است که و یا قبح ظلم، خیانت و کذب و حسن عدل، صدق و امانتداری که معمولاً در مورد این نوع احکام عقل عملی، دلیل شرعی از کتاب و سنت نیز داریم و حکم شرعی هم وارد شده است و احتیاج به حکم عقل عملی چندانی نیست مثلاً در مورد برائت یا احتیاط عقلی، برائت و احتیاط شرعی هم آمده است که ادله شرعی آن خیلی روشن تر است و همچنین است در مورد ظلم، عدل و امثال آنها.



اما در نوع دیگر احکام عقلی که نظری و استلزامات عقلی بوده و غیر مستقله است آثار زیادی در فقه بار می شود که متکی بر آنهاست مثل صحت نماز در مکان مغضوب و یا احکام تزاحم امثالی و ترتب ولی اینها چون مستقل نبوده و همیشه متوقف هستند بر وجود دلیل شرعی تا دلالت التزامی در دلیل شرعی ایجاد کنند بنابراین از شئونات دلیل شرعی و مدالیل التزامی آن محسوب می شوند ولذا برخی از فقها مثل شهید صدر (رحمه الله) در مقابل عامه فرمودند منابع و ادله شرعیه در فقه ما منحصر در (کتاب و سنت) است و جایی نیست که دلیل شرعی نداشته و عقل به تنهایی منبع فقهی باشد بنابراین می توان گفت در مشخصه سوم منابع استدلال فقهی در فقه شیعه کتاب و سنت است و چیزی خارج از کتاب و سنت نیست و این امتیاز روش استنباط در این فقه بر مذاهب عامه است.

جلسه نهم: ۰۱/۰۲/۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: روش استنباط و استدلال فقهی

عرض شد که در فقه امامیه سه مشخصه اصلی در روش استنباط و استدلال فقهی موجود است یکی این بود که لازم است این ادله علم یا علمی باشند یعنی منتهی به علم شوند بنابر این ظنون و استحسانات مورد قبول نیست دوم اینکه این ادله یا اجتهادی است یا فقهاتی است و مراد از حکم هم، اعم از حکم شرعی واقعی یا وظیفه عملی است که با اصول عملیه اثبات می شود مشخصه سوم هم این بود این ادله یا کتاب - قرآن - یا سنت - روایات صادره از معصومی (علیهم السلام) و یا حکم عقل قطعی است که نسبت به حکم عقل قطعی نظری گفتیم از شئون کتاب و سنت است و دلالت استلزامی در آنها ایجاد می کند و نسبت به حکم عقل قطعی عملی که مستقلات عقل هستند و برای اثبات حکم شرعی کافی هستند، عرض شد که در فقه جایی نداریم که بخواهیم حکم مسئله ای را بدون دلیل شرعی با چنین حکم عقلی ثابت کنیم بنابراین منبع اصلی فقه امامیه همان کتاب و سنت است این مطلب، در رابطه با ادله فقه به صورت کلی گذشت و باید در تفصیل آن اینگونه بیان شود که معمولاً در مسائل فقهی ما از سه نوع ادله یا قواعد استفاده می کنیم.

۱ - ادله اجتهادی (امارات و حجج شرعی).

۲ - اصول عملیه (ادله فقهاتی).

۳ - ادله لَبّی (اجماع و سیره).

ممکن است دو نوع اول و دوم، یا قواعد اصولی باشند که در اصول ثابت می شوند مانند قواعد مربوط به دلالات عامه اوامر و نواهی، عام و خاص، مطلق و مقید، مفهوم و منطوق، حجیت ظهورات، قواعد جمع عرفی، حجیت خبر ثقه، حجیت استصحاب و برائت و احتیاط و احکام تعارض ادله و یا قواعد فقهی هستند مانند قاعده طهارت، ید، حیلولة، فراغ و تجاوز و صدها قاعده دیگر.

صغریات قواعد اصولی از ادله اجتهادی - مثل حجیت خبر ثقه و قواعد جمع عرفی - را که در کتاب و سنت است از قرآن کریم یا کتب احادیث می گیرند و قاعده اصولی را از اصول فقه اخذ می کنند و بر حکم شرعی استدلال می کنند و در ادله فقهی (اصول عملیه) هم قواعد عام آن در اصول اربعه - براءت، احتیاط، تخییر و استصحاب - در اصول ثابت شده است که هر جا دلیل اجتهادی نبود بر حسب مورد به یکی از این اصول استناد می شود.

در فقه نوع دیگر از قواعدی است که به آنها قواعد فقهی می گویند مثل قاعده طهارت، ید، حیلوله، ما یضمن و ما لا یضمن، قاعده لا ضرر و لا حرج، اصاله الصحه و اصل اللزوم و غیره که این قواعد فقهی، هم متنوع و هم زیاد هستند و در هر بابی قواعد فقهی خاص به آن باب داریم که هر چند این قواعد هم کلی و عام هستند لیکن فرقتان با قواعد اصولی در سه چیز است که تشخیص این سه مشخصه برای تمییز قاعده اصولی از قاعده فقهی لازم است و ما ذیلأ به آنها اشاره می کنیم.

فرق اول: اولین فرق این است که قاعده اصولی سیال است یعنی در فقه لا بشرط از باب خاصی است و مختص به باب خاصی نیست بر خلاف قواعد فقهی که هر یک مخصوص به باب خاصی است مثلاً قاعده طهارت مخصوص به کتاب طهارت است نه باب دیگری .

فرق دوم: قاعده اصولی باید در طریق اثبات حکم کلی قرار بگیرد یعنی بتوان از آن در شبهه حکمیه استفاده کرد و قواعدی که مخصوص به شبهات موضوعیه است قاعده اصولی نیستند البته ممکن است قاعده اصولی اعم از شبهه حکمی و موضوعی باشد لیکن نباید مخصوص به شبهه موضوعی باشد بخلاف قواعد فقهی که در آنها شرط نیست که حکم کلی از آنها هم استفاده شود، در قاعده فقهی لزوم جریان در شبهه حکمی شرط نیست مثلاً اصل براءت و استصحاب قاعده اصولی شده چون در شبهات حکمی جاری می شود ولیکن قاعده ید تنها در شبهه موضوعی جاری است مثلاً مالکیت شخص را در آن مال خارجی ثابت می کند البته برخی از قواعد فقهی، هم در احکام جاری است و هم در موضوعات مثل قاعده طهارت که در شک در نجاست به نحو شبهه حکمی مانند شک در طهارت و نجاست نوع معینی از حیوان مثل خرگوش جاری می شود برخی از

قواعد فقهی هم فقط در شبهات حکمی جاری می شود مانند قاعده ما یضمن و مالایضمن که در مورد عقودی که اگر فاسد هم باشد ضمان دارد که شبهه حکمیه است جاری می شود نه در شبهات موضوعی .

فرق سوم: در قاعده اصولی لازم است که اثبات حکم توسط آن به نحو استنباط و توسیط باشد نه تطبیق یعنی خود قاعده غیر از آن حکمی باشد که براساس این قاعده اثبات می شود مثل حجیت خبر که یک حکم ظاهری است و غیر از وجوب زکات - مثلاً - بر مکاتب است که با آن ثابت می شود اما برخی از قواعد حکمی را به نحو تطبیق ثابت می کند نه به نحو توسیط مثل قاعده مایضمن و ما لا یضمن که همان حکم به ضمان است که بر عقدی تطبیق داده می شود و یا قاعده لاضرر و لاجرح که تطبیقی هستند بنابراین لازم است قاعده اصولی توسیطی باشد.

این سه مشخصه قواعد اصولی را از قواعد فقهی جدا می کند که اگر در یک قاعده جمع شود قاعده، اصولی است و اگر یکی از آنها نباشد قاعده فقهی است .

اما نوع سوم از ادله تفصیلی فقه ادله لبی است یعنی اجماعات و سیره عرف یا متشرعه است که این نوع از ادله لفظی نیستند بلکه علمی و قطعی هستند یعنی از باب جمع قرائن و یا حساب احتمالات کاشف حکم شرعی یا سنت هستند و این که شارع با آن حکم موافق بوده است و الا نباید آن اجماع یا سیره متشرعی شکل می گرفت و یا بایستی از سیره عقلاً ردع می کرد و این نوع از ادله - مخصوصاً دلیل سیره - از اباحتی است که اخیراً در مباحث اصولی هم اضافه شده است زیرا که در فقه خیلی مورد استفاده قرار می گیرد.

در اصول فقه سیره را تقسیم کرده اند به سیره متشرعه است و سیره عقلاً، که سیره متشرعه عمل متشرعه است که در خصوص عرف متشرعه شکل گرفته است و کشف از تلقی آن حکم بصورت مسلم از معصوم(علیهم السلام) دارد و سیره عقلاً و عرف، مختص به مسلمانان و متشرعه نیست که به آن عرف عام می گویند.

این تقسیم بندی خوبی است و فرق این دو سیره با وجود این که لازم است هر دو کاشف قطعی از قول معصوم(علیهم السلام) و یا سنت باشند در این است که با هم فرق می کند کاشفیت سیره متشرعه اقواست و سیره عقلاً برای کاشفیت نیازمند عدم ورود ردعی از طرف شارع است .

بحث مهم و یا تقسیم بندی دیگری که بیشتر به مسائل فقهی مربوط می شود این است که سیره ها از نظر محتوا و مدلول هم با یکدیگر فرق می کنند یعنی می توان آنها را از نظر کار آمدی سیره در فقه به سه دسته تقسیم کرد.

۱ - سیره ای که با آن اصل حکم شرعی ثابت می شود - سیره متشرعه - مثل سیره ای که در باب خیارات از آن استفاده می شود و مثلاً خیار غبن را - که در آن روایت خاصی وارد نشده است - با سیره عقلاً اثبات می کنند و این سیره در ابواب معاملات بسیار قابل استفاده است.

۲ - نوع دوم از سیره، سیره ای است که صغرای حکم شرعی را اثبات می کند نه کبرای آن را مثلاً عرف در موردی یک بناگذاری دارد که بازگشت می کند به موضوعی برای حکم شرعی مثل سیره هایی که شروط ضمنی در برخی از عقود را ثابت می کند بنابراین این سیره مثلاً بنای عرفی بر آن است که وقتی کسی معامله ای صورت می دهد کانه تصریح کرده است که مبیع سالم را می خرد و عقد را مبتنی بر صحت مبیع منعقد می کند و این سیره یا مبنای عرفی کاشف از شرط ضمن عقد است و کبرای آن از باب (المومنون عند شروطهم) ثابت می شود و از این سیره تعبیر می شود به سیره موضوعی یا در موضوعات حکم شرعی نه خود آن احکام کلی.

۳ - نوع سوم از سیره ها و یا مرتکزات عقلایی سیره ای است که بر دلالت و ظهور دلیل شرعی تأثیر دارد یعنی سیره هایی که ظهورات ادله لفظی را تغییر می دهد و یا اطلاق در آنها ایجاد کرده و یا تقیید در آنها ایجاد می کند مثلاً خیلی جاها یک عنوانی در دلیل شرعی ذکر می شود مثلاً می گوید (قم للفقیه اذا جاء) و عرف علت این امر را احترام می بیند که قهراً از آن امر مطلق احترام فقیه ثابت می شود و این هم نوعی از سیره و ارتکازات یا مناسبات است که در تکمیل دلیل شرعی موثر است و خودش دلیل مستقلاً بر حکم شرعی به طور مستقیم نیست مثلاً اگر (قم للفقیه اذا جاء) نبود وجوب احترام وی استفاده نمی شد و این موارد، شبیه قرائن معنوی محفوفه به دلیل شرعی می باشد .

برخی خلط کرده و تصور نموده اند که این، نوعی استفاده از اقیسه و یا استحسانات و مصالح مرسله است در صورتی که این گونه نیست چرا که

اولاً: آن اقیسه و استحسانات و مصالح مرسله نزد قائلین به آن، مستقلاً حجت است ولی این مناسبات و ارتکازات مستقلاً حجت نمی باشند و باید یک دلیل شرعی در کار باشد و

ثانیاً: این مناسبات و ارتکازات عرفی و یا عقلانی تا در آن دلیل شرعی، ایجاد ظهور نکنند قابل قبول نیست و در حقیقت آنچه که حجت است ظهور آن دلیل شرعی است و سیره حیثیت تعلیلی برای آن است و برای این نکته است که در دلیل شرعی ظهور ایجاد شود و از باب حجیت ظهور حجت شود.

به تعبیر دقیق تر نوع سوم بازگشت به نوع دوم دارد و صغرای ظهور را درست می کند و چون که ظهورات ادله و کاشف از حکم شرعی می باشد به وسیله آنها حکم شرعی اثبات می شود و این، فرق بین آن دو قسم است لهذا ملاحظه می شود که فقهای ما استفاده از این سیره ها و یا ارتکازات و مناسبات را در موارد ادله لفظی و متون آیات و مناسبات و روایات ذکر می کنند و سعی می کنند قرینیت آنها را توضیح داده و استظهار را براساس آن اثبات کنند که در این راستا در فقه میراثها و تحقیقات فقهی بسیار گرانسنگی را تولید کرده و از خود بجای گذاشته اند و تحول و دقتهای بی نظیری را در استدلالهای فقهی در فقه شیعه ایجاد نموده که در مذاهب دیگر وجود ندارد و این یکی از امتیازات و افتخارات به دست آمده در فقه اجتهادی امامیه است.

جلسه دهم: ۰۲/۰۲/۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: بحث تاریخی و جنجالی اخباریون و اصولیون

بحث در روش استنباط فقهی بود که اجمالاً روش، قواعد و ادله ای که در استنباط و استدلالات فقهی استفاده می شود ذکر شد و در این رابطه مناسب است به بحث تاریخی و جنجالی اخباری و اصولی بپردازیم که این نیز یک روش فقهی بوده است که البته امروز رد شده و یک روش تاریخی محسوب می شود که زمانی در فقه ما ایجاد شده و اختلاف شدیدی و دسته بندیهای عمیقی را میان فقها ایجاد کرده بود تا اینکه به دست پر توان مرحوم وحید بهبهانی (رحمه الله) و شاگردان عظیم الشان ایشان جمع شد و ایشان توانست به تمام شبهات و مباحثی که تحت عنوان این روش و این مسلک بر علیه مسلک اصولیین مطرح شده بود پاسخهای شافی علمی و تحقیقاتی بدهد و به اختلاف عمیق خاتمه دهد و شاید آثاری از این دو بحث هنوز در برخی مقالات و نوشته های فعلی مطرح باشد.

در ابتدا لازم است جهت مشخص شدن اصل این بحث و جوهره این اختلاف و نزاع مقدمه ای را در رابطه با تاریخ و توسعه ای که در علم فقه شکل گرفت از زمان شیخ طوسی (رحمه الله) تا زمان علامه (رحمه الله) و شهیدین (رحمه الله) مطرح کرد.

کتاب فقه ما در آغاز تدوین کتب روایات بود سپس متون روایات را به عنوان کتب فقهی تدوین می کردند به عنوان مثال می توان به کتابهایی چون نهاییه شیخ طوسی (رحمه الله) و مقنعه مرحوم مفید (رحمه الله) و مقنعه و هدایه شیخ صدوق (رحمه الله) اشاره کرد که معمولاً عبارتهای موجود در آن کتب عین متون روایات است ولی بخاطر توسعه ای که در فقه عامه انجام شده بود و تفصیلات و تقسیماتی که آنها ایجاد کرده بودند و فقهای ما نیز بر آن اشراف داشتند بلکه به اکثر علوم روز خودشان مشرف بودند، شیخ مفید (رحمه الله) و سید مرتضی (رحمه الله) و شیخ طوسی (رحمه الله) در صدد اثبات تقدم و عمق مسائل فقهی و علمی در معارف شیعه بر آمده و در همه معارف اسلامی قلم زدند و مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در رابطه با فقه، مبسوط را

تدوین کرد که تطبیق با مسائل کتاب های عامه بود و علاوه بر این مرحوم سید مرتضی (رحمه الله) و شیخ طوسی (رحمه الله) هر دو نیز کتاب اصولی تدوین کردند و مهم ترین توسعه در عصر شیخ طوسی (رحمه الله) داده شد و این عصر تا زمان محقق حلی (رحمه الله) بود تا این که ایشان نیز توسعه هایی دادند و این کتب در رشته های گوناگون معارف اسلامی به تدریج تدوین شد و علم فقه از علم حدیث و اصول فقه جدا شد و اصطلاحاتی که در کتب فقه، رجال یا حدیث و یا اصول فقه عامه بود به تدریج به کتب شیعی منتقل شد و تحول و تکامل عظیمی را ایجاد کرد و تا زمان علامه (رحمه الله) و شهیدین (رحمه الله) مکتب ها مختلفی پیدا شد.

بعد از شهید ثانی (رحمه الله) در زمان محقق اردبیلی (رحمه الله) یک روش یا مکتب جدیدی نیز به تدریج از زمان مرحوم محقق اردبیلی (رحمه الله) و شاگردانش همچون مرحوم صاحب معالم (رحمه الله) و صاحب مدارک (رحمه الله) و مرحوم سبزواری (رحمه الله) و دیگران شکل گرفت که این بزرگواران تحت تأثیر محقق اردبیلی (رحمه الله) مکتب عقلی را دنبال کردند محقق اردبیلی (رحمه الله) در کتاب مجمع الفائده و البرهان به ادله عقلی و اجماعات زیاد تمسک می کند و در رابطه با روایات نقادیهای سندی می نماید و همه احادیث کتب اربعه را سر بسته حجت نمی داند از همین رهگذر مرحوم صاحب مدارک (رحمه الله) خبر واحد را با فرض اثبات عدالت راوی که با شهادت دو شاهد عادل نسبت به هر راوی موجود در سند ثابت می شود، حجت می داند و لذا وثاقت راوی به سختی ثابت می شود لهذا در خیلی موارد به اجماعات و شهرت ها تمسک کرده اند و از اصطلاحاتی شبیه اصطلاحات نزد اهل سنت استفاده می کردند و به تدریج قبل از زمان اخباری ها این مکتب بر این مبنا شکل گرفته بود که عکس العملش پیدایش مکتب اخباری گری بود.

مرحوم امین استر آبادی (رحمه الله) که اولین فرد شاخص این مکتب است به این سبک و روش استدلال فقهی حمله نمود و به تدریج بر علیه اکثر فقهائی که از این روش ها استفاده می کردند حمله کرده و آنها را متأثر از اصول فقه اهل سنت و روشهای آنها می دانست و هم اجماع و ادله عقلی را غیر قابل اعتماد دانست و هم علوم اصول فقه و حدیث و رجال را باطل اعلام کرد و روایات کتب اربعه بلکه سایر کتب حدیثی معروف را قطعی الصدور و الدلالة دانست.



بدین ترتیب اختلاف شدیدی بین فقهای ما رخ داد و دو روش تاسیس شد که روش اخباری ها این بود که عقل، اجماع و ظواهر کتاب را بدون وجود روایت مفسر از حجیت انداختند و این حرکت و روش علمی نام اخباری گری گرفت و فقهای تابع آن، اخباریون یا محدثین نام گرفتند و تا عصر مرحوم بهبهانی (رحمه الله) این جریان ادامه داشت و فقهای به نامی تابع آن شدند تا اینکه ایشان توانست با آن قدرت علمی که داشت این اختلاف را جمع کند البته شاید حکومت های وقت و دستگاه دولتی هم در دامن زدن به این اختلاف بی تأثیر نبودند.

علمایی همچون محمد امین استرآبادی (رحمه الله)، فیض کاشانی و شیخ حر عاملی (رحمه الله) و علامه بحرانی (رحمه الله) و علامه مجلسی (رحمه الله) و صاحب حدائق (رحمه الله) و دهها فقیه دیگر به عنوان فقهای محدث و اخباری معروف شدند و در این راستا مرحوم بهبهانی (رحمه الله) که اصفهانی الاصل بودند ۲۰ سال در بهبهان که مرکز علمای اخباری بود برای دفع شبهات آنان اقامت گزیدند و سپس به کربلا منتقل شده و به وحید بهبهانی (رحمه الله) معروف شدند و ایشان با تربیت صدها تن از بزرگترین فقها و اصولیون عصر خود موفق شد که به این اختلاف خاتمه دهد. .

عمده ترین جهات اختلاف روشن مسلک اخباری با مسلک اصولی را می توان در چهار مورد خلاصه کرد که همین چهار بحث مورد علاج و حلّ توسط مرحوم وحید بهبهانی (رحمه الله) قرار گرفت البته همانگونه که گفته شد بیش از هر چیزی منشا این نزاع، برخی از اصطلاحاتی بود که به تدریج در کتب فقهی ما وارد شد مخصوصاً در تدوین کتب اصول فقه، رجال و درایه که سبب شد تصور شود فقه ما و استدلالات فقهای ما تحت تأثیر فقه عامه قرار گرفته است و برخی از اخباریون این نکته را به عنوان حربه ای علیه اصولیون بکار گرفته و روش آنها را باطل و دور شدن از روایات و احادیث مبارک اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) قلمداد کردند ما اجمالاً به آن چهار مورد اختلاف در روش فقهی اشاره می کنیم.

۱ - اولین و مهم ترین اختلاف در این است که اخباری کل روایات کتب اربعه بلکه کتب دیگر را - مثل فقه الرضا (علیه السلام)، و محاسن و بصائر الدرجات و کتابهای دیگر - قطعی الصدور می داند که باید چشم بسته

همه را قبول کنیم و بحث های اصولی و یا حدیثی و رجالی درست نیست و بحث های حجیت خبر عادل یا ثقه و یا جرح و تعدیل در رابطه با روات واقع در سلسله سند روایات صحیح نیست و برخی از اخباریون مانند صاحب حدائق ادله قطعی الصدور بودن روایات کتب را نیز بیان می کنند و در رابطه با تعارض روایات موجود و تقیه بودن نیز تفسیر خاصی دارد و می گوید که ائمه (علیهم السلام) خودشان عمداً روایات متضادی را به اصحابشان القا می کردند تا مورد توجه دشمنان قرار نگیرند و اینها را خود ائمه (علیهم السلام) مشخص کرده اند و یا روایتی که احادیثی را از لسان ائمه (علیهم السلام) جعل کرده اند را رسوا کرده اند.

۲ - مورد دوم نفی جواز استناد به اجماع، عقل و ظواهر کتاب است مگر تفسیری از ائمه معصومین (علیهم السلام) در رابطه با آن وارد شود و برای نفی این سه دلیل، هم به روایاتی استدلال می کنند و هم مدرکات عقل را ناقص و کثیر الخطاء می دانند.

۳ - مورد سوم وجوب توقف و احتیاط در شبهات مخصوصاً شبهات تحریمیه است که اخباری به روایات (قف عند الشبهة) و امثال آن عمل کرده و اصل برائت شرعی را قبول ندارند.

۴ - مورد چهارم ردّ و تحریم اجتهاد و تقلید است و آنها قائلند که این مطلب از اهل سنت بوده که در فقه ما هم وارد شده است و ادله ای اقامه می کنند که اجتهاد منهی عنه است و تقلید باطل است و هرکسی بایستی به روایات کتب اربعه و غیره که همگی قطعی هستند مراجعه کند البته بعد صاحب حدائق (رحمه الله) این مورد را رد می کند و می گوید که آن اجتهادی که مد نظر علمای ما هست با اجتهادی که اهل سنت بدان قائلند فرق می کند و اجتهاد و تقلید در فقه شیعه نیز لازم و صحیح است و این مواردی که مطرح شد را یکی یکی علمای اصولی حل کردند و مرحوم بهبهانی (رحمه الله) مفصل در کتاب (الاجتهاد و الاخبار) بحث می کند که کلیه روایات کتب اربعه فضلاً از کتابهای حدیثی دیگر را که قطعی می دانستند، قطعی الصدور نیست همچنین که قطعی الدلالة نیست و شواهد قطعی و زیادی را براین مطلب که خود صاحبان این کتب قطعی الصدور بودن آنها را قبول ندارند، ذکر می کند و اگر هم صاحبان کتب به صدور آنها علم یا وثوق داشته

فقط برای خودشان حجت است و برای مجتهدین دیگری حجت ندارد لهذا بررسی رجال اسناد احادیث لازم است.

یکی از شواهدی که مرحوم بهبهانی (رحمه الله) می آورد مبنی بر این که این کتب اربعه حتی نزد صاحبان آنها قطعی الصدور نبوده تالیف کتب رجالی از طرف امثال شیخ طوسی (علیهم السلام) و تصریحات ایشان بر حجیت اخبار آحاد است که اگر روایات قطعی الصدور بودند دیگر نیازمند کتب رجالی نبودیم و بحث از اخبار آحاد که ایشان مطرح کردند لازم نبود مرحوم بهبهانی (رحمه الله) در بحث در مورد دلالات روایات هم بحث می کند که آنها قطعی نبوده و ظهورات و دلالات ظنی است و مفهوم و منطوق و عام و خاص و ظاهر و نصی دارد که لازم است قواعد حجیت آنها را در اصول فقه ثابت کرد علاوه بر این که قواعد اصولی اضافی در فقه شیعه وجود دارد که اصلاً در اصول اهل سنت آن قواعد موجود نبوده است مانند عمده مباحث حج و امارات و مباحث اصول عملیه که از روایات اهل البیت (علیهم السلام) استفاده شده است و ربطی به اصول فقه عامه ندارد.

بحث نفی حجیت اجماع، عقل و ظواهر کتاب هم همین گونه است که تصور کرده اند اجماع در کلمات اصولیین به معنای اجماع نزد اهل سنت است با این که این گونه نیست چرا که مقصود از اجماع، توافقی است که کشف علمی از تلقی از معصوم کند نه اجماع مورد نظر اهل سنت که گفته اند (امتی لا تجتمع علی خطأ) البته مرحوم شیخ (رحمه الله) قاعده لطف عقلی را هم برای کشف قول معصوم مطرح کرده اند که اصولیون آن را رد کردند.

دلیل عقل هم در کلمات اصولیون تقسیم بندی شده است به عقل نظری قطعی که استلزامات را منقح کرده است و دلالت التزامی در دلیل شرعی درست می کند و عقل عملی قطعی و حسن و قبح عقلی که مستقلات عقلی است و قبلاً عرض کردیم معمولاً در فقه حکمی را به تنهایی نداریم که دلیل شرعی بر آن نباشد.

ظواهر کتاب هم با روایات و سنت قابل تخصیص است ولیکن در فرض نبودن مخصص مانند بقیه ظواهر شرعی حجت است بلکه اگر روایاتی مخالف قرآن بود به نحوی که قابل جمع عرفی نباشد باید آن روایت را

طرح کرد و این مفاد مجموعه اخبار صادره از معصومین (علیهم السلام) است که معروف به اخبار طرح ما خالف الکتاب است همچنین در روایات صادره از ائمه (علیهم السلام) در موارد زیادی به اصحاب و روات توصیه شده که به ظهورات و دلالات دقیق آیات قرآن استناد شده و مراجعه نمایند.

در رابطه با اصل براءت شرعی یا توقف و احتیاط در شبهات تحریمی نیز استدلال اصولیون بسیار روشن و دندان شکن است که در علم اصول فقه ذکر شده است.

آن اجتهادی هم که در روایات از آن نهی شده است اجتهاد به اصطلاح اهل سنت است که به معنای اعمال رأی و مصلحت اندیشی و استحسانات و اقیسه است که احدی از فقهای ما آن را قبول نکردند و اجتهاد در فقه شیعه به معنای اعمال روشهایی است که خود شارع دستور داده در استنباط احکام به آنها استناد کنند از قبیل رجوع به کتاب و سنت و روایات اهل البیت (علیهم السلام) و کیفیت جمع عرفی در موارد تعارض و امثال آن و همچنین رجوع به اصول عملیه و ادله فقهاتی که در خود روایات ثابت شده است و اجتهاد به این معنا نه فقط مشروع که واجب کفایی است و همچنین جواز تقلید نیز با ادله شرعی در فقه اثبات شده است بلکه وجوب اجتهاد و یا احتیاط در کل فقه بر همه مردم ممکن نیست بدین ترتیب به دست پر برکت مرحوم وحید بهبهانی (رحمه الله) و شاگردان عظیم الشان ایشان هم روشهای فقهای بزرگ شیعه متقدم و همچنین بزرگوارانی که بعد از اخباریها بودند، تنقیح و تکمیل شده و هم کلیه شبهات و نقدهای اخباریها پاسخ داده شد و بحمدالله امروز ما تحول عظیمی را، هم در اصول فقه شیعه و هم در روشهای استنباط فقهی آن شاهدیم که میراث گرانسنگ فقهای عظیم الشان ما است.

**جلسه یازدهم: ۰۶/۰۲/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاتی پیرامون روش استنباط در مسائل فقهی

اجمالاً روش و متد استنباط فقهی در مسائل ابواب فقهی عرض شد و موارد فرق بین مکتب و روش اصولی و اخباری را نیز ذکر کردیم و همچنین ادله و منابع استنباط فقهی در فقه شیعه را مطرح کردیم.

در ذیل این بحث نتیجه گیری می کنیم و اجمالاً آن نکات و روش ها و متدها را وسیع تر، جزئی تر و دقیق تر توضیح می دهیم که یک استدلال فقهی متین و به روز و مطابق باتکامل ها و پیشرفت ها و تعمیق های انجام گرفته در استدلال فقهی امروز کدام است و چه نکاتی در استنباط و اجتهاد در مسائل فقهی امروز لازم است که بدون آنها اجتهاد ناقص و سطحی است و در حقیقت این نکاتی است که تحولات فقه ما و زحماتی که فقهای شیعه در طول عمر فقه شیعه کشیدند تا این وسعت و دقت را در اجتهاد فقهی ایجاد کرده اند و استدلال فقهی را به این جا رسانده اند که مثلاً امروز یک استدلال فقهی ما با استدلال ساده شیخ طوسی (رحمه الله) خیلی فرق می کند چرا که عمیق تر، کامل تر، دقیق تر و وسیع تر شده است البته به سبب زحمات خود آن بزرگواران هست که به تدریج این تحولات در فقه شکل گرفته است و این مشخصه و نکات را می توان در ده نکته تلخیص کرد.

نکته اول: لزوم اشراف و اطلاع دقیق بر منابع و ادله اجتهادی فقهی است مانند آیات شریفه و روایات صادره از معصومین (علیهم السلام) - کتاب و سنت - یعنی لزوم جمع آوری آیات الاحکام که در آن مسئله فقهی دخیل است که آنها معمولاً در لابلای استدلال فقهی در کلمات فقها آمده است و همچنین روایاتی که پیرامون آن موضوع وارد شده است چون این دو ادله اصلی اجتهادی را تشکیل می دهند که عمده منابع ما یا برگشت می کند به کتاب و یا سنت و روایات هم باید از نظر اسناد و متون بررسی شوند و این مستلزم اشراف بر قواعد رجالی و حالات وثاقت روات و یا مسائلی که جایگزین وثاقت آنها است، می باشد همچنین دسته بندی روایات هر مسأله که چند طائفه از روایات در آن مسئله وجود دارد و دلالت آنها و تنافی و عدم تنافی و جمع عرفی

میان آنها است که این نکته مهم ترین بخش استدلال فقهی را تشکیل می دهد زیرا که موجب ایجاد دلیل اجتهادی - که اکمل و اقدم الدله است - می باشد لذا می بینید فقهای ما در مسائل فقهی بیشترین بحث ها و متراکم ترین تحقیقاتشان بر روی همین بخش از استدلالات است و قبلاً عرض شد که بحمدالله روایات فقه شیعه زیاد بوده و در همه مسائل وجود دارد و منابع روایی ما بسیار غنی و متراکم است.

می توان برای نمونه عرض کرد که فقط در کتاب کافی ما بیش از ۱۶ هزار حدیث در احکام فقهی وجود دارد که بیش از مجموع روایات صحاح سته اهل سنت است که در اعم از فقه و غیر فقه وارد شده است و اساساً گفته می شود که مجموع روایات اهل سنت که در مسائل فقهی که از پیامبر (صلی الله علیه وآله) - معصوم (علیه السلام) - نقل شده است بسیار محدود و ناچیز است و سایر روایاتشان فتاوی صحابه است که برای مجتهدین حجیت ندارد.

نکته دوم: لزوم اشراف و اطلاع بر اقوال فقهاء است خصوصاً قدمای از اصحاب، این مسئله نیز از جهاتی مهم است چرا که اولاً: اقوال فقها مخصوصاً قدما در خیلی جاها کاشفیت از اجماعات و ارتکازات متلقی از معصومین (علیهم السلام) را مشخص می کند که به طور مستقیم سنت و قول معصوم را اثبات می کند و فهم این کاشفیت از قول معصوم (علیهم السلام) بدون مراجعه به اقوال دقیق علمای سابق و فهم جو فقهی آن مسئله در آن زمانها میسر نیست و ثانیاً: اقوال فقها دارای فایده غیر مستقیم نیز می باشد زیرا که فقها هم این روایات در دستشان موجود بوده است و نزدیک به زمان معصوم (علیهم السلام) می زیسته اند ولذا استظهارات آنها و نکاتی را که در استظهار ذکر کرده اند در فهم آن روایات بسیار مفید است و ممکن است قرائنی به دست بدهد که فهم این قرائن خیلی کارگشا است البته تصور نشود که این ها تاثیر انحرافی است بلکه برعکس است تاثیر درست در فهم روایات و استظهار از آنها است و خیلی وقتها که انسان می بیند همه فقهای گذشته این استفاده و استظهار را از روایتی مطرح می کنند مشخص می شود که این دلالت و استفاده صحیح است و همچنین اطلاع بر اقوال فقهاء گذشته ارتکازات متشرعه را درست می کند و به عنوان قرائن معنوی می تواند استظهاری را تشکیل دهد فلذا می بینید فقهای ما در این قسمت هم به اقوال قدما و تتبع در آنها خیلی بها می دهند این هم یک نکته است که صحیح و مهم می باشد.

نکته سوم : لزوم اشراف و اطلاع کافی از سیره های عقلایی و فهم عرف مخصوصاً در باب معاملات است که در عقود و ایقاعات این سیره ها و بناهای عرفی و عقلایی و یا متشرعی موجود است و اساساً فهم عرف و نقش عرف در این ابواب - که در قالب انواع سیره عرف عقلاً قبلاً گذشت - در فقه خیلی مهم است و اشراف بر آنها قهراً لازم است و تحلیل درست از سیره عقلاً و وجدانی مطابق آن وجدان عقلایی داشتن در استدلال فقهی در ابواب مذکور بسیار مهم است و یکی از امتیازات تحقیقات مرحوم شیخ (رحمه الله) در مکاسب همین تحلیل‌های ایشان می باشد و همچنین از امتیازات مرحوم میرزای نائینی (رحمه الله) در فقه مکاسب ایشان است که ایشان خیلی زیبا سیره عقلاء را در مکاسب تحلیل و توضیح می دهند و اشراف و ذوق عقلایی دقیق و مطابق با سیره و بناهای عقلایی دارند مثلاً تقسیم بندی عقود به عقود عهدی و عقود اذنی و یا جواز و لزوم در خیارات به جواز و لزوم حقی و معاملی و جواز و لزوم حکمی که از بهترین تحلیل‌ات ارتکازات عقلایی است از ابداعات ایشان در فقه مکاسب است که شاید از بهترین مباحث عقود و ایقاعات رایج در دنیای امروز محسوب می شود و این دلیل بر آن اشراف و قدرت تحلیل عرفی و عقلایی ایشان است.

همچنین یک فقیه باید در استفاده از سیره و بنای عقلاء ریشه و تاریخ آن را ببیند که در زمان معصوم (علیه السلام) بوده است یا نه؟ تا از عدم ورود ردع بتواند امضاء و حجیت بفهمد چون حجیت سیره همانگونه که گذشت از باب کاشفیت از سنت است و بایستی این کاشفیت به علم یا اطمینان برسد و حجیت آن نیازمند کشف امضای شارع است.

یکی از اشکالات عمده که مطرح می شود این است که شاید این سیره که در حال حاضر وجود دارد مستحدث باشد و در زمان شارع موجود نبوده است تا از عدم ردع امضاء و تقریر آن را کشف کنیم البته در بعضی از موارد روشن است که سیره در زمان معصوم (علیهم السلام) هم بوده است ولیکن برخی از سیره ها مشخص نیست که در آن زمان هم بوده است یا خیر و این احتمال برای عدم کشف قطعی کافی است زیرا که احتمال می رود که سیره ای در کار نبوده که ردعی وارد نشده است و وقتی این احتمال آمد استدلال قطعی باطل می شود و نتیجه تابع اُخسّ مقدمات است.

فقه‌های محقق این اشکال را پاسخ داده اند که راه‌هایی می توان جست که از این گونه سیره ها هم بتوان کشف امضا کرد مثلاً اگر که سیره به این شکل در زمان معصوم (علیهم السلام) نبوده است ولی مشابه آن با نکته ای که در آن و غیره مشترک است در آن زمان موجود بوده است و از آن نکته ردعی صورت نگرفته است همین عدم ردع کفایت می کند و می رساند که آن نکته امضا شده و مقبول شارع است.

نکته چهارم: نکته مهم دیگر اتقان و دقت در فهم قواعد اصولی و فقهی است.

اولاً: فهم این قواعد و حدود و ثغور هر قاعده بادقت کامل لازم است که دارای چه شرایطی است.

ثانیاً: دقت در پیاده کردن آنها است که در تطبیق اشتباهی صورت نگیرد و در جایش از آن استفاده شود و این دقت کاری های فوق العاده لازم دارد که علمیت و اجتهاد فقیه در آن نمایان می شود و از اینجا نقش قواعد اصولی و فقهی در اجتهاد روشن می گردد چه قواعدی که مربوط به دلیل فقه‌ای و اصول عملیه است مثل استصحاب، براءت و احتیاط و یا قواعدی که مربوط به ادله اجتهادی است مثل جمع عرفی و تعارض و استلزامات عقلی که بکار گیری فقهی آنها خیلی مهم است و اگر به صورت ناصحیح در فقه تطبیق داده شود استدلال ضعیف و نادرست جلوه می کند و همچنین است قواعد فقهی که آنها هم بسیار مهم است و لازم است که بطور دقیق در فقه تطبیق داده شود و بعضی از این قواعد در فقه کلیدی است که اگر کبرای آنها اثبات شود خیلی از ابواب را می گشاید مثل (اصالة الصحة و المشروعیة در عقود) که مرحوم سید (رحمه الله) بسیار از آن استفاده می کنند و آن را به عنوان قاعده و دلیل اجتهادی حاکم بر استصحاب فساد در عقدی که مشروعیتش مشکوک است جاری می کند ایشان می گوید هر جا که در مشروعیت عقدی شک کنیم اصالة الصحة در عقود داریم مگر اینکه یکی از عناوین مبطله ای مثل غرر، ربا و عناوین دیگر در کار باشد که با این قاعده می توان اکثر عقود مستحدثه را مشروع و صحیح دانست.

البته این قاعده اصل صحت در عقود در مباحث حقوقی جدید روز هم وجود دارد تحت عنوان اصل صحت قرار دادها و توافقات متعاقدین که بر آن توافق می کنند و ایشان به این قاعده اصالة الصحة در عقود مضاربه، مزارعه، مساقاة، شرکت، اجاره و امثال آن تمسک می کند و با این اصل می توانیم خیلی از شرایطی را که



نسبت به شرطیت یا مانعیت آن در عقدی شک داشته باشیم و دلیل اجتهادی نیز بر آن نباشد نفی کنیم و صحت آن عقد فاقد آن شرط یا واجد آن مانع مشکوک را اثبات کنیم مثلاً مضاربه با کالا را صحیح بدانیم و شرطیت نقدین یا پول را در آن نفی کنیم.

بنابراین فهم قواعد اصولی و فقهی - چه آنچه که مربوط به دلیل اجتهادی و چه آنچه که مربوط به دلیل فقهاتی و اصل عملی است - بسیار مهم است و پیاده کردن و تطبیق دقیق و صحیح آن در فقه و همچنین نسبت سنجی میان آنها و تشخیص حاکم و محکوم و مقدم و مؤخر آنها یک مشخصه چهارمی است که حجم وسیعی از بحثها و روشهای اجتهاد فقهی امروز مربوط به آن می شود که عدم اشراف و علم دقیق به این قواعد و یا غفلت از تطبیق دقیق آنها موجب خطا و اشتباه در استنباط فقهی می شود.

**جلسه دوازدهم: ۰۷/۰۲/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: مشخصات یک استدلال فقهی

بحث در مشخصات و مستلزمات یک استدلال فقهی متین و دقیق بود و عرض شد که جهات و نکات تفصیلی یک استنباط درست و صحیح نکات مختلفی است که چهار نکته و مشخصه آن گذشت که عبارتند از.

نکته اول: لزوم اشراف و اطلاع دقیق بر آیات و روایات و در این رابطه نقش و تاثیر علم حدیث، رجال و تفسیر و آیات الاحکام در استدلال فقهی روشن می شود.

نکته دوم: لزوم اشراف و اطلاع بر اقوال فقها مخصوصا قدمای از اصحاب.

نکته سوم: لزوم اشراف و اطلاع کافی از سیره ها و بناهای عرفی عقلایی و متشرعی.

نکته چهارم: اتقان و دقت در فهم قواعد اصولی و فقهی و همچنین درست و دقیق تطبیق دادن و بکار گیری آنها در مسائل فقهی، چه قواعدی که دلیل اجتهادی می باشند و چه قواعدی که اصل عملی و دلیل فقهی هستند.

در این بحث به بیان نکات دیگری می پردازیم:

نکته پنجم: که به نظر ما این نکته هم مهم است؛ در این که استدلال فقهی دقیق تر بشود و خطائی در آن موجود نباشد، فهم موضوعات مربوط به فقه و مسائل فقه است چه موضوعات قدیم و چه موضوعات جدید و مستحدثه زیرا که فهم دقیق و علمی این موضوعات خیلی مهم است مثلاً نسبت به موضوعات قدیمی باید گفت عناوین مختلفی در ابواب فقهی در فقه ما مطرح شده است که در مورد بعضی از این موضوعات دقت کافی نشده است البته در برخی هم تحقیقاتی شده است مثل تحقق اوقات صلات و قبله و اوزان و مقادیر ولی در خیلی از آن موضوعات تحقیقات کاملی صورت نگرفته است مثلاً در مورد این موضوع که خوردن حیوانات دریایی که فلس دارند جایز است تحقیق نشده که این فلس چیست؟ امروزه ۴ نوع فلس کشف شده است که برخی از آنها با چشم مسلح دیده می شود و برخی هم استخوانی هستند سؤال اینجاست که آیا تمام اینها فلس محسوب می شود یا نه؟ مثال دیگر انواع طیور محرم است که باید صغیر آنها بیش از دفیفشان باشد و یا موضوع استحاله که به چه چیزی انجام می گیرد آیا این مواد شیمیایی که به اجزا میده می زنند و آنها را به چیز دیگری تبدیل می کنند مصداق استحاله است یا خیر و یا مثلاً الکل و انواع مصنوعی آنها مانند آنچه که متخذ از خمر هست، می باشند تا نجس باشد؟ و آیا حکم خمر را دارند؟ و اینها و صدها موضوع دیگر فقهی گرچه موضوعات احکام هستند ولی تحقیق در آنها برای فقیه مهم است چون گاهی اوقات مشخص کردن آنها مربوط به فقیه می شود چون در شبهه مفهومی مؤثر است و شبهه و اختلاف و شک در حدود مفهومی آنها است.

پس اولاً: خیلی از موضوعات در شبهه مفهومی مؤثر می باشند که تشخیص آنها وظیفه فقیه است نه مقلد و ثانیاً این که برخی از این موضوعات کلی و دقیق هستند مثل اوزان مقادیر که مکلف قادر نیست آن موضوع را بشناسد و لذا در فقه امروز موضوع شناسی مفهومی و مصداقی هر دو لازم و ضروری است.

این مطلب در نوع دوم از موضوعات یعنی موضوعات جدید الحدود نیازمند به تحقیق بیشتری است مثلاً مرگ مغزی - حیات نباتی - آیا مرگ است یا خیر؟ که با دستگاه حیات نباتی بدن انسان را تا مدت‌ها نگه می

دارند و در مسائل مستحدثه علم طب این قبیل موضوعات مستحدثه زیاد وجود دارد که این موضوعات نیازمند بررسی و تحقیق است مثلاً در باب معاملات، عقود و معاملات جدید زیادی وجود دارد که باید تشخیص داد مندرج تحت کدام معامله است و آیا صحیح است یا باطل، مثلاً اینکه این بانک ها چه عقودی را انجام می دهند و ماهیت انواع معاملات عدیده ای که انجام می دهند صحیح است یا خیر و دارای چه احکامی است و همچنین حقیقت پول اعتباری - اسکناس - چیست که فهم حقیقت این موارد لازم است و تا این موضوعات در فقه شناخته نشود نمی توان حکم آن را استنباط کرد و تمام این موارد را می توان تحت عنوان موضوع شناسی جمع کنیم چه موضوعات مستحدثه و چه حدود و مصادیق موضوعات قدیمه که الی ماشاء الله این موضوعات زیاد هستند .

نکته ششم : اشراف و اطلاع بر افکار و اقوال و موضع گیری های فقهی مذاهب اسلامی و یا حقوقی دیگر که سابقاً فقهایی ما این اطلاع و اشراف بر آنها را در فقه تطبیقی انجام می دادند مثلاً کتاب تذکره و منتهی المطلب علامه (رحمه الله) و مبسوط شیخ طوسی (رحمه الله) کتابهای فقهی استدلالی تطبیقی بوده است بلکه مرحوم علامه (رحمه الله) در کتاب مختلف میان آراء و اختلافات فقهایی ما هم تطبیق داده و استدلالات هریک را با مختار خودش ذکر کرده است تا این که فقها همه ادله را ببینند و استفاده نمایند و به این نکته امروز نیاز داریم مخصوصاً در فقه وضعی - حقوق در معاملات - که دیگران هم حرف دارند و این گونه نیست که حرفهای آنها کلاً نادرست و باطل محض باشد بلکه خیلی از بحثهایشان در ابواب معاملات و مسائل حقوقی که بخش عظیمی از فقه را همین احکام تشکیل می دهند قابل توجه است فلذا لازم است کلمات آنها هم دیده شود در اینجا به چند مورد در همین موضوعاتی که در فقه در ابواب معاملات طرح شده است اشاره می کنیم.

مثلاً ما بیع - بلکه عقود - را تقسیم می کنیم به عقد صحیح و فاسد لیکن در حقوق و برخی از مذاهب عامه

عقد را به سه قسم تقسیم می کنند

(۱) عقد صحیح و

## (۲) عقد فاسد و

(۳) عقد صحیح نسبی که قابلیت تصحیح را داراست و مثال می زنند به عقد فضولی یا مکره که اگر فضولی مال دیگری را فروخت این عقد اثری ندارد ولی قابل تصحیح است و باطل نیست یعنی نقصی دارد - که اجازه یا رضای مالک است - و اگر تکمیل شد صحیح خواهد بود همچنین عقد مکره که اگر بعد از عقد راضی شد عقد صحیح می شود و نیازمند عقد جدید نیست بر خلاف عقد باطل که باید تجدید شود و قابل تصحیح نیست و با اجازه و رضا بعدی درست نمی شود و انشا و تعاقد جدید می خواهد مثل عقد صبی و مجنون و یا عقدی که تطابق میان ایجاب و قبول نداشته و آثاری براین تقسیم بندی بار می کنند که ما نیز همان آثار را داریم.

در بحث اجازه، در صحت عقد فضولی ما حرفهایی داریم که از بحث های خیلی مفصل کتاب بیع مکاسب است که گفته شده است آیا اجازه علی وجه النقل است یا علی وجه الکشف و آیا کشف حقیقی است و یا حکمی و یا انقلابی و آنها هم حرفهایی دارند و وقتی بحث آنها را می بینیم احتمالاتی را مطرح می کنند که در بحث فقهی ما نیست مثلاً آنها باب تازه ای را باز کردند که لاقلاً قابل طرح است به این صورت که قائلند عقد فضولی عقد صحیح نسبی است و در صحت آن، عدم ردع مالک پس از علم کافی است و اجازه هم لازم ندارد شبیه آن چیزی که در باب وصیت داریم که عدم الردع را کافی می دانند و قبول در وصیت مطلقاً و یا در وصیت عهدی لازم نمی دانند و در آن شرط نیست و این نوعی توسعه در باب صحت و نفوذ معاملات است یا در باب ارکان عقد، که ما هم آن را مطرح می کنیم و قائلیم که ایجاب و قبول و متعاقدين و عوضین هر کدام رکن هستند لیکن آنها ارکان را به نحو دیگری تقسیم بندی می کنند که اطلاع بر تقسیم بندی آنها هم لازم است و یک مطلبی را در ارکان می آورند به نام سبب از عقد که غیر از انشا و ایجاب و قبول و محل عقد است و بحث های مفصلی تحت عنوان سبب مطرح می کنند.

در برخی از بحثهای جدید فقهی که ملاحظه کردیم بر آن اشکال کردند و تصور نمودند که مقصود آنها از سبب، داعی متعاقدين است ولذا گفته اند که داعی، رکن عقد نیست و حال آن که مقصود آنها از سبب، غرض

نوعی و اصلی از معامله است که قوام صحت عقد نزد عقلاء می باشد و قوام عقد به صرف اعتبار محض نیست و این غرض نوعی یا سبب در عقود بسیار مهم است و این غیر از داعی شخصی است و تخلف از آن موجب بطلان عقد است و فقهای ما آن را در بحث شرایط عوضین ذکر می کنند و می گویند یکی از شرایط عوضین در بیع قدرت بر تسلیم است که اگر مالی را فروختید ولیکن قدرت بر تسلیم ندارید مثلاً مالی از طرف سلطان غصب شده است می گوییم بیع باطل است اما باید دید که چرا بیع باطل است با وجود اینکه تملیک و تملک آن مال معقول است چون هنوز موجود و مملوک بایع می باشد و مال هم سالم است و انشا هم تمام است و موضوع و محل عقد آن هم موجود است و مالیت نیز دارد پس چرا بیع آن باطل باشد و چرا مقدور التسلیم بودن را ضمن شرایط صحت عقد در شرایط عوضین گفته ایم این همان سبب است که می گویند مقصود اصلی از معامله بیع در اختیار مشتری قرار گرفتن است و همین نکته قوام عقد بیع نزد عقلا است و مجرد لقلقه انشاء تملیک کافی نیست هر چند معقول و ممکن باشد بلکه قدرت بر تسلیم لازم است تا بیع عقد عقلایی باشد و الا در روایت نیامده است که قدرت بر تسلیم شرط صحت بیع است بلکه در فتوای قدما آمده است که این بیع باطل است البته برخی خواسته اند از روایات بطلان بیع عبد آبق بدون ضمیمه این استفاده را بکنند .

حاصل این که امثال این نکات زیاد است چه در مباحث معاملات در مذاهب فقهی اسلامی دیگر و چه در فقه وضعی حقوق روز که می توان فقه را با اشراف بر آنها قوی تر و به روز کرد و ضمناً فقه زنده تر و تطبیقی و قابل عرضه می شود و با حقوق روز تطبیق داده می شود و امتیازات و فروق آن متجلی می شود که هم برای حوزه و هم دانشگاهها امروز لازم است.

**جلسه سیزدهم: ۰۸/۰۲/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکات کلیدی

نکته هفتم: که این نکته به تدریج در بحث های فقهی ایجاد شده است بحث تنظیم و مهندسی مسئله است که در یک مسئله فقهی جهات مختلف از هم جدا شود و در هر جهتی اباحت مربوط به آن جهت طرح شود و با اباحت دیگر خلط نشود مثلاً تعریف مسئله و شروط مسئله و موانع آن و تشخیص اصول عملیه در هر جهت و بیان ادله لفظی، که لازم است این نکات و جهات از یکدیگر جدا و تفکیک شوند و این نکته روش بحث در هر مسئله ای را شفاف تر و علمی تر و دقیق تر می کند مثلاً وقتی انسان مقایسه می کند روش بحث و تدوین کتاب جواهر را با روش بحث در کتاب حدائق، ملاحظه می کند که در جواهر حالت امتزاج جهات بحث یک مسأله است اما در حدائق، ابتدا جهات هر مسأله ای را تفکیک می کند و در هر جهت جداگانه به مسئله می پردازد و این یکی از ویژگیها و امتیازهای کتاب حدائق بر کتاب جواهر است که مورد توجه فقها قرار گرفته است و این روشی است که هر چه بیشتر اعمال شود روش استدلال فقهی مستحکم تر و جهات علمی آن بیشتر روشن می شود که لازم است روش در استدلال فقهی مورد توجه قرار گیرد.

نکته هشتم: که این نکته نیز مهم است و قبلاً عرض شد، این است که لازم است در هر بابی از ابواب فقه آنچه از اباحت آن باب کلیت داشته و با عنوان عام آن باب تناسب دارد و مختص به فرع خاصی و یا نوع خاصی از آن باب نیست جدا شده و به عنوان کلیات آن باب مورد بحث قرار گیرد مثلاً در کتاب بیع، مسائلی است که عام است و اختصاص به عقد بیع ندارد و در هر عقد یا معاوضه ای جاری است که باید آن مسائل جدا شده و تحت عنوان قواعد عامه عقود بحث شود نه اینکه در ضمن بحث فرعی به آن پرداخته شود یا اینکه مشاهده می شود مسئله ای در باب بیع وجود دارد که اصلاً مرتبط با بیع نیست بلکه مربوط به عقود فاسده است که باید در احکام عامه عقد فاسد بحث شود و به احکام کلی آن بپردازند و الا در خیلی جاها ممکن است از آن

نکته عام غفلت شود که متأسفانه موارد آن در فقه ما بسیار است مثلاً معاطات مربوط به خصوص بیع نیست که در آن قرار گرفته است و باید عقد و یا تصرف انشائی با فعل نه لفظ و یا عدم احتیاج آن به لفظ در یک جا و مستقلاً بحث شود که آیا در تصرفات انشائی لفظ شرط است مطلقاً و یا شرط نیست مطلقاً و یا باید قائل به تفصیل شد نه این که در بیع، اجاره، مضاربه، مساقاه و مزارعه مدام از آن بحث کنند چنانکه این رویه ثابت است.

مثال بعدی این است که در کتاب حدود مثلاً قاعده «درأ، حد به شبهه» در یکی از فروع حد زنا بحث می شود و حال آنکه این قاعده کلی در حدود بلکه مطلق مجازاتها است و باید این مباحث درست مهندسی شود و کلیت آنها به بحث گذاشته شود و استثنائاتش هم بیان شود و بعد وارد تفریعات و زیر مجموعه شوند البته در هر عقدی هم یک سری احکام خاص به آن عقد داریم که باید تحت عنوان تفصیلی آن عقد بحث شود مثلاً احکام خاص بیع و احکام خاص اجاره و احکام خاص مضاربه که لازم است در آن عناوین تفصیلی عقود بحث شود اما اگر مسئله ای مختص به عقدی نیست و کلی است نباید ضمن تک تک ابواب و هر عقدی بحث شود چون تکرار، ممل است و همچنین موجب می شود که کلیت آن حکم مشخص نشود و همچنین مناسب است برخی از عناوین تفصیلی عقود را به نکته مشترک آن ارجاع دهند و یا تقسیم بندی فنی در آنها انجام گیرد مثلاً انواع عقود اذنی را تحت عنوان عقود اذنی بحث کنند و یا عقود مشارکت را تحت عنوان انواع شرکتها بحث کنند و این جهات فنی هر چه بیشتر و بهتر اعمال شود بحث، فنی تر و برکات علمی و عملی آن بیشتر خواهد شد و بهتر قابل ارائه می گردد.

نکته نهم: نکته دیگر مسئله شمولیت و احاطه نگاه فقهی است که از آن به فقه محیط تعبیر می کنیم زیرا که هر مسئله ای با مسئله دیگر و یا بابی با باب دیگر فقهی فرق های دارد و در هر بابی روشهای خاص و یا ادله خاص و قواعد خاص موجود است همچنین سنخ موضوعات و تحلیلالات فقهی آنها با یکدیگر فرق می کند صحت و فساد در عبادات یک معنا دارد و در معاملات یک معنای دیگر و ممکن است روش استدلالی در هر



باب دارای مختصات باشد که باید به آنها توجه شود مثلاً در باب معاملات لازم است به سیره ها و بناها و تحلیل های عقلاً توجه شود بخلاف باب عبادات که تعبد به نصوص در آن بیشتر است که احاطه فقهی بر همه ابواب فقه موجب صحت نگاه و دقت در بکارگیری روش ها و مختصات هر مسأله یا بابی می شود و مانع از خلط میان آنها می گردد و همچنین ابواب فقهی ملازمات یا مشترکاتی نیز دارد که باید مورد توجه قرار گیرد و عموماً استدلال در ابواب فقهی نیازمند احاطه به همه روش ها است یعنی اگر محقق یک روش را دید و از روش های دیگر قطع نظر کرد دچار مشکل می شود بنابراین اشراف به همه روش ها، مختصات و مشترکات ابواب فقهی و ارتباط میان فروع و مسائل گوناگون فقهی بسیار لازم و مهم است و در استنباط صحیح و دقیق دخیل است و ممکن است خیلی جاها دلیل بر مسئله ای تحت عنوان آن مسئله ذکر نشده باشد و در فرع دیگری بیان شده باشد همانگونه که در کتب حدیث هم برخی روایات در ابواب دیگری است مثلاً در وسائل الشیعه صاحب وسائل برخی از احادیث را تحت عنوانی جمع می کند و بعد می فرماید (و یأتی) یا (و تقدم ما یدل علی ذلک) مثلاً در کتاب دیه روایاتی را می دیدم که اگر قتل خطا در ماه حرام واقع شود دیه تغلیظ می شود و صوم شهرین از اشهر الحرام کفاره آن است که در ذیل آن می فرماید (تقدم ما یدل علی ذلک) که در باب صوم روایت دیگری را مطرح می کند و مخصوص قتل در حرم است که لازم بود آن را در اینجا هم ذکر می کرد بنابراین احاطه بر ابواب فقه و ارتباط بین ابواب بسیار مهم است.

نکته دهم: آخرین نکته، نظریه پردازی فقهی است یا فقه النظریات است که امروز هم مورد نیاز نظام جمهوری و دولت اسلامی است و هم مورد نیاز حوزه ها و محافل علمی و تحقیقاتی و دانشگاهی است برخی از امور در مسائل فقهی و غیر فقهی مربوط به فقه است و اموری است که نیازمند نظریه پردازی فقهی است و لازم است از نظر فقهی حکم تئوری کلی آن مشخص شده و نظریه کلی آن داده شود چون مسئله فقهی است که حکم شرعی را در بر دارد و باید حکم شرعی آن نظریه را اثبات کنند که به آن فقه النظریات گفته می شود که باید مثل مسائل خرد و فردی اثبات فقهی یا نفی شود و این قبیل احکام فقهی مربوط به موضوعاتی است که مرتبط است با جامعه مثل نظریه ولایت فقیه و حکومت اسلامی که مرحوم امام (رحمه الله) در فقه

مکاسبشان این کار را پیاده کردند که یکی از امتیازات و افتخارات بحث ایشان در نجف همین مبحث بود که تحولی در فقه بود و مضافاً بر برکات عملی آن، فقه را نیز بارور کرد و این قبیل نظریه پردازی های فقهی از متن فقه است مثلاً نظریاتی که در اقتصاد مطرح است بخشی از آن فقهی است مثل نظریه فقهی در رابطه با مالکیت اراضی و منابع طبیعی که آیا مالکیت آن عمومی است یا خصوصی و یا مختلط است و آیا هر کسی می تواند هر معدنی و یا زمینی را مالک شود؟ یا نظریه فقهی در رابطه با پولهای اعتباری و احکام آن و این قبیل نظریات فقهی محض هستند و تا این نظریه هایی که زیر بنا نظام اقتصادی است مشخص نشود اقتصاد اسلامی مشخص نمی شود و جوابگو نخواهد بود و یا در حقوق، نظریه عقد و نظریه شروط ضمن عقد و صدها نظریه دیگر موجود است و یا در باب احکام و سیاست در ابواب حدود، قصاص و دیات نظریات و سیاست عامی پیرامون مجازات موجود است که برخی در فقه الجزاء بسیار مهم است و لازم است مشخص شود و مشخص نشدن آن آثار عملی منفی بسیاری دارد چه در حوزه و چه در دانشگاه و چه در محافل حقوقی یا محاکم قضایی و چه در قانون گذاری که عدم استخراج این نظریه های مهم، قوانین ما را هم مختل می کند.

البته بحث نظریه پردازی، خاص به فقه نیست و در علوم دیگر هم برخی از نظریه پردازیها ریشه در مسائل و احکام فقهی دارد که جمع آوری آن احکام منجر به نظریه پردازی در آن علوم و زمینه ها می شود و خیلی از مسائل و مشکلات را حل می کند مثلاً شهید صدر (رحمه الله) در آخر رساله عملیه نوین خودشان (الفتاوی الواضحه) بحثی را تحت عنوان (نظره عامه فی العبادات) اضافه کرده است که در آن نظریه پردازی جامعه شناسی اسلامی نموده است و فلسفه عبادات و نقش عظیم آن را در جامعه مدنی اسلامی مشخص کرده است یعنی یک نظریه اجتماعی ارائه داده است که نظریه ای بسیار مهم در جامعه شناسی اسلامی است که چگونه عبادات اسلامی جامعه را متحول می سازد و چه برکات اجتماعی دارد.

این نظریات مورد ابتلا جوامع بشری امروز و فرهنگ های معاصر می باشد که مورد تاکید رهبری هم قرار گرفته است که باید با نظریه پردازی درست و علمی استنباط شده از احکام و معتقدات اسلامی در مقابل

نظریات غلط غربی نظریات اسلامی را در همه زمینه ها نهادینه کرد و این نکته هم از نافع ترین نکات بحث ما است که متأسفانه در روش فقهی ما به آن توجه لازم نشده است.

**جلسه چهاردهم: ۰۹/۰۲/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تاریخ فقه و ادوار تکاملی آن

عنوان پنجم از شش عنوانی که در این مدخل ذکر کردیم تاریخ فقه و اجتهاد شیعی و ادواری است که بر این فقه مبارک گذشته است که می بایست تحت عنوان تاریخ فقه از سه بحث و موضوع بحث شود.

بحث اول: بحث در معنای فقه اجتهادی نزد امامیه است .

بحث دوم: در مشخصه ها و معالم اصلی این فقه و فرق آن با مذاهب اسلامی دیگر بحث می شود .

بحث سوم: مراحل تکوین و تکامل فقه امامیه است - که بحث اصلی است - و به دست فقهای بزرگوارمان ایجاد شده است .

بحث اول: فقه اجتهاد یا اجتهاد فقهی نزد امامیه

اجتهاد لغتاً مأخوذ از جُهد به معنای طاقت و سعی و یا جهد به معنای مشقت و زحمت است و اینگونه تعریف کرده اند، بذل وسع برای انجام عملی که مشقت دارد (اجتهد فلان) یعنی برای انجام عمل با مشقتی بذل وسع کرد بنابراین «اجتهد» در اموری که آسان و ساده است صدق نمی کند این معنای لغوی روشن است.

اما معنای اصطلاحی اجتهاد، خاص به بذل وسع در احکام شرعی است که در میان مذاهب فقهی دو معنا دارد که خیلی ها غافل از این دو معنا هستند.

۱ - یکی به معنای اعمال رای و ذوق و استحسانات است که برخی از مذاهب در جایی که نصی از کتاب و سنت نیابند اعمال رای کرده و با قیاس و استحسان و یا مصلحت اندیشی حکمی را برای آن مسئله بیان می کنند و این نگاه، در فقه عامه به مکتب اجتهاد یا رأی معروف است که یک نحو جریانی است که در فقه عامه ایجاد شد و برخی از مذاهب معروف عامه به مکتب رای و اجتهاد اشتهاار یافتند مثلاً فقهای مذهب احناف،

کسانی هستند که این مسلک را متبنی شدند و با عنایت حکومت های بنی امیه و بنی عباس و عثمانیه، آن مکتب را در جهان اسلام منتشر کردند که مشهورترین و وسیع ترین مذهب فقهی اسلام شد و معنای دوم همان معنایی است که در فقه ما و در عرف شیعه وجود دارد یعنی بذل وسع جهت استخراج احکام از ادله شرعی - کتاب و سنت - که اجتهاد در استفاده از خود کتاب و سنت است نه اعمال رای - معنای اول - و این دو معنا با یکدیگر فرقهایی دارند که به آنها اشاره می کنیم.

فرق اول : اجتهاد به معنای اول، اعمال رای بوده و همچنین استفاده از ظنون است لاقلاً در جایی که نصی از کتاب و سنت نباشد در صورتی که معنای دوم اجتهاد، تطبیق کتاب و سنت است و تفریعاتی است که حکم آنها به کتاب و سنت ارجاع داده می شود.

فرق دوم: اجتهاد به معنای اول یکی از منابع استنباط محسوب می شود لاقلاً جایی که کتاب و سنت در آن نباشد و مثل کتاب و سنت دلیل بر حکم واقعی می شود یعنی مذاهبی که این را قبول دارند یکی از ادله فقه را قیاس، استحسان و مصالح مرسله قرار می دهند لیکن اجتهاد به معنای دوم نزد فقیه شیعی یکی از ادله نیست بلکه نفس رجوع به کتاب و سنت بوده و استفاده از آنها را اجتهاد می گویند پس اجتهاد به معنای اول یکی از ادله است ولی به معنای دوم، همان معنای لغوی بذل جهد و وسع برای استفاده احکام از کتاب و سنت می باشد.

فرق سوم: که این فرق، لازمه فرق دوم است و این گونه تصویر می شود که اجتهاد به معنای اول در حقیقت یک نوع اعتراف و اذعان به قصور منابع اصلی و کتاب سنت در فقه است و این که در جاهایی، نمی توان حکم را از کتاب و سنت استفاده کرد فلذا نیازمند منبع دیگر می باشند یعنی آنها قائلند که نصوص شرعی کم است و به جهت این کمبود، رای، قیاس، استحسان و مصلحت اندیشی را به عنوان مرجع و منبعی قرار دادند و این مشکل در مذاهب عامه رخ داد و خلفا و حکام جور در آن نقش اساسی داشتند.

با روی کار آمدن خلافت انحرافی که بعد از وفات پیامبر(صلی الله علیه وآله) در جامعه اسلامی آن زمان ایجاد شد جامعه با دو مشکل اساسی مواجه شد یکی عدم اطلاع صحابه از احکام و سنت پیامبر(صلی الله علیه

وآله) زیرا که رسول الله (صلی الله علیه وآله) تفصیل سنت را به اهل بیت (علیهم السلام) و امیر المومنین (علیه السلام) داده و ابواب علمشان را نزد ایشان قرارداده بودند و دلیل آن صریح روایات صادره از پیامبر (صلی الله علیه وآله) حتی نزد عامه و همچنین شهادت واقعیت امر، که امیرالمؤمنین (علیه السلام) منبع مراجعه حتی خلفا بود تا جایی که به کرات گفته شد (لولا علی لهلك عمر) و اکثر صحابه در عهد رسول الله (صلی الله علیه وآله) از یاد گیری احکام باز ماندند و مشغول معاش و مسائل دیگر بودند.

مشکل دومی که بدتر از مشکل اول بود موضع گیری خلفا و منع آنها از نقل حدیث از پیامبر (صلی الله علیه وآله) بود و این که نباید غیر از آیات چیز دیگری از پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل شود یعنی دستور منع از نقل سنت داده شده و شاید این موضع گیری به این جهت بود که خیلی از روایات مشی پیامبر (صلی الله علیه وآله) را - که بر خلاف سیره خلفا بود - ثابت می کرد و همچنین فضایل و رهبری اهل بیت (علیهم السلام) را بیان می کردند و لهذا صحابه به بهانه این که نقل سنت موجب خلط با قرآن می شود و قرآن تحت تاثیر قرار می گیرد منع کردند و حکام و مسئولان مشمول نهی از بیان روایات می شدند تا جایی که در تاریخ آمده است خلیفه دوم به عمال خودش ابلاغ کرد (من کان عنده شیء من الحدیث فلیمححه) یعنی مأمور شدند به محو سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) که این دستور شوم تا زمان امارت عمر بن عبدالعزیز باقی بود و او آن را لغو کرد یعنی قریب به صد سال این رویه دنبال می شد.

این دو حادثه سبب شد بعد از حیات پیامبر (صلی الله علیه وآله) نقل سنت ایشان محدود گردد به استثنا آنچه از امیر المومنین (علیه السلام) و اهل بیت (علیهم السلام) و شاگردانش ظهور کرد که البته حضرت به شدت با این دستور منع، مخالفت کردند و به آن عمل نمی کردند و همین امر نقش مهمی در نشر احادیث رسول الله (صلی الله علیه وآله) هم داشت هر چند سایر مردم محدود شده بودند.

این حوادث سبب شد که حکام و فقهایشان به اجتهاد به معنای اعمال رای رو بیاورند و این یکی از علل اصلی ظهور مکتب رأی و قیاس و استحسان و همچنین تفسیر به رای بود و علاوه بر این مجبور شدند

که قول صحابی را هم حجت کنند البته عامل سیاسی دور کردن مردم از اهل بیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) هم یکی دیگر از علل بود .

بدین ترتیب مجبور شدند که این منابع باطل را در فقه وارد کنند و بعضی از بزرگان از مرحوم بروجردی(رحمه الله)نقل می کردند - که ایشان تتبع خوبی در روایات فقهی اهل سنت داشتند - که ایشان می فرمودند که شاید بیش از ۴۰۰-۵۰۰ روایات در کل فقه نزد عامه موجود نباشد و معظم روایات در کتب آنها از صحابه و تابعین است و یا از کسانی است که معروف به کذب بوده واصلأً زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) نزد ایشان حاضر نبودند در صورتی که در فقه ما عکس این جریان واقع شد .

اولاً: با ظهور و حضور اهل بیت عصمت و طهارت(علیهم السلام) زمان اصل صدور سنت تا (۲۵۰) سال طول کشید و از ائمه(علیهم السلام) ده ها هزار حدیث صادر شد و هزاران راوی و شاگرد را بر اساس آنها در علوم مختلف مخصوصاً فقه تربیت کردند و برای اینکه جمهور عامه هم - اگر منصف باشند - بتوانند از آن روایات استفاده کنند همه احادیث خود را به پیامبر(صلی الله علیه وآله)با سلسله ذهبیه پدران بزرگوارشان، اسناد متصل می دادند و می فرمودند آنچه را نقل می کنیم به سند پدران یکی پس از دیگری از جدمان رسول الله(صلی الله علیه وآله) رسیده است و این را، هم در برخی موارد بالخصوص گفته اند و هم به طور عمومی فرموده اند که آنچه ما می گوئیم همه اش از ایشان نقل حدیث می کنیم تا اینکه اهل سنت نتوانند بگویند که ما از نظر کلامی شما را معصوم(علیهم السلام)نمی دانیم و قول شما هم مانند قول صحابه یا تابعین است و خوشبختانه تنها در فقه (۳۵۸۵۰) حدیث در وسائل شیعه از ائمه(علیهم السلام)نقل شده است و مرحوم میرزای نوری(رحمه الله)در مستدرک (۲۳۰۰۰) حدیث فقهی اضافه بر آن از کتب حدیثی دیگر جمع آوری کرده است و با این که خواهیم گفت که ائمه(علیهم السلام) نقش مهم و بسزایی در حفظ فقه اهل بیت(علیهم السلام) از انحراف داشتند لیکن آن اختلاف سیاسی و موضع گیری حکام جور و اتباعشان سبب شد که جمهور عامه و فقهای آن حکام از این میراث عظیم روائی و سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) بهره کامل نبرند و به جای آن

به سمت استحسانات و اقیسه رو بیاورند البته حکام جور می دانستند اگر بحث سنت را باز کنند ائمه(علیهم السلام) مرجع قرار می گرفتند ضمناً آن تابعین هم که اهل سنت به آنها استناد می کنند متأثر از امیر المومنین(علیه السلام) بودند و عمده آنها برگشت به شیعیان و یا شاگردان امیرالمؤمنین(علیه السلام) می کرد امثال ابن عباس و ابی رافع و ابن مسعود و دیگران و اینکه بنی عباس مذهب حنفی را عمومی کرده اند با اینکه با شخص ابو حنیفه میانه خوبی نداشتند و از شاگردانش استفاده کردند علتش این است که می خواستند عملاً از بهره گیری از سنت و رو آوردن به ائمه(علیهم السلام) منع کنند و این قدر باب اجتهاد و اعمال رأی وسیع شد که در نهایت مجبور شدند باب اجتهاد را سد نمایند و در ابتدا می گفتند در جایی که آیه و روایات نباشد می توان قیاس و استحسان کرد و چون که از آیات و روایات درک درستی هم نداشتند فلذا این مسلک باز و گسترده شد و به این مورد هم اکتفا نکردند بلکه در جایی که آیات و روایات هم بود اعمال رای کردند و آنها را تأویل می کردند بالاتر از آن برای مجتهدینی که با این منابع واهی فتوا می دادند قائل به تصویب شده و فتوای آنها را حکم الله واقعی قلمداد می کردند تا این جریان تثبیت شود و کسی جذب ائمه(علیهم السلام) نشود و بدین ترتیب بود که نظریه باطل تصویب شکل گرفت که در حقیقت بزرگترین ضربه ای بود که به شریعت اسلام وارد کردند زیرا که دین را از محتوای واقعی ثابت و حکم الهی نازل شده توسط وحی بر پیامبر اکرم(صلی الله علیه و آله) که تا روز قیامت باید باقی باشد خالی می کرد انا لله و انا الیه راجعون.



**جلسه پانزدهم: ۱۴/۰۲/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: موضع گیری ائمه اطهار در مقابل مکتب اجتهادی:

عرض شد اجتهاد دو معنا دارد

(۱) اجتهاد رای است که اعتماد به اقیسه، ظنون و استحسانات می باشد که در نزد عامه شکل گرفته است

و

(۲) اجتهاد به معنای تطبیق کتاب و سنت و رجوع به منابع شرعی است؛ معنای اول همان اجتهاد نزد اهل تسنن - اجتهاد سنی است نه شیعی - عرض شد که چگونه این معنا نزد عامه شکل گرفت و به طور رسمی از حکومت ها مورد حمایت قرار می گرفت، حال درصدد هستیم که موضع گیری ائمه اطهار (علیهم السلام) در مقابل مکتب اجتهادی رای را بیان کنیم که چه بوده است؟ ائمه (علیهم السلام) موضع سختی گرفتند و برای مقابله با این جریان فقهی و مذهبی انحرافی، دست به کارهای مهمی زدند و زحمات زیادی را متحمل شدند. اولاً: تاکید کردن که اعمال این قبیل ظنون اقیسه و استحسانات در شریعت و در دین مبین اسلام منجر به از بین رفتن دین و محو و محقق دین می شود و عمال رأی در این زمینه و در تفسیر قرآن جایز نیست و روایاتی را مطرح می کردند از قبیل (إِنَّ السُّنَّةَ إِذَا قِيسَتْ مُحِقَّ الدِّينُ) [۱]

(وَأَنَّ دِينَ اللَّهِ لَا يُصَابُ بِالْمَقَایِسِ) [۲]

ثانیاً: همواره تاکید ائمه (علیهم السلام) بر این مطلب بود که شریعت اسلام کامل است و نیازی به این ظنون و اقیسه نیست و روایات زیادی را از پیامبر (صلی الله علیه وآله) در همین زمینه نقل کردند مانند:

روایت اول: (ما من شيء الا وفيه كتاب او سنة) [۳]

روایت دوم: روایت سماعه (عن سماعه عن أبي الحسن موسى (عليه السلام) قال: قلت له أكل شيء في كتاب الله و سنة نبيه (صلى الله عليه وآله) أو تقولون فيه قال بل كل شيء في كتاب الله و سنة نبيه (صلى الله عليه وآله) [۴] بنابر این ائمه (عليهم السلام) به شدت با مبنای مکتب رای که مستلزم قبول نقصان شریعت بود مقابله کردند و این مطلب را انحراف دانسته و به شدت با آن مخالفت کردند.

روایت سوم: (عن أبي عبد الله (عليه السلام) انّ عندنا الجامعة قلت و ما الجامعة قال صحيفة فيها كل حلال و حرام و كل شيء يحتاج اليه الناس حتى الارش في الخدش .... ) [۵] تأکید می کردند که راجع به همه امور - حتی ارش الخدش - حکمی در دین موجود است که از کتاب یا سنت استفاده می شود و شریعت اسلام از هر جهت کامل و شامل است و حلال و حرامش تا روز قیامت باقی و جاودانه است.

ثالثاً: نکته سوم نشر خود سنت پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) است و قبلاً عرض شد که امیر المومنین (عليه السلام) که علی رغم منع نقل حدیث پیامبر (صلى الله عليه وآله) از سوی خلفا، هم علناً با این رویکرد مخالفت می کردند و هم عملاً و خارجاً افرادی را از صحابه تربیت کردند مانند ابن مسعود و ابن رافع و ابن عباس که بعدها از عمده نقل حدیث قرار گرفتند و با قیام امیر المومنین (عليه السلام) و ائمه (عليهم السلام) بعد از ایشان برای نقل حدیث مقداری از سنت های پیامبر (صلى الله عليه وآله) منتشر شد و همین امر سبب شد که اصرار ائمه اطهار (عليهم السلام) در نقل سنت پیامبر (صلى الله عليه وآله)، احادیث پیامبر (صلى الله عليه وآله) در میان اصحاب و تابعین منتشر بشود و شاید همین نکته، یکی از عواملی بود که به تدریج عمر بن عبدالعزیز منع نقل حدیث را لغو کند چرا که یکی از راههای جلوگیری از نشر احادیث سنت پیامبر (صلى الله عليه وآله) این منع بود و چون ائمه (عليهم السلام) مخالفت کرده بودند خیلی از جاها اثر خود را گذاشت و لذا وقتی دیدند میراث سنت پیامبر (صلى الله عليه وآله) از طریق ائمه (عليهم السلام) نقل شده است کار دیگر حکومت ها خلق روات و صحابه های دروغین بود و با تشویق و تطمیع و یا تهدید امثال ابو هریره ها هزاران حدیث در مناقب کسانی که می خواستند جعل کردند و سعی می کردند فضائل اهل بیت (عليهم السلام) مکتوم بماند و از این راه با امیر المومنین (عليه السلام) و ائمه (عليهم السلام) در نشر احادیث و میراث و سنت پیامبر اکرم (صلى الله عليه وآله) مقابله کردند.

حاصل این که ائمه (علیهم السلام) بر رجوع به قرآن و احادیث تاکید زیادی می کردند و این تأکیدات و نظارت ها، همان مفاد حدیث متواتر از پیامبر (صلی الله علیه وآله) (حدیث ثقلین) است و این همان دو ثقلی است که خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) قرار داده است البته دیگران سعی کردن برای این حدیث، نقلی دیگر هم درست کنند که (عترتی) را به (سنتی) تبدیل کردند که صحیح نیست و مجعول است هرچند که سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) هم باز برگشت به ائمه (علیهم السلام) کرده و از طریق آنها منتشر شده است.

با نگاه به سیره ائمه (علیهم السلام) می یابیم که ائمه (علیهم السلام) در تحمل این زحمات دو نقش مهم مد نظرشان هست.

۱- نشر احادیث و میراث کامل پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) بود یعنی تاسیس آن جریان صحیح دینی که اسلام اصیل را کاملاً پیاده کند که در پیروان اصلی خودشان و خواصی که بر مبنای اسلام اصلی تربیت شده بودند خلاصه می شود که اعداد آنها تا زمان امام صادق (علیه السلام) به ده ها هزار رسیدند و در جهان اسلام منتشر شده و پیروان زیادی پیدا کردند که همین نکته اسلام و تشیع را حفظ کرد.

۲- کار دوم حفظ اسلام عام و جلوگیری از تحریف آن بود تا خلفای جور و فقهایشان عامه امت اسلامی را تحریف نکنند و اصل اسلام ضایع نشود چون علت تحریف ادیان در تاریخ بشر همین بوده است؛ مسیحیت و یهودیت در تاریخ تحریف شدند و دلیلش هم حکومت ها و علمای درباری بودند که به تدریج آن ادیان الهی را تحریف و یا ضایع کردند لذا ائمه (علیهم السلام) وظیفه خودشان می دانستند که اسلام عمومی را هم از خطر تحریف یا اضمحلال مصون بدارند لهذا خیلی جاها در مقابل حکومتها و یا علمای درباری آنان عکس العمل نشان می دادند تا حکمی بر خلاف اسلام مطرح نشود و سعی می کردند احکام فقهی، اعتقادات، اخلاق و سایر معارف اسلامی حفظ شود و بیش از پیش تحریف نشود و بدین جهت بود که همواره سعی می کردند چهره خودشان را در میان عامه با تعامل با آنها مخدوش نکنند و از صلاحی درجه یک جامعه قلمداد شوند و بهترین مرجع برای رجوع فقهای آنها قرار گیرند فلذا با آنها ارتباط و محاوره داشتند و شاگردانشان را با آنها مرتبط می کردند و خیلی از علمای آنها را درس می دادند و تعداد زیادی از روات اهل سنت هستند که با احترام از

ائمه(علیهم السلام) روایات نقل می کنند بلکه ائمه مذاهب اهل سنت نیز نزد آنها تحصیل کرده اند و با بزرگی از ائمه(علیهم السلام) یاد می کنند. این ایستادگی ائمه(علیهم السلام) در مقابل مکتب اجتهاد رای سبب شد که

اولاً: استفاده از اقیسه ورأی حتی نزد اصحابش محدود شود و با تعبیراتی که بر آن تاکید می کردند که اگر قیاس کنید دین نابود می شود آنها هم محدود شدند و برای استفاده از قیاس شرایطی گذاشتند و حتی از ابو حنیفه امام این مذهب منقول است که گفته است (لولا السنن لهلك النعمان) و مقصود آن دو سالی بود که امام صادق(علیه السلام) به کوفه تبعید شده بودند که از محضر امام(علیه السلام) در کوفه استفاده کرد - چرا که وی ساکن کوفه بود - معروف است که گفته است دیگر به قیاس رجوع نمی کنم ابدأ [۶] و این مقابله ائمه اطهار(علیهم السلام) اثر گذاشت و نقش مهم ائمه(علیهم السلام) در حفظ فقه عامه از تحریف این گونه بروز کرد که این مذاهب به برکت نظارت ائمه(علیهم السلام) کلیات و غالب احکامشان نزدیک به فقه امامیه باشد و خودشان می گویند صحابه و تابعین که عمدتاً احادیث و سنت نبوی از آنان نقل می شود که اکثراً (کانوا من شیعة علی) مانند ابن عباس، ابن مسعود، ابن ابی رافع و پسرش، سلمان، مقداد، عمار و صدها نفر دیگر که یا تأیید مباشر امیرالمؤمنین(علیه السلام) بودند و یا تلمیذ تلمیذ آنها که در همین راستا ذهبی در میزان اعتدالش در رابطه با ابان بن تغلب که از شیعیان و اصحاب امام صادق(علیه السلام) است می گوید.

(فهذا - أی التشیع - کثیر فی التابعین و تابعیهم مع الدین و الورع و الصدق، و لو ردّ حدیث هؤلاء لذهب جملة من الآثار النبویة و هذه مفسدة بینة) [۷] یعنی اگر احادیث آنان رد شود دین باقی نمی ماند.

ایستادگی ائمه(علیهم السلام) در مقابل مکتب رأی دو اثر مهم داشت یکی محدود شدن مکتب اجتهاد و دیگری ظهور مکتب حدیث نزد عامه که تکیه به سنت را لازم می دانستند، می باشد این در مقابل مکتب رأی و در مقابل مکتب ابوحنیفه بود و ابتدا مکتب مالک و سپس ابن ادریس شافعی به او گروید که ابتدا در عراق شاگردی مکتب رأی را کرده بود و بعد به مدینه و مصر رفت و خیلی از فتاوای قدیمش در عراق را قبول نداشت و براساس احادیث تغییر داد و ظهور مکتب حدیث خیلی مهم بود که از آثار و تاثیرات ائمه اطهار(علیهم السلام)

می باشد و تعبیراتی که از علمای مکتب حدیث بر علیه مکتب رأی نقل شده بیش از تعبیرات ما نسبت به مکتب رای می باشد که برخی از آنها را در ذیل نقل می کنیم (يقول الاستاذ الأشقر في كتابه تاريخ الفقه الاسلامي: و كان ابن شهاب الزهري و هو من أعمدة الحديث و الرواية- يقول: دعوا السنة تمضي و لا تعرضوا لها بالرأى).

و قال عروة بن الزبير و هو الآخر كذ ما زال أمر بنی إسرائيل معتدلاً حتى نشأ فيهم المولّدون أبناء سبایا الامم فأخذوا فيهم بالرأى فأضلّوهم و يقول الشعبي ما جاءكم به هؤلاء من أصحاب رسول الله (صلی الله علیه وآله) فخذوا به و ما كان من رأيهم فاطرحوه بالحش.

و كان الأوزاعي يقول: عليك بآراء من سلف و إن رفضك الناس، و إياك و آراء الرجال و إن زخرفوا لك القول و قيل لأيوب السجستاني ما لك لا تنظر في الرأي؟

فقال: قيل للحمار: ما لك لا تجتر، قال: أكره مضغ الباطل و ذكر بكر بن مضر عمّن سمع ابن شهاب الزهري و هو يذكر ما وقع فيه الناس من الرأي و تركهم السنن، فقال: انّ اليهود و النصارى إنّما انسلخوا من العلم الذين كان بأيديهم حين استقلّوا الرأي و أخذوا فيه [۸]

البته از آنجا که حکومت‌های جور حامی مکتب رأی بودند و از آن در توجیه انحرافات و احکامشان استفاده می کردند مذهب رأی باقیمانده و بلکه انتشار رسمی پیدا کرد و مذهب حکومتها شد و آنها به این مذهب دامن می زدند ولیکن در مقابل هم مذهب حدیث منتشر شد و پیروان زیادی پیدا کرد علاوه بر این که مکتب رأی منجر به فتاوی متناقض می شد و بلبشویی در فتاوا ایجاد می کرد لهذا این مطلب سبب شد که حکومت بنی العباس بعد از جنگ و جدالهای فراوانی میان مذاهب عامه آخر الامر اجازه ندادند که کسی اجتهاد جدیدی را بیاورد و مذاهب را در دایره چهار مذهب محدود کرده و سد باب اجتهاد کردند که ضربه بزرگی به حرکت فقه و اجتهاد صحیح زدند که تا به امروز این مشکل دامنگیر مذاهب عامه است و آثار بسیار سوئی را بر آنها تحمیل کرده و می کند و از آنجا که فقه آنها تابع حکومت‌هایشان می باشد تا امروز علمایشان نتوانسته اند از

زیر بار این منع حکومتی عباسی آزاد شوند هر چند در تاریخ آنان، از برخی فقهایشان در رابطه با لزوم فتح باب اجتهاد صداهائی شنیده شده است ولیکن گوش شنوایی چندان نیافته است.

---

[۱] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۱.

[۲] وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۴۱.

[۳] الکافی، ج ۱، ص ۶۰.

[۴] الکافی، ج ۱، ص ۶۲.

[۵] وسائل الشیعه، ج ۲۹، ص ۳۵۶.

[۶] احتجاج، ج ۲، ص ۲۷.

[۷] موسوعه الفقه الإسلامی طبقا لمذهب أهل البيت علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۶.

[۸] موسوعه الفقه الإسلامی طبقا لمذهب أهل البيت علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۶.

**جلسه شانزدهم: ۱۵/۰۲/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: شاخصه ها و فرق های فقه امامیه نسبت به مذاهب دیگر

بحث دوم شاخصه ها و فرق های فقه امامیه نسبت به مذاهب دیگر است که شاخصه ها را در ۱۰ شاخص و فرق خلاصه می کنیم.

شاخص اول: در معنای اجتهاد است که در نزد امامیه به معنای رجوع به کتاب و سنت و دلیل شرعی و تطبیق و تفریع بر آن است با علم به این که کتاب و سنت کافی بوده و پاسخگوی همه نیازهای بشری است.

شاخص دوم: این است که سنت شرعی احادیثی است که از پیامبر اکرم(صلی الله علیه وآله) و ائمه معصومین(علیهم السلام) صادر شده باشد و آراء دیگران منبع شرعی نیست .

شاخص سوم: این که باید با قطع و یقین به ظهور کتاب یا سنت رسید و یا طریقی که شارع، آن را امضاء کرده و طریق قرار داده باشد که حجیت خبر عادل یا ثقة و یا موثق به است و این ها سه مبناست که در اصول فقه شیعه مورد بحث قرار می گیرد که معروف این است که - در جایی که معارضی وجود نداشته باشد - میزان، خبر ثقة است أما این که راوی امامی باشد شرط نیست و نزد فقها سابقا هم شرط نبوده است و دهها نفر از روات ما در روایات کتب اربعه امامی نیستند ولی ثقة بودند و بنابراین به روایتشان عمل شده است .

شاخص چهارم: حجیت ظهورات قرآن کریم است و همواره در فقه شیعه آیات الاحکام مورد استناد بوده است و یکی از منابع استدلال و استنباط فقهی ما، اطلاقات و عمومات و ظهورات در آیات قرآن کریم است

البته اگر مقیدی و ناسخی در کار نباشد و الا ظهورات کتاب و اطلاقات و عمومات کتاب حجت است بلکه یکی از مهم ترین و اصلی ترین منابع استدلال فقهی ما آیات قرآن است و سنت هایی که بخواهند مخصص و مقید اطلاقات قرآن باشند مشروطند به این نکته که با خبر معتبری ثابت شده باشند و نه تنها قرآن حجت است بلکه دو امتیاز و دو مرجعیت دیگر نیز در اصول فقه شیعه برای آیات الاحکام قرآن ثابت شده است.

امتیاز اول: یکی این که روایاتی که به نحو عموم من وجه یا به نحو تباین با قرآن معارض باشند ولو این که سندشان معتبر باشد چنانچه قابلیت جمع عرفی و قرینیت و شارحیت را ندارند از حجیت ساقط هستند یعنی ظهورات قرآنی در صورت عدم وجود جمع عرفی، یکی از مشخصه های اسقاط روایات می شود چون که سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و معصومین (علیهم السلام) باید شارح قرآن باشند نه معارض و مخالف با آن و این نکته بسیار ارزنده و مهمی است که مرجعیت کتاب خدا و قرآن کریم را مقدم و در صدر منابع دینی قرار می دهد و این مطلب در روایاتی که از معصومین (علیهم السلام) ما وارد شده است، تصریح شده است که می فرمایند اگر حدیثی با کتاب خدا مخالف بود آن روایت باطل و زخرف است و آن را طرح کنید و به دیوار بزنید و این بدان معناست که سنت معصومین (علیهم السلام) هم باید شارح قرآن باشند و لو در حد تخصیص و تقیید و جمع عرفی نه مبطل قرآن چون که بازگشت تمام جمع های عرفی هم به شارحیت و مفسریت و قرینیت است - چنانکه در مباحث اصولی در تعارض ادله آن را مشروحاً بیان کردیم - ولذا اگر روایتی با دلالتی از دلالات قرآنی و یا روح قرآن تعارض داشته باشد سند آن روایت از حجیت ساقط می شود و این یک نکته مهمی است که کتاب و قرآن خدا را معیار قرار می دهد .

امتیاز دوم: مرجعیت و امتیاز دیگری که برای قرآن است ترجیح به کتاب در دو خبری است که با هم متعارض هستند یعنی خبری که موافق با اطلاق یا عموم و ظهور قرآنی است ارجح می شود و آن خبری که معارض با آن است هر چند که مخصص اطلاقات قرآنی باشد به طوری که اگر معارضی نداشت حجت بود، ساقط می شود و این اولین مرجح از دو مرجح ثابت شده در بحث تعادل و ترجیح است که توسط روایات اهل بیت (علیهم السلام) اثبات می شود و در خیلی از مسائل فقه ما ترجیح به موافقت کتاب کاربرد دارد و از این مرجح در موارد تعارض اخبار استفاده می شود.



بنابراین قرآن نقش مهمی در استنباط فقه شیعه دارد و بالاترین شأن و جایگاه و حجیت را داراست .

شاخص پنجم : رای صحابی در فقه شیعه حجیتی ندارد مگر اینکه از معصوم (علیهم السلام) حدیثی را نقل کند و شرایط حجیت خبر را دارا باشد.

شاخص ششم: رای، قیاس، استحسان و تنقیح مناط در فقه شیعه جایی ندارد بلکه، لازم است به یک نکته توجه شود، اینکه اگر دلیل شرعی ظهوری در تعلیل داشته باشد از باب عموم تعلیل حجت است نه از باب قیاس یا تنقیح مناط یعنی از باب حجیت ظهور است لسان چون که لسان تعلیل ظهور در تعمیم دارد و اینکه امر دائر مدار آن علت است که هرگاه چنین ظهوری در دلیل شرعی پیدا شد حجت می شود آن هم از باب حجیت ظهور که یکی از امارات شرعی است و این نکته به همان سنت و دلیل شرعی برگشت می کند چون ظهورات کتاب و سنت حجت است بنابراین رای، قیاس، استحسان و تنقیح مناط و امثال آن در فقه شیعه حجت نیست بلکه جایز نیست .

شاخص هفتم: دلیل عقلی قطعی نیز جزء منابعی است که در فقه شیعه مورد اعتماد است به شرط این که به یکی از دو صورت زیر باشد.

۱ - یکی اینکه حکم بدیهی عقل عملی باشد که از آن به احکام عقل عملی به حسن و قبح اشیاء تعبیر می شود که از اولیات و بدیهیات بوده و قطعی و حجت است و معمولاً این ها بدیهی هستند و غالباً یا دائماً در مورد آنها دلیل شرعی هم وارد شده است و بر آنها تأکید دارد و از این نوع احکام عقلی، به مستقلات عقلی تعبیر می کنند.

۲ - احکام عقل نظری قطعی در مورد استلزامات احکام شرعی و روابط فیما بین آنها مثل رابطه ملازمه بین وجوب شی و وجوب مقدمه اش و یا وجوب شی و حرمت ضدش که مسائل باب تعارض و تزاحم و امتناع

اجتماع امر و نهی در اصول مربوط به همین استلزامات عقلی نظری است و این نوع دوم در حقیقت از شئون دلیل شرعی قرار می گیرند و لذا از آنها به غیر مستقلات عقلی تعبیر شده که باید دلیل شرعی در کنارش باشد تا آن دلالت التزامی مثبت یا منفی در آن دلیل شرعی شکل گیرد و حجت باشد.

شاخص هشتم : اجتهاد فقهی ما دو مرحله ای و طولی است.

مرحله اول اجتهاد بر اساس دلیل اجتهادی است که امارات بر حکم واقعی شرعی است خواه قطع و یقین باشد مانند اجماع و سیره و خواه ظنی ولیکن قطعی الحجیه باشد مثل ظهورات و خبر ثقه و فقیه باید در ابتدا بذل وسع کند برای رسیدن به این ادله بر حکم شرعی و قبل از فحص از آنها نمی تواند به نوع دوم رجوع کند. مرحله دوم ادله فقهاتی است که این مرحله طولی است و کسی نمی تواند با وجود ادله اجتهادی سراغ اصل عملی برود و در این مرحله وظیفه عملی مکلف در موارد شک معین می گردد نه حکم واقعی و این اصول نیز متنوع هستند و نسبت به یکدیگر مقدم و مؤخر دارند و آثار و احکام مفصلی در فقه و اصول فقه ما بر این دو نوع ادله بار شده است که از افتخارات فقه شیعه است و در مذاهب دیگر وجود ندارد.

شاخص نهم : بطلان تصویب است و این که برای فقها و مقلدین فتاوی فقها حکم واقعی نیست بلکه حکم ظاهری است یعنی چنانچه مخالف واقع هم باشد فقط معذوریت می آورد نه بیشتر و حکم واقعی را تغییر نمی دهد برخلاف عامه که با تصویب اشعری یا معتزلی شریعت خدا را از محتوا خالی کرده اند و تصویب را پایه ریزی نمودند که برخی از معانیش محال و ممتنع است و همگی باطل است و بحث های زیبا و فنی در اصول فقه ما در مقابله با تصویب مطرح شده است .

شاخص دهم: که یکی از مهم ترین شاخص های فقه شیعه است وجوب کفایی اجتهاد و انفتاح باب اجتهاد و لزوم بودن مجتهدین در بین امت و زنده بودن حرکت اجتهاد تا زمان ظهور امام زمان (علیه السلام) است و شاید بعد از آن زمان هم در جاهایی که دسترسی به امام زمان (علیه السلام) مقدور نیست این حرکت زنده باشد و ادامه یابد و بدین ترتیب بود که حرکت اجتهاد نزد شیعه زنده و پویا باقی ماند و هم فقه توسعه و تکامل پیدا کرد و تفریعاتش زیاد شد و هم معارف دیگر علوم اسلامی رشد یافت و تحول عظیمی را ایجاد کرده است که مذاهب دیگر فقهی به جهت مبتلی شدن به سد باب اجتهاد از آن محروم شده اند.

در حقیقت با مراجعه به همین میراث گرانبهای احادیث معصومین (علیهم السلام) نه تنها برکاتی فرهنگی علمی و معارفی در همه زمینه ها نصیب علما و فقهای شیعه شد بلکه از همه مهم تر بُعد عملی آن بود و آن تحقق مرجعیت عملی و رهبری امت از سوی فقهای شیعه است که آن هم از روایت معصومین استفاده شد و ائمه (علیهم السلام) در روایات زیادی، هم به طور کلی امر می کردند که به فقها و روات احادیثشان مراجعه شود و هم از میان آنان وکلا و نمایندگان برای خود در همه جا قرار می دادند و هم در مکاتبه معروف امام زمان (علیه السلام) روایات احادیث و فقها را حجت خود در عصر غیبت قرار دادند که این نکته مرجعیت فقهاء را در مکتب شیعه پایه ریزی کرد و زمینه ساز ولایت مطلقه فقیه شد و از ابتداء هم نزد فقهای شیعه مشخص بوده است که آنها تنها حافظ فقه و معارف و مکتب اهل البیت (علیهم السلام) نبوده بلکه علاوه بر آن مرجع شیعه و حاکم شرع آنان نیز بودند یعنی فقط مفتی نبودند - مثل فقهای مذاهب اهل سنت که در خدمت حاکمان بوده و خود، حکومت و ولایتی در مقابل آنها نداشتند - بلکه فقها و مجتهدین شیعه علاوه بر مرجعیت علمی، حاکمان اجرایی شرع در نزد شیعه بوده و نقش عملی داشتند و مشروعیت امور اجرایی مردم از سوی آنان بوده نه حاکمان و سلاطین که در زمان ائمه (علیهم السلام) نیز این گونه عمل می شد و در حقیقت فقها و مراجع صالح امتداد خط امامت و ولایت ائمه اطهار (علیهم السلام) در عصر غیبت می باشند.

فقه‌های ما همواره این نقش را در حدودی که برایشان ممکن بوده است اجراء می کردند در تاریخ صفوی آمده است که چگونه بعد مرجعیت محقق کرکی (رحمه الله) و عالمان دیگر نقش آفرین شد و حتی مشروعیت برخی از حاکمان صفوی با اجازه وی انجام گرفت و ما این مطلب را در ادوار فقه بیان خواهیم کرد که چگونه این مشخصه فقهی دستگاه فقاہت و اجتهاد شیعه را با آنچه که نزد فقه‌های مذاهب اسلامی دیگر است متفاوت ساخت و آن را به دستگاه ولایت و امامت امت مبدل نمود که آثار آن در تاریخ شیعه و اسلام مشهود بوده و هست.

**جلسه هفدهم: ۱۶/۰۲/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تکوین علم فقه و ادوار آن

بحث سوم در تاریخ تکوین علم فقه و مراحل و ادوار تکامل آن است؛ ادوار علم فقه را به گونه های مختلفی تقسیم می کنند و کتب زیادی در ادوار فقه در سالهای اخیر نگاشته اند و دوره های فقه شیعه را تقسیم بندی کرده و از آنجا که جهت مورد بحث نزد محقق فرق می کند آن دوره ها را از زوایای مختلفی مورد بحث قرار داده اند گاهی منظور از آن، ادوار تشکیل حوزه های علمیه فقه است مثل حوزه های بغداد، حله، جبل عامل، نجف و اصفهان و همچنین جاهایی که فقهای شیعه حوزه تأسیس کرده اند که این یک نگاه است گاهی مراد از تقسیم بندی، نگاه سیاسی و اجتماعی است که حوزه ها، در عصر کدام حکومت ها و حکام گسترش یافته اند و گاهی نظر به مکتب های فقهی است که ایجاد شده و مضمحل شده است و گاهی هم منظور بیوگرافی فقها و تاریخ طبقات فقها است نه فقه و کتابهایی را در رابطه با طبقات الفقها و المجتهدین تدوین نموده اند.

موارد فوق جهات مختلفی است تقسیم ادوار فقه و تاریخ آن لیکن ما در این بحث به ادوار و تاریخ فقه از این جهات نظر نداریم بلکه مقصود در این تقسیم بندی ادوار حرکت و تکامل علم فقه است اولاً: در چه زمانی علم فقه به عنوان علمی مستقل از روایات، تکوین یافته است ثانیاً: این علم در تکامل و توسعه محتوایی خودش چه سیری را طی کرده است و چند مرحله برای این توسعه محتوایی قابل ذکر است زیرا که معمولاً علوم در سیر زمان به دست برخی از علما و اهل آن فن و آن علم یک تحول و توسعه فوق العاده نسبت به حرکت قبلیش پیدا می کند و یک گام بسیار بلندی رو به جلو بر می دارد که آن را یک دور محسوب می کنیم در این جا هم باید دید کجاها و در چه مقطع هایی از تاریخ علم فقه که حدود ۱۲۰۰ سال بر آن می گذرد یک تحول بزرگ در آن ایجاد شده است به طوری که مابعد این مرحله و ما قبلش اختلاف چشم گیری پیدا کرده است بنابراین ادوار مورد نظر مربوط به تاریخ خود مسائل فقهی و محتوای آنها است و ناظر به تحولات و توسعه های فقهی است که در خود این علم و به دست فقهای مهم ایجاد شده است بدون نظر به اختلافات و ادوار

جغرافیایی یا سیاسی و غیره. حال بر این اساس اگر مابخواهیم تاریخ کل فقه - به معنای شریعت اسلام - را مد نظر بگیریم باید این تاریخ را به دو عصر تقسیم کنیم یکی عصر تشریع و صدور احکام شرعی و یکی هم عصر تکوین علم فقه که در آن عصر این احکام مدون شده و به شکل کتاب های فقهی و یا حدیثی - که بیان کننده آن تشریعات در عصر اول است - در آمده است.

۱ - عصر تشریع و صدور بیان شرعی هم در نزد ما با اهل سنت فرق می کند زیرا که عصر بیان تشریع نزد آنها منحصر است به عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) ولی عصر بیان تشریع نزد امامیه اوسع است چون ما ائمه(علیهم السلام) را هم معصوم و بیان کننده تشریعات الهی می دانیم و مانند عصر صدور بیان شرعی - عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) - قائلیم این عصر تا زمان شروع غیبت کبری که حدود ۳۲۹ سال می باشد امتداد پیدا کرده و تا این زمان بیان شرعی صادر می شده - همانند بیاناتی که از پیامبر(صلی الله علیه وآله) صادر می شده است - یک بحث هم در این جا وجود دارد که آیا دو عصر از نظر تشریع با یک دیگر فرقی دارند یا خیر ؟ زمان پیامبر(صلی الله علیه وآله) عصر تشریع بود و در این راستا در وجود مقدس پیامبر(صلی الله علیه وآله) دو صفت متبلور بوده است ایشان هم از طرف خداوند مبلغ احکام بودند و هم حق تشریع داشتند مثلاً دو رکعت سوم و چهارم را در نمازهای واجب تشریع کردند و تحریم مسکرات غیر از خمر و یا مقدار دیات و حد شارب الخمر را پیامبر(صلی الله علیه وآله) تشریع کرده است دلیل این که پیامبر(صلی الله علیه وآله) این گونه حقی دارد هم دلالت آیات متعدد قرآن است مثلاً قرآن می فرماید (یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا أَطِيعُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الْأَمْرِ مِنْكُمْ) و آیات بسیار دیگری در همین مضمون موجود هست؛ حال این بحث است که آیا برای ائمه(علیهم السلام) هم این امر ثابت است یا آنها تنها مبلغ احکام و تشریعات الهی و یا سنت نبی(صلی الله علیه وآله) هستند البته آنچه از احادیث ائمه(علیهم السلام) صادر شده است معمولاً تبیین تشریعات الهی و یا سنت پیامبر(صلی الله علیه وآله) است که در زمان و عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله) تکمیل شده است ولی دو سه روایت در کافی موجود است که دال بر این مطلب است که ائمه اطهار(علیهم السلام) نیز همان شأن رسول الله(صلی الله علیه وآله) را در تفویض امر تشریع دارا بودند هر چند شاید اعمال نکرده باشند و در این

روایات آمده است که (فَمَا فَوَّضَ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ (صلى الله عليه وآله) فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا) که باید دید این تفویض تا چه حدی است ؟ که ما ذیلاً به برخی از این روایات اشاره می کنیم .

روایت اول: (مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ يَعْقُوبَ بْنِ يَزِيدَ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ زِيَادٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحَسَنِ الْمِثْمِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) قَالَ سَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَبَ رَسُولَهُ حَتَّى قَوْمَهُ عَلَى مَا أَرَادَ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ ذِكْرُهُ- مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَمَا فَوَّضَ اللَّهُ إِلَى رَسُولِهِ (صلى الله عليه وآله) فَقَدْ فَوَّضَهُ إِلَيْنَا) [۱]

آیه (ما آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا) که مورد استشهاد امام (علیه السلام) می باشد اطلاق دارد و شامل تشريع حکم ثابتی در شریعت غیر از احکام حکومتی و سلطانی هم می شود که در نتیجه همان اختیاری را که پیامبر (صلى الله عليه وآله) داشتند برای ائمه (علیهم السلام) هم ثابت می کند یعنی حضرات، حق تقنین و تشريع را هم دارا بودند و این حیثیت از طرف پیامبر (صلى الله عليه وآله) به ائمه اطهار (علیهم السلام) هم منتقل شده است.

روایت دوم: (مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي زَاهِرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِسْمَاعِيلَ عَنْ صَفْوَانَ بْنِ يَحْيَى عَنْ عَاصِمِ بْنِ حُمَيْدٍ عَنْ أَبِي إِسْحَاقَ النَّخْوِيِّ قَالَ دَخَلْتُ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عليه السلام) فَسَمِعْتُهُ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ أَدَبَ نَبِيَّهُ عَلَى مَحَبَّتِهِ فَقَالَ وَ إِنَّكَ لَعَلَى خُلُقٍ عَظِيمٍ ثُمَّ فَوَّضَ إِلَيْهِ فَقَالَ عَزَّ وَ جَلَّ- وَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمُ عَنْهُ فَانْتَهُوا وَ قَالَ عَزَّ وَ جَلَّ- مَنْ يُطِيعِ الرَّسُولَ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ قَالَ ثُمَّ قَالَ وَ إِنَّ نَبِيَّ اللَّهِ فَوَّضَ إِلَيَّ عَلَى وَائْتَمَنَهُ فَسَلِّمْتُمْ وَ جَدَدَ النَّاسُ فَوَّضَ إِلَيْنَا لَنُجِيبَكُمْ أَنْ تَقُولُوا إِذَا قُلْنَا وَ أَنْ تَصْمُتُوا إِذَا صَمَتْنَا وَ نَحْنُ فِيمَا بَيْنَكُمْ وَ بَيْنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ مَا جَعَلَ اللَّهُ لِأَحَدٍ خَيْرًا فِي خِلَافِ أَمْرِنَا) [۲]

در برخی از همین روایات تفویض به پیامبر (صلى الله عليه وآله)، تشریعات پیامبر (صلى الله عليه وآله) نیز ذکر شده است که شاهد بر آن است که مقصود اعم از تفویض در امور اجرایی و احکام حکومتی و تشريع در شریعت یعنی قرارداد حکم ثابت در دین است مانند تحریم مسکرات و رکعتین سوم و چهارم نمازها و مقدار

دیه و مجازات شارب الخمر و غیره که از تشریعات پیامبر (صلی الله علیه وآله) هست بنابراین منظور از تفویض و یا امر و نهی فقط احکام حکومتی نبوده است .

روایت سوم : (... فَوُضَّ إِلَيَّ نَبِيِّهِ (صلی الله علیه وآله) فَقَالَ مَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَ مَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا فَمَا فَوُضَّ إِلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) فَقَدْ فَوُضَّ إِلَيْنَا) [۳] ظاهر این احادیث، هم احکام حکومتی است که معمولاً متغیر هستند و هم احکام ثابت تشریعی را در بر می گیرد که قطعاً برای پیامبر (صلی الله علیه وآله) این اختیار ثابت بوده و واقع نیز شده است و مواردش هم کم نیست و از این روایات استفاده می شود چنین صلاحیت و منصبی برای ائمه معصومین (علیهم السلام) هم بوده.

البته آنچه عملاً وجود دارد این است که ائمه (علیهم السلام) دنبال این بودند که احکام شرعی تکمیل شده در عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را بیان کنند که بر این اساس می توان عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) را عصر تشریع و عصر ائمه اطهار (علیهم السلام) را عصر صدور بیان شرعی معرفی کنیم عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) ۲۳ سال طول کشید که هم قرآن در آن عصر جمع آوری و ضبط شد و برخلاف تصور موجود نزد برخی سوره های قرآن در عصر خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) و به دستور ایشان توسط امیرالمؤمنین (علیه السلام) مشخص و جمع آوری شد و خود ایشان هر آیه ای را در سوره ای قرار می دادند و امیر المومنین (علیه السلام) جامع اصلی کتاب خدا و قرآن کریم بودند و سنت هم تبلیغ شد ولی وارث کل شریعت و دین ائمه (علیهم السلام) - یعنی امیرالمؤمنین (علیه السلام) و حضرت فاطمه (س) و حسنین (علیهم السلام) - بودند و تنها کسانی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) کل علوم و میراث نبوت خود را به وی تعلیم داده و منتقل کرده اند، امیرالمؤمنین (علیه السلام) و سپس عترت پیامبر (صلی الله علیه وآله) بودند و احادیث زیادی در این رابطه از طرق فریقین آمده است و در حدیث زیبایی حضرت امیر المؤمنین (علیه السلام) به چشمه ای از این ارتباط اشاره کرده است.

(...وَ قَدْ كُنْتُ أُدْخِلُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) كُلَّ يَوْمٍ دَخْلَةً وَ كُلَّ لَيْلَةٍ دَخْلَةً فَيُخْلِنِي فِيهَا أَدُورُ مَعَهُ حَيْثُ دَارَ وَ قَدْ عَلِمَ أَصْحَابُ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) أَنَّهُ لَمْ يَصْنَعْ ذَلِكَ بِأَحَدٍ مِنَ النَّاسِ غَيْرِي قَرَبَمَا



كَانَ فِي بَيْتِي يَا بَيْتِي - رَسُولُ اللَّهِ (صلى الله عليه وآله) أَكْثَرَ ذَلِكَ فِي بَيْتِي وَ كُنْتُ إِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِ بَعْضَ مَنْزِلِهِ أَخْلَانِي وَ أَقَامَ عَنِّي نِسَاءَهُ فَلَا يَبْقَى عِنْدَهُ غَيْرِي وَ إِذَا أَتَانِي لِلْخُلُوءِ مَعِيَ فِي مَنْزِلِي لَمْ تَقُمْ عَنِّي فَاطِمَةُ وَ لَا أَحَدٌ مِنْ بَنِي وَ كُنْتُ إِذَا سَأَلْتُهُ أَجَابَنِي وَ إِذَا سَكَتَ عَنْهُ وَ فَنَيْتُ مَسَائِلِي ابْتَدَأَنِي فَمَا نَزَلَتْ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ص آيَةٌ مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا أَفْرَأْنِيهَا وَ أَمْلَاهَا عَلَيَّ فَكَتَبْتُهَا بِخَطِّي وَ عَلَّمَنِي تَأْوِيلَهَا وَ تَفْسِيرَهَا وَ نَاسِخَهَا وَ مَنْسُوخَهَا وَ مُحْكَمَهَا وَ مُتَشَابِهَهَا وَ خَاصَهَا وَ عَامَهَا وَ دَعَا اللَّهَ أَنْ يُعْطِيَنِي فَهَمَهَا وَ حَفِظْتُهَا فَمَا نَسِيتُ آيَةً مِنْ كِتَابِ اللَّهِ وَ لَا عِلْمًا أَمْلَاهُ عَلَيَّ وَ كَتَبْتُهُ مُنْذُ دَعَا اللَّهَ لِي بِمَا دَعَا وَ مَا تَرَكَ شَيْئًا عَلَّمَهُ اللَّهُ مِنْ حَلَالٍ وَ لَا حَرَامٍ وَ لَا أَمْرٍ وَ لَا نَهْيٍ كَانَ أَوْ يَكُونُ وَ لَا كِتَابٌ مُنْزَلٌ عَلَيَّ أَحَدٌ قَبْلَهُ مِنْ طَاعَةٍ أَوْ مَعْصِيَةٍ إِلَّا عَلَّمَنِيهِ وَ حَفِظْتُهُ فَلَمْ أَنْسَ حَرْفًا وَاحِدًا ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَيَّ صَدْرِي وَ دَعَا اللَّهَ لِي أَنْ يَمْلَأَ قَلْبِي عِلْمًا وَ فَهْمًا وَ حُكْمًا وَ نُورًا فَقُلْتُ يَا نَبِيَّ اللَّهِ بِأَبِي أَنْتَ وَ أُمِّي مُنْذُ دَعَوْتَ اللَّهَ لِي بِمَا دَعَوْتَ لَمْ أَنْسَ شَيْئًا وَ لَمْ يَفْتِنِي شَيْءٌ لَمْ أَكْتُبْهُ أَ فَتَتَخَوَّفُ عَلَيَّ النَّسْيَانُ فِيمَا بَعْدُ فَقَالَ لَا لَسْتُ أَتَخَوَّفُ عَلَيْكَ النَّسْيَانُ وَ الْجَهْلُ. [۴]

و آنچه را که امیر المومنین (علیه السلام) بیان می کنند که املاءات رسول الله (صلی الله علیه وآله) و نوشتن ایشان بوده به کتاب علی معروف گردیده است که همین کتاب نیز در دست ائمه (علیهم السلام) موجود بوده است و حتی در مقابل مخالفین خود به این کتاب استشهاد می کردند تا بدانند که آنچه را از احکام و معارف بیان می کنند متلقی از رسول الله (صلی الله علیه وآله) است و روایات متواتری از طریق فریقین آمده است که نزد ائمه (علیهم السلام) امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) این کتاب و این صحیفه موجود بوده است و آن را به خیلی از صحابه خود و دیگران نشان می دادند.

روایت اول: نجاشی می فرماید (أخبرنا محمد بن جعفر قال: أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد عن محمد بن أحمد بن الحسن عن عباد بن ثابت عن أبي مریم عبد الغفار بن القاسم عن عذافر الصيرفي قال : كنت مع الحكم بن عتيبة عند أبي جعفر (عليه السلام) فجعل يسأله و كان أبو جعفر (عليه السلام) له مكرما فاختلفا في شيء فقال أبو جعفر (عليه السلام) يا بني قم! فأخرج كتاب علي فأخرج كتابا مدروجا عظيما و فتحه (ففتحته) و جعل ينظر حتى أخرج المسألة، فقال أبو جعفر (عليه السلام) هذا خط علي (عليه السلام) و إملأ رسول الله (صلی الله علیه وآله)، و أقبل على الحكم و قال: يا (أ) با محمد اذهب أنت و سلمة و أبو المقدام حيث شئتم يمينا و

شمالاً فو الله لا تجدون العلم أوثق منه عند قوم كان ينزل عليهم جبرئیل (علیه السلام) [۵] حضرت (علیه السلام) می فرماید اگر علم پیامبر (صلی الله علیه وآله) و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) را می خواهید باید از ما بگیرید و در روایات ما، هم عنوان کتاب علی (علیه السلام) آمده است و هم عنوان صحیفه و جامعه، که صحیفه نسبت به حضرت زهرا (س) نیز آمده است و در برخی از روایات آمده است که بعد از فوت رسول الله (صلی الله علیه وآله) جبرئیل بر ایشان حدیث می خوانده و مطالبی را انشاء می کردند و حضرت آنها را نوشته است.

روایت دوم: (حَدَّثَنَا الْحَسَنُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ النُّعْمَانِ عَنْ بَكْرِ بْنِ كَرَبٍ قَالَ: كُنَّا عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) فَسَمِعْنَاهُ يَقُولُ أَمَا وَاللَّهِ عِنْدَنَا مَا لَا نَحْتَاجُ إِلَى النَّاسِ وَإِنَّ النَّاسَ لَيَحْتَاجُونَ إِلَيْنَا إِنْ عِنْدَنَا الصَّحِيفَةُ سَبْعُونَ ذِرَاعاً بِخَطِّ عَلِيٍّ وَ إِمْلَاءِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) وَ عَلَى أَوْلَادِهِمَا فِيهَا مِنْ كُلِّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ إِنْكُمْ لَتَأْتُونَنَا فَتَدْخُلُونَ عَلَيْنَا فَتَعْرِفُ خِيَارَكُمْ مِنْ شِرَارِكُمْ)

روایت سوم: (حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنْ بَعْضِ رِجَالِهِ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ عُمَرَ الْحَلَبِيِّ عَنْ أَبِي بَصِيرٍ قَالَ قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ (علیه السلام) يَا أَبَا مُحَمَّدٍ إِنْ عِنْدَنَا الْجَامِعَةُ وَ مَا يُدْرِيبُهُمْ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ قُلْتُ جُعِلَتْ فِدَاكَ وَ مَا الْجَامِعَةُ قَالَ صَحِيفَةُ طَوْلُهَا سَبْعُونَ ذِرَاعاً بِذِرَاعِ رَسُولِ اللَّهِ (صلی الله علیه وآله) إِمْلَاءَ مَنْ فُلِقَ فِيهِ وَ خَطَّهُ عَلِيٌّ (علیه السلام) بِيَمِينِهِ فِيهَا كُلُّ حَلَالٍ وَ حَرَامٍ وَ كُلُّ شَيْءٍ يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّاسُ حَتَّى الْأَرْضُ فِي الْخَدَشِ) [۶]

و اما عصر دوم که عصر بیان و صدور سنت از معصومین (علیهم السلام) است هم تا سال ۳۲۹ هجری که سال وقوع غیبت کبری است طول کشید و ائمه (علیهم السلام) در این مدت مدید نقش مهمی در بیان معارف اسلام و احکام شریعت داشتند هم برای عامه و هم برای خاصه و یاران خود و آنان را امر می کردند که این احکام و احادیث و معارف را حفظ و ثبت و ضبط کنید و بنویسید که این ها میراث گرانبهای نبوت و تفصیل دین خدا است و بایستی در راه حفظ شریعت اسلام از هر تحریف و دستبردی باقی بماند که همین کار هم شد مخصوصاً این که ائمه (علیهم السلام) از زمان امام سجاد (علیه السلام) تا به زمان امام رضا (علیه السلام) زحمات زیادی را در این راه متحمل شدند که به سر انجام رسید و اسلام و معارف اصلی آن را حفظ کردند و در علوم

و فنون مختلف اسلامی شاگردان، علما و فقهاء بزرگوار تربیت کردند و تاکید می کردند که احادیث را، هم ضبط کنند و هم به دیگران منتقل کنند و این میراث را منتشر نمایند و این کار را هم کردند تا دست حکام جائز باز نباشد و هر حکمی را دلخواه هوی و هوسها و ظلمایشان صادر نکنند فلذا این دوران وسط، در تاریخ و سیره ائمه معصومین (علیهم السلام) دوران فوق العاده ای است در انتشار معارف اسلام از طریق اهل البیت (علیهم السلام) که البته شروع آن از خود امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اصحابش بوده است مخصوصاً عصر امام باقر (علیه السلام) و امام صادق (علیه السلام) رونق و عظمتی برای نشر احادیث و روایات آنها ایجاد شد که همه اذعان داشتند که این ها قله های علم و معارف دین هستند و از همه بیشتر و بهتر بر سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) واقف هستند و آن را نشر می دهند و به اقرار خود علما و فقهای مذاهب دیگر این امر در تاریخ ثبت شده است که به برخی از کلمات آنها اشاره می کنیم.

(يقول عبد الله بن عطاء المكي: ما رأيت العلماء عند أحد أصغر منهم عند أبي جعفر - يعني الباقر عليه السلام - و لقد رأيت الحكم بن عتبة مع جلالته في القوم بين يديه كأنه صبي بين يدي معلّمه) [۷]

(و قال أيضاً: ان رجلاً سأل ابن عمر عن مسألة فلم يدر بما يجيبه فقال: اذهب إلى ذلك الغلام فسله و أعلمني بما يجيبك - و أشار به إلى محمد بن علي الباقر عليه السلام - فسأله و أجابه فرجع ابن عمر فأخبره، فقال ابن عمر: انهم أهل بيت مفهمون.) [۸]

و خیلی از بزرگان عامه در عصر صادقین از روات احادیث آنها شدند و رهبران و ائمه مذاهب اربعه مستقیماً یا بالواسطه در محضر درس ائمه (علیهم السلام) شاگردی نمود.

برخی از روایان معروف آنها عبارتند :

(شهاب الزهري المدني و أيوب السجستاني و يحيى بن سعيد الأنصاري المدني و أبو حنيفة النعمان بن ثابت الكوفي و سفیان بن سعيد بن مسروق الثوري و سفیان بن عيينة الكوفي محدث الحرم المكي و مالك بن أنس الأصبحي و عبد الملك بن عبد العزيز بن جريح القرشي و شعبة بن الحجاج البصري و غيرهم.) [۹]

و اینها بجز صحابه و تابعین هستند که قبلاً اشاره کردیم عمده آنان شاگردان امیرالمؤمنین(علیه السلام) و شیعه او بوده اند و در هر مقطعی از دوران زندگی ائمه(علیهم السلام) علما و صحابه بودند که علوم را از ائمه(علیهم السلام) اخذ می کردند مالک بن انس می گوید:

(مالک بن انس یقول: اختلفت إليه زماناً فما كنت أراه إلّا على إحدى ثلاث خصال: إمّا مصلّ و إمّا صائم و إمّا يقرأ القرآن و يقول أيضاً: ما رأيت عيني أفضل من جعفر بن محمد فضلاً و علماً و ورعاً)[۱۰]

(و قد ألف أبو العباس أحمد بن محمد بن سعيد المعروف بابن عقده كتاباً بأسماء الرجال الذين روى عن الصادق(عليه السلام) و عدّ أربعة آلاف رجل، و أخرج فيه لكلّ رجل الحديث الذي رواه)[۱۱]

و مرحوم شیخ طوسی(رحمه الله) در کتاب رجالش بیش از پنج هزار راوی از برای ائمه(علیهم السلام) اظهار نام می برد و عدد روایان از هر امام را به ترتیب از زمان امیرالمؤمنین(علیه السلام) تا امام زمان(علیه السلام) بیان می کند.

روای های از ائمه(علیهم السلام) به این ترتیب است.

امیر المومنین(علیه السلام) ۴۴۲ راوی

امام حسن(علیه السلام) ۴۲ راوی

امام حسین(علیه السلام) ۱۰۹ راوی

امام سجاد(علیه السلام) ۱۷۳

امام باقر(علیه السلام) ۴۶۶

امام صادق(علیه السلام) ۳۲۱۷

امام کاظم(علیه السلام) ۲۷۲

امام رضا(علیه السلام) ۳۱۷

امام جواد(علیه السلام) ۱۱۳

امام هادی(علیه السلام) ۱۸۳

امام حسن عسکری(علیه السلام) ۱۰۳

امام زمان(علیه السلام) ۵۲ روای

که این روای ها در همه فنون از ائمه(علیهم السلام) علوم و احادیث نقل کردند مخصوصاً فقه و آن اصول اربعمائه که گفته می شود برخی از کتب و رساله هایی است که هر راوی احادیث خودش را از ائمه (علیهم السلام) گرفته و نوشته است که بعداً اکثراً آنها را مرحوم کلینی(رحمه الله) و صدوق(رحمه الله)و شیخ طوسی(رحمه الله) در کتب اربعه (کافی، فقیه، تهذیب و استبصار) جمع آوری کرده اند البته اینها در رابطه با احکام شرعی بوده و سایر احادیث صادر شده از آنان در معارف و علوم دیگر بیش از آن بوده است که برخی از آنان در مجامع دیگر جمع آوری شده است.

[۱] الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۶۸.

[۲] الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۶۵.

[۳] الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۲۶۶.

[۴] الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۶۴.

[۵] رجال النجاشی، ص ۳۶۰.

[۶] بصائر الدرجات فی فضائل آل محمد صلی الله علیهم، ج ۱، ص ۱۴۲.

[۷] موسوعة الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت علیهم السلام، ج ۱، ص ۴۰.

- [٨] موسوعة الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام، ج ١، ص ٤٠.
- [٩] موسوعة الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام، ج ١، ص ٤٠.
- [١٠] موسوعة الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام، ج ١، ص ٤١.
- [١١] موسوعة الفقه الإسلامي طبقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام، ج ١، ص ٤٢.

**جلسه هجدهم: ۲۰/۰۲/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: تاریخ فقه در نزد امامیه

بحث در تاریخ فقه در نزد امامیه بود و عرض شد دو عصر در تاریخ علم فقه امامیه ملحوظ است؛ عصر اول عصر تشریع و بیان حکم شرعی از قِبَل معصومین (علیهم السلام) بود و عصر دوم عصر تکوین فقه اجتهادی بود که عرض شد عصر اول از زمان پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله) شروع می شود و تا زمان غیبت کبرای امام دوازدهم (علیه السلام) یعنی ۳۲۹ هجری تداوم پیدا می کند که این عصر منشا حفظ دین خدا و نشر احکام الهی در همه علوم می باشد که توسط ائمه (علیهم السلام) و اصحاب و شاگردان معصومین (علیهم السلام) انجام شد چرا که آنها امین بر دین خدا بودن و رسالت اصلیشان همین بوده هست و معارف اسلامی هم توسط این وجودات پاک و مقدس در جهان اسلام منتشر می شد و دین و شریعت پیامبر اسلام (صلی الله علیه وآله) نیز در سطح عموم و کل جامعه اسلامی و مذاهب اسلامی توسط آنها از تحریف و محو شدن محفوظ مانده است یعنی آنها را از معارف دینی تغذیه می کردند و از انحراف آنها توسط حکام جور جلوگیری می نمودند و همچنین مانع از تحریف معارف دینی از سوی علمای سوئی که ممکن بود مورد سوء استفاده حکام قرار گیرند، می شدند و لذا دستور دادند که معارف و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) ضبط، ثبت و حفظ شود و آنها را نشر دهند که بدین ترتیب مجموعه عظیمی از سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) در تاریخ اسلام و فرهنگ دینی اسلامی ثبت شد و باقی ماند همچنان که قرآن محفوظ ماند.

همچنین مجموعه عظیمی از روایات از ائمه (علیهم السلام) نزد علمای شیعه که میراث گرانقدر نزد آنها است در اصول و کتب روات شیعه ضبط و ثبت شد و نزد روات و علمای شیعه یداً بالید از نسلی به نسلی دیگر منتقل شد تا زمان مرحوم کلینی (رحمه الله) و شیخ صدوق (رحمه الله) و شیخ طوسی (رحمه الله) که عمده روایات مربوط به فقه در مجامع حدیثی این سه بزرگوار حفظ و ثبت شد و آن اصول و رساله های مربوط به روات که از برخی آنها به اصول اربعمائه تعبیر می کنند در حمله سلجوقیان در سال ۴۴۸ به بغداد که کتابخانه

های شیعه را در آنجا به آتش کشیدند و سوزاندند از دست ما خارج شد فلذا مقداری از آن میراث تلف شد ولیکن فقهاء اهتمام داشتند که کلیه آن اصول و روایات جمع آوری شود که عمده آنها در همین کتب اربعه محفوظ شده است و هر چند تمام آن اصول اربعمائه حفظ نشد و مقداری از آنها از بین رفت ولیکن برخی از آنها تا زمان ابن ادریس (رحمه الله) و سید بن طاووس (رحمه الله) ادامه داشت و آنها مستقیماً از آنها نقل می کنند - مانند مستطرفات سرایر ابن ادریس (رحمه الله) و روایات ابن طاووس (رحمه الله) از برخی اصحاب اصول - و شاید در زمان علامه مجلسی (رحمه الله) هم برخی از این اصول هنوز باقی بوده است که به دست ایشان و صاحب وسائل و مرحوم فیض (رحمه الله) - صاحب وافی - از طریق سلسله اجازات رسیده باشد ولی آنچه نزد ماست عمده روایات فقهی از آن اصول است که در کتب کافی و من لایحضره الفقیه و استبصار و برخی کتب حدیثی دیگر - که در دست است و یا صاحب وسائل یا صاحب بحار الانوار آن کتب را با سلسله اجازات خود از صاحب کتاب، نقل می کنند - موجود است و فقط روایات فقهی که صاحب وسائل الشیعه آنها را در وسائل جمع آوری کرده است (۳۵۸۵۰) روایت است و در همین راستا مرحوم میرزای نوری (رحمه الله) نیز (۲۳۰۰۰) حدیث تحت عنوان مستدرک الوسائل از کتابهای دیگر ضبط و ثبت کرده است که عمده این احادیث در رابطه با مسائل فقهی قابل اعتماد است هرچند در برخی از اسناد روات تشکیک های سندی نیز می شود لیکن عمده آنها در حد کافی و وافی قابل استفاده است لذا میراث فقهی بلکه حدیثی ما بسیار ارزشمند و گرانسنگ و عموماً قابل وثوق است و همین زحمات ارزنده در حفظ این میراث غنی بوده است که شریعت و دین را حفظ کرده است و نه تنها مذهب شیعه که مذاهب دیگر را نیز از انحراف و تحریف بیشتر محفوظ و مصون داشته است فلذا شاهدیم که مشترکات ما با مذاهب دیگر در احکام و فتاوی فقهی بسیار است و این مهم به سبب زحماتی بوده است که ائمه (علیهم السلام) متحمل شدند و همه زندگی و حیات طیبه خودشان را برای آن هزینه نموده اند و از این رو به دست حکومت های جائز شهید شدند لیکن در سایه این مجاهدتها هم قرآن را از تفسیر به رأی صیانت بخشیدند و هم سنت پیامبر (صلی الله علیه و آله) را که ثقل دوم است حفظ کردند و این یک بُعد از رسالت خطیر و نقش مهم ائمه (علیهم السلام) در تاریخ اسلام است و این عصر اول که تا سال ۳۲۹ استمرار داشت شاخصه ها و امتیازاتی داشته است.



۱- یک امتیاز این که عصر حضور امام معصوم (علیه السلام) در میان مردم بوده است که مانند عصر خود پیامبر (صلی الله علیه وآله) است که امامت کبری و واسطه میان خلق و خالق در میان امت اسلامی حضور و ظهور داشته است یعنی این عصر در اعتقاد ما امتداد همان عصر نبوت است از این ناحیه، که با غیبت کبرای امام زمان (علیه السلام) این برکت عظمی از دسترسی مردم خارج گردید و جهان - به جهت جور جائرین - تا زمان ظهور حضرتش از آن محروم شد.

۲- شاخصه دوم امکان وصول به حکم واقعی شرعی است که مثل عصر پیامبر (صلی الله علیه وآله) با مراجعه به ائمه (علیهم السلام) و سوال از آنها حکم شرعی واقعی را بیان می کردند و قابل وصول بود که با طی شدن این عصر این امکان هم گرفته شد.

۳- شاخصه سوم این که هر گونه اجتهاد در مقابل اقوال آنها باطل و بی معنا است چرا که اجتهاد در مقابل نص بود زیرا که آنها معصوم بودند و بر شریعت الهی اشراف کامل داشتند البته اجتهادی که در طول نظر ائمه (علیهم السلام) بوده و در حدودی که آنها معین کرده بودند، واقع می شد.

۴- همه تصدیقات ولایتی فقها در این عصر منتفی است مگر مقداری که خود ائمه (علیهم السلام) اجازه داده و یا قرار می دادند و هیچ گونه تصدی برای هیچ منصبی بدون مراجعه به ائمه (علیهم السلام) و اذن خاص آنها جایز نبود زیرا که امام اصلی حی و ظاهر بود .

۵ - رجوع روات و فقهای این عصر به اصول عملیه و قواعد عامه در این زمان نیازمند مراجعه به ائمه (علیهم السلام) بوده زیرا که حجیت آنها پس از فحوص از مخصص و مقید و حاکم است که با وجود امام معصوم (علیه السلام) احتمال آن در صورت مراجعه به امام (علیه السلام) موجود است و لذا از این جهت هم فحوص لازم می شود بر خلاف زمان ما یعنی زمان غیبت که امکان وصول به دلیل حاکم یا مقید قاعده بیش از آنچه در روایات صادر شده نیست فلذا آن قواعد حجت می شود و به اصل عملی و قاعده رجوع می شود بخلاف عصر ائمه (علیهم السلام) که اخذ احکام از آنها مقدور بود و همچنین است رجوع به عمومات و اطلاقات آیات و روایات که خاص و عام و مطلق و مقید و ناسخ و منسوخ دارد و لذا خود ائمه (علیهم السلام) خط می دادند و بیان می کردند که

اگر تفحص و سؤال نکردید چگونه به مطلقات و عمومات و ظهورات استدلال می کنید که همین اخبار مورد استناد برخی از اخباریون بر نفی حجیت ظواهر قرآن کریم قرار گرفته است با این که مقصود از آن اخبار، اسقاط حجیت ظهورات قرآن نبوده است بلکه بیان لزوم فحص از مقید و مخصص بوده است که در عصر آنها باید به آنها مراجعه شود بخلاف عصر بعد، که با رجوع به احادیث و روایات صادره از آنها و فحص کامل در آنها چنانچه مقید و مخصصی نمی یافتند آن ظهورات و قواعد و اصول حجت می شد البته خود ائمه (علیهم السلام) بعد از اینکه عمده این احکام و احادیث را بیان کردند اصحاب خود و فقها را تربیت کرده و به آنان اجازه رجوع به عمومات، اطلاقات، قواعد و اصول می دادند و در حقیقت به تدریج آنها را برای عصر بعدی آماده می کردند.

۶- نقش عمده فقها و اصحاب در این عصر حفظ و ثبت و ضبط سنت بود و لذا روات عظیم الشانی که تربیت شده بودند بزرگان دین و حافظ شریعت خدا شدند امثال محمد بن مسلم و زراره که استوانه های حفظ احادیث شدند و مورد تجلیل ائمه (علیهم السلام) قرار گرفتند و عمده وظیفه اشان حفظ، ضبط و انتشار آن روایات و احادیث شریف اهل بیت (علیهم السلام) بود که در کوفه، قم، مدینه و بلاد دیگر انجام می دادند و لذا مقید به نقل احادیث ائمه (علیهم السلام) بودند و در ابتدا هیچ گونه اجتهادی هم نمی کردند ولی به تدریج و با اشرافی که بر مرام فقهی ائمه (علیهم السلام) و عمده احادیث و روایات آنان پیدا کردند و با توصیه خود ائمه (علیهم السلام) به اجتهاد و تفریع می پرداختند البته جاهایی که دچار شبهه می شدند توقف می کردند و خود حضرات (علیهم السلام) می فرمودند که توقف کنید و به ما رجوع نمایند که در برخی از روایات علاجه بدان اشاره شده است.

بنابراین حالت اجتهاد به معنای تفریع، تطبیق و تمسک به عمومات و اطلاقات به تدریج در میان روات احادیث ایجاد شد و با آموزش خود ائمه (علیهم السلام) مخصوصاً کسانی که در مناطق دورتری بودند که دسترسی به امام (علیه السلام) برای آنان مقدور نبود برای این کار گماشته شدند و این روند سبب انتشار مکتب اهل بیت (علیهم السلام) و محبوبیت آنان در همه بلاد اسلامی شده بود و معروف است که در عصر بنی عباس همه جا شعارهای (الرضا من آل محمد (علیه السلام)) مطرح می شد که دلیل بر انتشار محبت و ولایت بحق اهل بیت (علیهم السلام) بود و حکام جور بنی العباس هم از این واهمه داشتند و لذا ائمه (علیهم السلام) را جلب

کرده و نزد خود محبوس می نمودند و دنبال وکلای آنها بودند و آنها را تحت نظارت می گرفتند تا بتوانند از مخالفت عمومی مردم در امان باشند و در نهایت هم آنها را به شهادت می رساندند و بحث نیابت ها و نصب وکلا از طرف ائمه (علیهم السلام) در همه بلاد اسلامی از همین جا آغاز شد که مراجعات مالی و فقهی و غیره به دست آنها صورت می گرفت .

اما عصر فقه اجتهادی کامل که در زمان خود ائمه (علیهم السلام) برای کسانی که در دور دست بودند تجویز شده بود از زمان غیبت کبرا شروع شده است که عصر دوم است و تکوین کلی فقه اجتهادی شیعه مربوط به این عصر است که در ۳۲۹ با وفات نائب چهارم امام زمان (علیه السلام) یعنی علی بن محمد سمري شروع شده است و خود ائمه (علیهم السلام)، هم شیعیان را در تعیین وکلای علمی و یا عملی و ارجاع مردم به آنها برای عصر دوم آماده سازی می کردند و هم با بیانات عام و خاص آن را بیان می کردند و روایات زیادی در این رابطه آمده است که مردم را ارجاع می دادند به فقهاء مکتب خودشان مانند روایاتی که از حضرت امام هادی (علیه السلام) و امام حسن عسکری (علیه السلام) در مورد برخی از برزگان روات و فقهاء امثال زکریا بن آدم و یونس بن عبدالرحمان و غیره صادره شده و می فرمایند (سألت الرضا فقلت انی لا القاک فی کلّ وقت فعمّن آخذ معالم دینی فقال خذ عن یونس بن عبد الرحمان) [۱] به این معنا است که وی معتمد من می باشد و هم توقیع شریف و شفاف که از بهترین ادله مرجعیت فقهی و ولایت عامه فقهاء مکتب اهل بیت (علیهم السلام) است از طرف ناحیه مقدسه صادر شده است که روایت اسحاق بن یعقوب است البته در مورد ایشان توثیق صریحی وارد نشده است ولیکن سند روایت هم قابل اثبات صحت است.

(و فی کتاب إکمال الدین و إتمام النعمه عن محمد بن محمد بن عیصام عن محمد بن یعقوب عن إسحاق بن یعقوب قال: سألت محمد بن عثمان العمری أن یوصل لی کتاباً قد سألت فیہ عن مسائل أشکلت علی فورد التوقیع بخط مولانا صاحب الزمان (علیه السلام) أما ما سألت عنه أرشدک الله و ثبتک إلی أن قال و أما الحوادث الواقعه فارجعوا فیها إلی رواه حدیثنا فإنهم حجّتی علیکم و أنا حجة الله و أما محمد بن عثمان العمری رضی الله عنه و عن أبیه من قبل فإنه ثقتی و کتابه کتابی. [۲])

خیلی روشن است که این توقیع شریف در صدد مطرح کردن مرجعیت و ولایت مطلقه فقها در عصر غیبت است که بعد از غیبت نقش روات احادیث یعنی فقهای مکتب اهل البیت (علیهم السلام) چقدر برجسته است و آنها حجت مطلقه فتوایی و مراجعاتی و ولایتی مردم از طرف امام (علیه السلام) هستند همانگونه که او حجت مطلقه خدا بر آنان است که تفصیل بحث در این توقیع شریف در جای خود است.

بنابر این عصر دوم از آن زمان غیبت کبرا شروع می شود و تا زمان ما استمرار دارد و در ابتدای شکل گیری این دور، هم کتب فقه از کتب حدیث جدا می شود و هم فقه استدلالی میان فقهای ما باب شده و تنظیم می گردد و تعلیم داده می شود و هم ادواری را در جهت کمال و رشد طی می کند که ما در اینجا می خواهیم این ادوار را تشخیص دهیم که به چند دور از تحول فقه اجتهادی قابل تقسیم بندی و دور بندی است که البته همانگونه که قبلاً اشاره کردیم نظر به جهات جغرافیایی و یا سیاسی و یا طبقات فقهاء نیست بلکه در این دور بندی تنها نظر به تحولات علمی و فقهی مسائل علم فقه است که ما آن را به شش دور یا تحول اساسی تقسیم بندی کرده ایم.

## جلسه نوزدهم: ۲۱/۰۲/۹۳

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: ادوار فقه بحث در ادوار فقه بود و در رابطه با تاریخ فقه عرض کردیم که فقه امامیه دارای دو عصر است ۱- عصر تشریع یا صدور روایات از معصومین (علیهم السلام) و ۲- عصر تکوین علم فقه و بحث پیرامون عصر اول گذشت و عصر دوم را از نظر حرکت اجتهاد فقهی و با نظر به محتوای خود علم فقه می توان به چند دور تقسیم کرد براساس نکات و عواملی که مربوط به محتوی و درون خود فقه است نه جهات دیگر که خارج از محتوای علم فقه هست و ما ادوار این عصر را به شش دور تقسیم کردیم. دور اول: دور تاسیس علم فقه. دور دوم: دور تفکیک علم فقه و شروع فقه استدلالی. دور سوم: دور تکامل و شکوفایی فقه اجتهادی. دور چهارم: دور تفریط و افراط گری که در فقه شیعه ایجاد شد. دور پنجم: دور تصحیح و اعتدال. دور ششم: دور عمق و توسعه اجتهاد در فقه است. همین ادوار شش گانه، تاریخ و ادوار تکامل فقه شیعه را تشکیل می دهند که امروز ما در دور ششم آن قرار داریم و ما در ادامه، آغاز هر کدام از ادوار و نقشی که فقهاء آن دور داشتند و خصوصیات هر دور را بیان می کنیم. دور اول: دور تاسیس فقه و یا فقه روایی است که از ابتدای عصر غیبت بلکه شاید قبل از عصر غیبت شروع شد یعنی می توان شروع این دور را از زمان مرحوم کلینی (رحمه الله) دانست که در سال ۳۲۹ فوت کرده است و کتاب شریف کافی می تواند شاخصه این دور باشد که ایشان روایات را بر طبق ابواب فقهی تنظیم کردند و روایات را با شیوه فقهی و طبق أبواب و عناوین آن جمع آوری کردند مثلاً طهارت، صلات، صوم، زکات، امر به معروف، عقود و... بر اساس ابوابی که برای فقه در آن زمانها متعارف بوده است جمع بندی نموده است و همچنین صدوقان (رحمه الله) و ابن قولویه (رحمه الله) و حسن بن ابی عقیل معروف به عمانی و ابن جنید اسکافی (رحمه الله) و شیخ مفید (رحمه الله) و سید مرتضی (رحمه الله) و حلبی از فقهاء این دور محسوب می شوند که بعد از مرحوم کلینی (رحمه الله) یا معاصر ایشان کتابهایشان از همین قبیل است که معمولاً به شیوه فقه روایی است البته آنها دو نوع کتب فقه روایی داشتند نوع اول: کتبی است که روایات را براساس نظم فقهی جمع بندی می کردند مثل من لا یحضره الفقیه مرحوم

صدوق (رحمه الله) و نوع دوم: فقط متن روایت را می آوردند مثل هدایه، مقنع، مقنعه و نهاییه که از همین گونه است و این روند تا زمان شیخ طوسی (رحمه الله) ادامه داشت و فقه را با تنظیم روایات و بر اساس نظم و تدبیری که در ابواب فقه است - که معمولاً عامه این تقسیم بندی ها را داشتند - تدوین کرده است که از آن به فقه ماثور و یا فقه روائی تعبیر شده است و أهم مشخصات این دوره را می توان این گونه بیان کرد. ۱ - شروع تدوین کتب فقهی به نحو فقه روائی که هم خود روایات را جمع آوری کرده و هم به شکل و تنظیم ابواب فقهی در آوردند یا با همه اسناد و یا با حذف اسناد آنها که به نام آنها اشاره شد. ۲ - مشخصه دوم این دوره، فتوا دادن بر اساس متون روایات است البته با تقييد به الفاظ روایات در هر فرعی که روایت در آن وارد شده باشد مثل کتاب (من لا یحضره الفقیه) که حدیث را در اختیار مستفتی قرار می دهد و یا متن آن را جدا کرده و در اختیار مستفتی قرار می دادند. ۳ - تدوین اصول فقه زیرا که فقهای ما دیدند در فقه عامه علم مقدماتی برای فقه به نام علم اصول فقه ایجاد شده است که قواعد و ادله عامه فقه در آن جمع آوری شده و روش استدلال فقهی مشخص شده است و این علم یک نوع پیش نیاز علم فقه است لذا این توجه در همین دوره شروع شد و مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) از آنجا که با فقهای مذاهب دیگر و کتب آنها در تماس بود کتاب (التذکره باصول الفقه) را تدوین کردند و مرحوم شیخ مرتضی (رحمه الله) (الذریعه الی اصول الشریعه) را تدوین نمود و از این طریق تدوین اصول فقه شیعه و تبیین ادله و منابع فقه شیعه شروع شد بر طبق آنچه که در روایات اهل بیت (علیهم السلام) آمده است - که متناسب با فقه شیعه است - اصول فقه شیعی را پایه گذاری کردند که مرحوم شیخ مفید (رحمه الله) در کتاب تذکره به این نکته توجه داشته است و معیار را کتاب و سنت قرار می دهد و روش های اجتهادی باطل همچون قیاس، استحسان و مصالح مرسله را حذف می کند و می فرماید (اعلم ان اصول الأحكام الشرعیة ثلاثة أشياء: کتاب الله سبحانه، و سنّة نبیّه صلی الله علیه و آله و سلم، و أقوال الأئمة الطاهرين من بعده صلوات الله علیهم و سلامه) [۱] که ایشان در اینجا تکیه می کند بر حصر منابع فقه در کتاب خدا و سنت رسول الله (رحمه الله) و ائمه معصومین (علیهم السلام) و سپس می فرماید (و الطرق الموصلة إلى علم الشرع فی هذه الاصول ثلاثة: أحدها: العقل، و هو سبيل إلى معرفة حجیة القرآن و دلائل الأخبار. و الثاني: اللسان، و هو السبيل إلى المعرفة بمعانی الكلام. و ثالثها: الأخبار، و هي السبيل إلى اثبات أعيان

الاصول من الكتاب و السنة و أقوال الأئمة عليهم السلام [۲] یعنی راه رسیدن به دلالت قرآن و سنت یا عقل است که حجیت قرآن و سنت را از طرق کلامی اثبات می کند که ایشان در بحث های کلامی از پایه گذاران کلام شیعه بودند و دلالات بر معانی را از راه مباحث الفاظ و لسان و صغریات سنت یعنی صدور قول پیامبر (صلی الله علیه و آله) و معصومین (علیهم السلام) را از طریق اخبار ثابت می کنیم و ایشان توجه داشته اند که بایستی اصول فقه در چارچوب همان متد و روش فقه شیعه باشد که این هم از مشخصه های این دوره است که شروع شده است. ۴ - مشخصه دیگر بحث فقه تطبیقی و مقارن است یعنی تطبیق آن با فقه اهل سنت است که در این دور شاریع بوده است زیرا که تاسیس فقه شیعه در مقابل آنها صورت گرفته که قهراً حالت مقایسه و تطبیق و مقارنه در آن شدیداً ملحوظ است و از همان ابتدا مطالب مطروحه در کتب فقهی آنها مورد توجه فقهای شیعه قرار گرفت فلذا فقه مقارن و تطبیقی چه در کل فقه و به عنوان کتب فقهی مقارن و چه در خلال بحثهای فقهی در این دور زیاد به چشم می خورد و اکثر کتب فقه شیخ مفید (رحمه الله) و سید مرتضی (رحمه الله) و شیخ طوسی (رحمه الله) این حالت تطبیقی را دار هستند و لذا علم فقه در این دوره حالت مقارنه ای داشته است مخصوصاً در مورد فقهای که در تماس با مدارس آنها می زیستند مثل شیخ مفید (رحمه الله)، اسکافی (رحمه الله)، عمانی (رحمه الله)، سید مرتضی (رحمه الله) و شیخ طوسی (رحمه الله) و امثال آنها و در این رابطه کتابهای نقد فقهی و فقه مقارن تدوین کردند و کرسیهای تدریس فقه مقارن را بر پا نموده و اداره می کردند و در حقیقت حالت گفتمان فقهی در این دوره بین فقهای ما و فقهای مذاهب اهل سنت از مشخصه های بارز این دوره است که منجر به نگاشتن کتابهای مفید و خوبی در این رابطه شده است و کلاً فقهای ما در این دوره اشراف کاملی بر فقه مذاهب عامه داشته و شاگردان مشترک از مذاهب دیگر و فقه شیعه داشتند و کرسیهای درسی آنها معمولاً فقه مقارن بوده است که هم در کتابهای فقهی این دوره منعکس است و هم در تاریخ ثبت شده است. ۵ - شروع تدوین کتب فقهی به شیوه جواب بر استفتائات در این دوره که کتاب (الناصریات) سید مرتضی (رحمه الله) نمونه آن است. ۶ - مشخصه دیگر نفوذ مباحث کلامی در فقه است که کتب فقهی را تحت شعاع خود قرار می داد و اساساً کتب فقهی در این دوره با اصول اعتقادی شروع می شود. ۷ - یکی دیگر از امتیازات این دوره این است که چون فقهای شیعه در این دوره محدود بودند موضع گیری

فقهی و فتاوی آنها و اجماعات آنها خیلی راحت به دست می آمده است لهذا در کلمات فقهای این دوره دعوای اتفاق و اجماع طائفه خیلی به چشم می خورد و در هر مسئله ای رخ داده است و همچنین روایات مشهور و معمول<sup>۱</sup> به را به راحتی تشخیص می دادند و دلیل آن هم نزدیک بودن به عصر صدور آن روایات و عمل اصحاب بوده فلذا برخی اجماع، بلکه شهرت های قدمای اصحاب را هم حجت و کاشف از سنت می دانند و این دور تا زمان شیخ طوسی (رحمه الله) ادامه داشت و شیخ طوسی یا نبوغ و علمیتی که داشت مبدا دور دوم شدند که دور تفکیک فقه اجتهادی و استدلالی آن است که دور دوم است.

---

[۱] موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام، ج ۱، ص ۵۱.

[۲] موسوعة الفقه الإسلامی طبقاً لمذهب أهل البيت عليهم السلام، ج ۱، ص ۵۱.



**جلسه بیستم: ۲۲/۰۲/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: بحث در ادوار شش گانه فقه

بحث در ادوار شش گانه فقه بود و دور اول گذشت که فقه روایی بود .

**۲ - دور فقه استدلالی و کامل**

عرض کردیم دور دوم، دور فقه استدلالی و فقه مستقل از روایات و کامل است که از زمان شیخ طوسی (رحمه الله) شروع می شود و مؤسس این دوره نیز مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) است که از اوایل قرن ۵ هجری تا زمان صاحب شرایع (رحمه الله) یعنی نیمه های قرن ۷ هجری ادامه پیدا کرد و مرحوم شیخ (رحمه الله) با آن نبوغ و وسعت اطلاعاتی که داشتند و همچنین به دست آوردن اصول روایات و استعدادهای خدادادی، مؤسس این دوره قرار گرفتند و شیخ الطائفه (رحمه الله) شد به طوری که بعد از ایشان شاگردانشان با اعتقاد به فاصله زیاد علم و تفقه و اطلاعات مرحوم شیخ (رحمه الله) از دیگران، از وی تبعیت می کردند و عظمت شیخ (رحمه الله) و اشراف کامل ایشان در فقه و اصول سبب شد که فتاوا و استدلالات ایشان برای دیگران علم آور باشد و ایشان مؤسس دور اکتمال در علم فقه بودند و علاوه براین هم حوزه بغداد را تاسیس کردند و بعد از حمله ظالمانه سلجوقیان و فتنه سوزاندن کتب ایشان و ذخایر کتابخانه جندی شاپور باز از کار دست نکشید و در تثبیت معارف دینی شیعه نقش بزرگی ایفا کرد و حوزه نجف و علمای بزرگ دیگری تربیت کردند و در این دوره نیز علمای زیادی می زیسته اند همانند ابن برّاج، ابن حمزه، قطب الدین رواندی (رحمه الله) و ابن ادریس حلی (رحمه الله) و غیر هم و می توان امتیازات این دور را از نظر عملی اینگونه نام برد.

۱- جدا سازی و مستقل کردن علم فقه و اصول فقه و تدوین و تقریر مبانی و روش استدلال و اجتهاد در آنها و در این دور اصول فقه به دست ایشان تنقیح شد که عدّه الاصول ایشان که ظاهراً قبل از الذریعه سید

مرتضی (رحمه الله) تدوین شده شاهد بر آن است زیرا آنچه مرحوم مفید (رحمه الله) در اصول مطرح کرده بودند مختصرات و تذکره بود و ایشان ادله فقه را در ادله اربعه منقح می کند و همچنین بیان می کند که مقصود از سنت، کتاب، اجماع و عقل چیست و در این کتاب بنیان علم اصول فقه شیعه پایه ریزی می شود تا جایی که مرحوم بحر العلوم (رحمه الله) که از شاگردان مرحوم وحید بهبهانی (رحمه الله) در قرن دوازدهم بودند، می فرماید (انه احسن کتاب آلف فی علم الاصول) و شیخ طوسی (رحمه الله) علم رجال و تفسیر تبیان را - که از بهترین کتب تفسیری بود و مورد توجه حتی علمای اهل سنت واقع شده است - نیز تالیف کرد و در همه علوم اسلامی این مرد بزرگ به گونه ای قلم زده است که افتخاری برای شیعه و اسلام آفریده است و بحق شیخ الطائفه است.

۲- مشخصه دیگر توسعه مسائل فقهی و تهذیب آن بر طبق اصول فقه شیعه نه اصول مذاهب دیگر، چرا که بعضاً فقهای ما مثل ابن جنید بغدادی، اسکافی و عمانی تحت تاثیر مذاهب دیگر قرار می گرفتند و به سبک آنها استدلال می کردند مرحوم شیخ (رحمه الله) اجتهاد شیعه را از شوائبی که از اجتهادات اهل سنت وارد شده بود تهذیب کرد و همچنین آنها را از بحث های کلامی و اعتقادی که در فقه رایج بود تجرید نمود و به فقه و اجتهاد شیعه اصالت بخشید.

۳- مشخصه دیگر شمولیت فقه در این مرحله است یعنی نظر استیعابی به تمام ابواب فقه انداختن که معمولاً قبل از مرحوم شیخ (رحمه الله) در رساله ها و کتب مدون کل ابواب فقهی وجود نداشت و مرحوم شیخ (رحمه الله) با تالیف کتاب شریف مبسوط در فقه نظر استیعابی به فقه نمودند و این کتاب از شاهکارهای کتب فقهی ما است و خود ایشان هم به آن کتاب افتخار می کند در مقدمه آن آورده است که (فإني لا أزال أسمع معاشر مخالفينا من المتفقهة و المنتسبين إلى علم الفروع يستحقرون فقه أصحابنا الإمامية، و يستنزرونه، و ينسبونهم إلى قلة الفروع و قلة المسائل، و يقولون: إنهم أهل حشو و مناقضة، و إن من ينفى القياس و الاجتهاد لا طريق له إلى كثرة المسائل و لا التفریع على الأصول لأن جل ذلك و جمهوره مأخوذ من هذين الطريقين، و هذا جهل منهم بمذاهبنا و قلة تأمل لأصولنا، و لو نظروا في أخبارنا و فقهنا لعلموا أن جل ما ذكره من المسائل

موجود فی أخبارنا و منصوص علیه تلویحا عن أئمتنا الذین قولهم فی الحجة یجرى مجرى قول النبی صلی الله علیه و آله إما خصوصا أو عموما أو تصریحا أو تلویحا).

(و أما ما كثروا به كتبهم من مسائل الفروع. فلا فرع من ذلك إلا و له مدخل فی أصولنا و مخرج علی مذهبنا لا علی وجه القیاس بل علی طريقة یوجب علما یجب العمل علیها و یسوغ الوصول (المصیر خل) إلیها من البناء علی الأصل، و براءة الذمة و غیر ذلك مع أن أكثر الفروع لها مدخل فیما نص علیه أصحابنا، و إنما كثر عددها عند الفقهاء لترکیبهم المسائل بعضها علی بعض و تعلیقها و التدقیق

فیها حتی أن كثيرا من المسائل الواضحة دق لضرب من الصناعة و إن كانت المسئلة معلومة واضحة و كنت علی قديم الوقت و حدیثه منشوق النفس إلی عمل كتاب یشتمل علی ذلك تتوق نفسی إلیه فیقطعنی عن ذلك القواطع و شغلنی (تشغلنی خ ل) الشواغل، و تضعف نیتی أيضا فیہ قلّة رغبة هذه الطائفة فیہ، و ترك عنايتهم به لأنهم ألقوا الأخبار و ما رووه من صریح الألفاظ حتی أن مسئلة لو غیر لفظها و عبر عن معناها بغير اللفظ المعتاد لهم لعجبوا (تعجبوا خ ل) منها و قصر فهمهم عنها، و كنت عملت علی قديم الوقت كتاب النهاية، و ذكرت جمیع ما رواه أصحابنا فی مصنفاتهم و أصولها من المسائل و فرقوه فی كتبهم، و رتبته ترتیب الفقه و جمعت من النظائر، و رتبت فیہ الكتب علی ما رتبت للعلّة التي بینتها هناك، و لم أتعرض للتفریع علی المسائل و لا لتعقید الأبواب و ترتیب المسائل و تعلیقها و الجمع بین نظائرها بل أوردت جمیع ذلك أو أكثره بالألفاظ المنقولة حتی لا یستوحشوا من ذلك، و عملت بآخره مختصر جمل العقود فی العبادات سلكت فیہ طریق الإیجاز و الاختصار و عقود الأبواب فیما یتعلق بالعبادات، و وعدت فیہ أن أعمل كتابا فی الفروع خاصة یضاف إلی كتاب النهاية، و یجتمع معه یكون كاملا كافیا فی جمیع ما یحتاج إلیه ثم رأیت أن ذلك یكون مبتورا یصعب فهمه علی الناظر فیہ لأن الفرع إنما یفهمه إذا ضبط الأصل معه فعدلت إلی عمل كتاب یشتمل علی عدد جمیع كتب الفقه التي فصلوها الفقهاء و هی نحو من ثلاثین (ثمانین خ ل) كتابا أذكر كل كتاب منه علی غایة ما یمكن تلخیصه من الألفاظ، و اقتصرت علی مجرد الفقه دون الأدعیة و الآداب، و أعقد فیہ الأبواب، و أقسم فیہ المسائل، و أجمع بین النظائر، و أستوفیه غایة الاستیفاء، و أذكر أكثر الفروع التي ذكرها المخالفون، و أقول: ما عندی علی ما یقتضیه مذهبنا و یوجبه أصولنا بعد أن أذكر جمیع المسائل، و إذا كانت المسئلة أو الفرع ظاهرا أقنع

فیه بمجرد الفتیا و إن كانت المسئلة أو الفرع غریبا أو مشکلا أومیء إلى تعلیلها و وجه دلیلها لیكون الناظر فیهها غیر مقلد و لا مبحث، و إذا كانت المسئلة أو الفرع مما فیه أقوال العلماء ذکرتها و بینت عللها و الصحیح منها و الأقوی، و أنبه علی جهة دلیلها لا علی وجه القیاس و إذا شبهت شیئا بشیء فعلی جهة المثل لا علی وجه حمل إحداهما علی الأخری أو علی وجه الحکایة عن المخالفین دون الاعتبار الصحیح، و لا أذكر أسماء المخالفین فی المسئلة لئلا یطول به الكتاب، و قد ذكرت ذلك فی مسائل الخلاف مستوفی، و إن كانت المسئلة لا ترجیح فیهها للأقوال و تكون متكافیه و قفت فیهها و يكون المسئلة من باب التخییر، و هذا الكتاب إذا سهل الله تعالی إتمامه یكون كتابا لا نظیر له لا فی كتب أصحابنا و لا فی كتب المخالفین لأنی إلى الآن ما عرفت لأحد من الفقهاء كتابا واحدا یشتمل علی الأصول و الفروع مستوفی مذهبنا بل كتبهم و إن كانت كثیره فلیس تشتمل علیهما كتاب واحد، و أما أصحابنا فلیس لهم فی هذا المعنی ما یشار إلیه بل لهم مختصرات<sup>[۱]</sup> و بدین ترتیب ایشان فقه شیعه را از آن نقصی را که عامه، علمای شیعه را به آن متهم می کردند - که فقه شما فقه روایت و ناقص است و آن را غیر فنی و حقیر می شمردند - مبرا کرد و فقه تقدیری که فقه فروض و تشقیقات است را وارد فقه کرد و فقه شیعه را تکمیل نمود و همه این ابواب فقه را در کتاب شریف مبسوط ذکر می کند و ایشان در این مقدمه به مشخصات محدود دوره قبل - فقه روایی - به خوبی اشاره می کند.

۴- مشخصه دیگر این دوره همان فقه مقارن است که تطبیق اقوال و استدلالات فقهی با اقوال و استدلالات مذاهب فقهی دیگر و نقد آنها می باشد و در همین راستا مرحوم شیخ (رحمه الله) خلاف را نگاشتند مضافا بر این که در خود مبسوط هم محاکمه و تطبیق با اقوال آن مذاهب و استدلالات آنها را ذکر می کند و به نقد می گذارد و این روش و منهج مقارنه ای تا زمانهای زیادی در فقه باقی بود .

۵ - مشخصه دیگر توجه شیخ طوسی (رحمه الله) به تدوین علوم پیش نیازی است که مقدمه و منطق فقه می باشد، مثلاً اصول فقه یکی از مهم ترین علم پیش نیازی فقه است و روش و منابع و ادله فقه اجتهادی شیعه در آن بیان و منقح می شود که ایشان آن را توسعه و تنقیح کردند و رجال و حدیث نیز از علوم پیش نیازی فقه است که لازم بود به آن توجه شود و به دست ایشان نیز آن ها تنظیم و تنقیح شد و کتب مهم استبصار و تهذیب در جمع احادیث فقهی از مهمات کتب حدیثی شیعه است و از اصول اربعمائه که در دسترس

ایشان بوده، با ملاحظات علمی خود ایشان بر آنها، جمع آوری شده است و کتاب تهذیب شرح مقنعه شیخ مفید (رحمه الله) است که مزین به نکات ایشان است و کتاب استبصار هم برای رفع تعارض میان روایات و بیان علاج ها و کیفیت جمع میان آنها است و در رجال هم دو کتاب فهرست و رجال را تنظیم نمودند که این دو کتاب نیز خلأ مهمی را در علم رجال پر کرده است که اگر توثیق روایات نبودند بسیار مشکل می شد.

---

[۱] المبسوط فی فقه الإمامیة، شیخ طوسی، ج ۱، ص ۱.

**جلسه بیست و یکم: ۲۷/۰۲/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: ادوار شش گانه فقه

**۳ - عصر شکوفایی مجدد و توسعه فقه**

بحث در ادوار فقه شیعه بود، که ما عرض کردیم این ادوار را می توان به شش دور تقسیم کرد و دور اول و دوم گذشت دور اول، دور فقه روائی بود و دور دوم دور شروع فقه استدلالی و تفکیک علم فقه از روایات که عرض شد از زمان شیخ طوسی (رحمه الله) شروع می شود و نقشی را که شیخ الطائفه - شیخ طوسی (رحمه الله) - در ایجاد و تاسیس این دور و تفکیک علم فقه از روایات و روش مند کردن فقه اجتهادی و استدلالی نزد امامیه ایفا کرد و همچنین اصول فقه و تدوین در این ها و همچنین در رجال امتیازاتی که این دور داشت، بیان کردیم و بعد از شیخ طوسی (رحمه الله) یک فتره ای در فقه ما ایجاد شده است که شاید حدود صد سال به طول انجامیده است که یک فتره رکودی در مباحث علمی فقهی است و گفته شده است معمولاً فقها در این فتره تابع شیخ طوسی (رحمه الله) بوده اند و حتی تعبیر از آنها به مقلده و مقلد شیخ طوسی (رحمه الله) هم شده است تا عصر بعدی که عصر شکوفایی مجدد علم فقه و تکامل بیشتر فقه شیعه از عصر و دور سابقش است که ما از آن به دور استقلال و تکامل فقه شیعه یا احیا مجدد فقه شیعه به شکل اوسع و اکمل از دور قبل نام می بریم علت رکود این فتره چه بوده؟ خیلی مورد بحث و توجه قرار نگرفته است ولی می شود از مجموع عواملی که به ذهن می رسد دو عامل خیلی مهم و موثر را در ایجاد این رکود در این مدت صد سال ذکر کرد البته این مسائل تاریخی گرچه تاریخی است و تاریخ علم فقه است ولی بسیار مهم است هم در بیان خود تاریخ علم فقه که امروز در دنیا از آن به تاریخ و فلسفه علم تعبیر می شود و به آن خیلی اهمیت می دهند و درست هم هست و دارای آثار و برکاتی نیز می باشد زیرا اگر تاریخچه مساله فقهی و علمی مشخص شود تحقیق در آن بیشتر و بهتر می شود و هم این مباحث مهم است در تبیین نقش علما و فقها و قبل از آنها ائمه اطهار (علیهم

السلام) در حفظ دین و رسالت عظیم هدایت مردم و تبلیغ و صیانت دین از تحریف و ضایع شدن به دست حاکمان جائز و عالمان سوء که رسالت علما و فقها را مشخص می کند و این بسیار مهم است در فهم این که حالا این همه تحصیل و تدقیق در مسائل فقهی و علوم دینی برای چه اهداف بزرگی است و غفلتی از آن اهداف نشود و لذا این بحث ها گرچه تاریخی است ولی مباحث حساس و خطیری است و همین ها قابل توسعه است و امروز هم اگر این ها درست تبیین شود و شواهدش از تاریخ و سیره ائمه(علیهم السلام) در عصر اول و سیره علما در عصر دوم و مراحل این عصور و نقشی که فقهاء و بزرگان طائفه ایفاء کرده اند و زحماتی که کشیده اند و هزینه هایی که پرداخت کرده اند که برخی شهید و برخی آواره و برخی کتابخانه هایشان را آتش زدند این نقش ها اگر مشخص شود نگارش تاریخ شیعه هم فرق می کند و این نگرش ها که دنبال عامل محرک تاریخ است و نقشی که بزرگان دین انجام داده اند با تاریخ نگاری که حوادث و رخدادها را ثبت می کند فرق می کند این ها تحلیل تاریخ است که بسیار مهم است و این ها عوامل تاریخ ساز را مشخص می کند و نقش و رسالت انبیا و ائمه اطهار(علیهم السلام) و علما و روحانیون را در حرکت تاریخ تبیین می کند و تا این رسالت مشخص نشود چه طور می توانیم راه انبیا و ائمه اطهار(علیهم السلام) را دنبال کنیم بنابراین این بحث ها هم از این نظر خیلی مهم است و هم مورد توجه امروز اهل فکر و نخبگان جامعه چه حوزه ها و چه در دانشگاه ها است و برای خود رشته علمی خاصی دارد و این بحث ها بحث های جدیدی است علی رغم این که صبغه تاریخی دارد و اگر خوب تبیین شود و شواهدش بیرون کشیده شود و ارائه شود مطالب نو و جدیدی است که مورد پسند همه دنیا قرار خواهد گرفت و حرف های نو و جدیدی است که هم در حوزه و هم در دانشگاه به آنها نیازمند هستیم .

عرض شد که می توان دو عامل را برای رکود بعد از شیخ طوسی(رحمه الله) ذکر کرد یکی عظمت و نبوغ و تفوق زیاد شیخ طوسی(رحمه الله) و اشراف و اطلاع و دسترسی کاملی که به اصول و منابع و اصول و علمای مختلف و کتب مذاهب دیگر و رشته های مختلف داشت که یک عمق و دقت و عظمت در نوشته جات ایشان و به خصوص در نوشته های فقهی مخصوصاً در کتاب مبسوط ایشان ایجاد کرد که فاصله ایشان با دیگران زیاد

شد و اعتقاد شاگردانشان به ایشان شدید گشت و این ها به طور قهری باعث می شود که تامدتی کسی جرات نکند برخلاف

نظر ایشان فتوایی و نظری بدهد و تقریباً به استدلال های او قانع می شدند و این یک عاملی بود که اگر این فاصله علمی کم بود نقادی ممکن می گشت ولی چون فاصله زیاد بود این باعث می شود شاگردان و علمای موجود نسبت به فرمایشات ایشان حالت خضوع علمی و اعتقادی داشته باشند و سبب رکود و عدم تکامل و حرکت علمی می شود و شاید همین حالت تا اندازه ای در ادوار بعد هم نسبت به مرحوم وحید بهبهانی (رحمه الله) ایجاد شده باشد که گفته اند تا مدتی شاگردان ایشان حرف های ایشان را دنبال و اثبات می کردند و ایشان هم به جهت امتیاز و تفوق علمی که داشت در شاگردانش این حالت را تا حدی ایجاد کرده بود و این یک عامل علمی و قهری و طبیعی است که وقتی فاصله یک عالم با دیگران و شاگردانش در مقطعی زیاد باشد تا مدت ها دیگران سر سفره علمی او می نشینند.

عامل دوم که در این رکود نقش داشته است همان جریانی است که برای ایشان واقع شده و جنایتی است که در بغداد در محله کرخ رخ داد که کرسی درس ایشان را به هم زدند و کتابخانه ایشان و شیعه را آتش زدند و ایشان مجبور شد از کرخ به نجف کوچ کند و در آنجا از صفر شروع کرده و اقدام به تاسیس حوزه ای نماید که حدود دوازده سیزده سال مابقی عمر شریفش بود و مجدداً حوزه فقهی و دینی شیعه را در نجف تاسیس کردند قهراً این تاسیس و بنیان گذاری جدید یک حوزه از نقطه صفر فرق می کند با حوزه ای که از قبل بوده و علمای مختلف و اقران دیگر در آن رشد کرده و ادامه داده اند مخصوصاً اینکه حوزه ای که ایشان در بغداد داشت حوزه مشترک با مذاهب دیگر بود و بحث فقه و کلام و دیگر علوم اسلامی در آن مختلط بود و حوزه فقهی خاص شیعه و مستقل از مذاهب دیگر نبود و ایشان این را در نجف پایه ریزی کردند که از برکات آن ظلم و جنایت تاسیس این حوزه خاص فقهی شیعی بود و فقها و علمای زیادی در این حوزه به دست ایشان تربیت شدند و پسر خودش هم راه ایشان را ادامه داد و حوزه ای که تازه تاسیس شده و علمایی که به دست یک نفر تربیت شده تا بیایند رشد کنند و ببالند و سطح علمی آنها رشد کند زمان می برد و این عامل هم در رکود این صد سال نقش داشت و کم کم این ها رشد کردند و علما حله که در نجف شاگرد ایشان بودند به



حله برگشتند و کم کم آن رکود از بین رفت و با تولیدات علمی و فقهی جدید این حوزه بعد از مدتی - که زمان می خواست حدود صد سال طول کشید - رشد کرد.

شاید اولین کسی که توجه به نقادّی بحث های مرحوم شیخ (رحمه الله) کرده است مرحوم ابن ادريس حلی (رحمه الله) است (ق - ۵۹۸ هـ) که ایشان در کتاب سرائر شروع به نقادی از برخی مباحث و نظریات علمی مرحوم شیخ (رحمه الله) می کند و حالت جمود و رکود را می شکند و ایشان از علمای حله است و لذا آن حالت و رشد به تدریج به حوزه بر می گردد و باز حالت شکوفائی به علم فقه بر می گردد و عرض کردیم که این زمان، حدود یک قرن و اندی بعد از مرحوم شیخ (رحمه الله) به طول انجامید.

دور سوم را دور استعلا و تکامل علم فقه می دانیم و شخص شاخص و یا مؤسس این دور را مرحوم محقق حلی (رحمه الله) نجم الدین جعفر بن حسن حلی قرار دادیم که وفاتش در اواخر قرن هفتم است (۶۷۶) می باشد است و از اوائل قرن هفتم و نیمه های آن این دور شروع می شود و شاید تا اواخر قرن دهم هم ادامه پیدا کند که زمان شهید ثانی (رحمه الله) است که در سال ۹۶۶ شهید شده است که این مقطع را می توان یک دور فقهی حساب کرد زیرا که عناصر یک دور از تکامل و تحول فقهی بودن در آن روشن است مانند زنده شدن و شکوفا شدن مجدد بحث های استدلالی و نقادی ها و نوآوری های علمی و فقهی و خروج از حالت رکود و تقلید مرحوم شیخ (رحمه الله) و توسعه دادن به مسائل فقهی و اصولی و تدوین کتاب های مهم در فقه و اصول و علوم پیشنیازی دیگر مثل علم درایه و پیداشدن اصطلاحات فقهی جدید و یا قواعد جدیدی که خاص فقه شیعه است که اینها خیلی نکات مهمی است که بعد ما این نکات را جمع بندی خواهیم کرد و همه در این دوره شروع شده است که این دوره از قرن هفتم تا دهم را یک مقطع علمی پر تحول با حرکت و با نوآوری نسبت به دوره های قبلی قرار می دهد .

انسان وقتی کتاب های تدوین شده در این دوره را نگاه می کند می بیند با کتاب های زمان مرحوم شیخ (رحمه الله) و بعد از او مثل کتاب های ابن برّاج و دیگران که تابع مرحوم شیخ (رحمه الله) بوده اند و کمتر اختلافی با مرحوم شیخ (رحمه الله) داشتند، فرق می کند و در این دور، هم اختلافات زیاد می شود و هم حرف

های جدید مطرح می شود و هم در مقایسه با دوره قبل روش و شیوه مباحث استدلالی رشد، عمق، توسعه و کمال بیشتری پیدا می کند و لذا می توان این مقطع را یک دور دانست - دور استقلال و تکامل و شکوفائی مجدد - و مرحوم علامه حلی (رحمه الله) هم از شخصیت های بارز این دوره است و نبوغ و کثرت تالیفات ایشان به حدی بود که باعث شد لقب علامه را به ایشان بدهند که به حق هم به جاست و ایشان شاگرد محقق حلی (رحمه الله) و تربیت شده ایشان بود و پسرش فخر المحققین (رحمه الله) نیز از ارکان این دوره است و این القاب هم نشان می دهد که این ها امتیازات علمی جدیدی را در کرسی های درس و یا تالیفات و مدونات و کتاب های فقهی و اصولی خود آورده اند که چنین القابی را به خود اختصاص داده اند و مرحوم شهید اول (رحمه الله) که معاصر فخر المحققین بود و یکی دو سال هم شاگردی ایشان را می کرده و هم از ایشان اجازه گرفته و هم چون در نبوغ و استعداد و اطلاعات فوق العاده بوده فخر المحققین هم از ایشان اجازه گرفته و هر دو به هم اجازه داده اند و فخر در اجازه اش از او تجلیل بسیار می کند و می گوید با این که پیش من درس خوانده من هم از او استفاده ها کرده ام از اقطاب این دوره هستند و علمای دیگر بعد از شهید اول (رحمه الله) فاضل مقداد، جمال الدین مقداد بن عبدالله سیوری، ابن فهد حلی (رحمه الله) و شهید ثانی (رحمه الله) و محقق کرکی (رحمه الله) بوده و همگی را می توان ضمن اعلام و فقهای این دوره دانست که نقش فوق العاده ای محقق کرکی (رحمه الله) این انسان بزرگ در دوران صفویه در ایران بر کسی پوشیده نیست و تشیع ملت ایران و آن رشد و بالندگی حوزه های علمی اصفهان و تبریز و خراسان و غیره از برکات زحمات این فقیه نامدار شیعی است که بعد از ایشان دوره چهارم شروع می شود که دور دو حرکت افراطی و تفریطی در فقه است که قبلاً اشاره شد و بعداً به تفصیل وارد آن می شویم.

شروع روشن این دوره تکامل علم فقه و خروج از حالت رکود از زمان محقق حلی (رحمه الله) صاحب شرائع است و خود کتاب شرائع ایشان یکی از شواهد امتیاز این دور و عصر است که جایگزین همه متون سابق گشت و بعد از صاحب شرائع (رحمه الله) اکثر کتب و شروح فقهی بر این کتاب قرار گرفت و شاید شرائع متن شصت یا هفتاد شرح مهم فقهی، واقع شده باشد و تا امروز هم هنوز هم شرائع یک متن فاخر علمی است که نسبت

به دیگر کتب فقهی امتیاز دارد و هر کس از فقهایی که می خواست در فقه متنی بنویسد کتب محقق و یا کتب علامه را به عنوان متن انتخاب می کرد.

این دور سوم هم مشخصاتی دارد که مشخصات علمی و فقهی خوبی است که باید به آن توجه شود.

۱- اولین مشخصه این دور این است که عرض شد مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) در اواخر عمرش فقه شیعه را تعلیم می داد و خواص را تربیت می کرد و کاری به مذاهب دیگر نداشت که این صبغه استقلالی فقه شیعه در این دوره روشن تر شد و فقه شیعه استقلال خودش را حتی در ذکر اقوال و استدلالات است از مذاهب دیگر پیدا کرد سابقاً حتی در کتاب های خود شیخ طوسی (رحمه الله) و سید مرتضی (رحمه الله) اقوال اهل سنت مطرح بود و اصلاً مراد از فقها در کتاب سید مرتضی (رحمه الله) علمای مذاهب دیگر است ولی در این دوره فقها وقتی می گویند فقها، یعنی فقههای شیعه و اقوال و روش مختص فقه شیعه نه اقوال مذاهب دیگر و توجهی به اقوال آنها نمی شود و محاکات مذاهب دیگر در این دوره در کار نیست و هم مضمون فقه شیعه و هم روش استدلال و هم اصول فقهی و قواعدی که به آن استدلال می شود کما و کیفاً و محتوا و مضموناً مستقل می گردد و این استقلال فقه شیعه از اصطلاحات و تعبیرات و آراء و اقوال مذاهب دیگر در این دوره شکوفا می شود و شکل می گیرد یعنی فقه شیعه فقه مستقل و متکی به خودش می شود و هیچگونه تکیه گری به اقوال و روش استدلال مذاهب دیگر ندارد.

البته فقههای این دور ولو بعضی هاشان بحث فقه مقارن را هم حفظ کردند ولی آن را رشته جدائی در نظر گرفتند چرا که سابقاً فقه شیعه با آراء و انظار دیگران مخلوط بود و یک نوع مزج و خلط بین فقه عامه و خاصه بود که این نقیصه را اصلاح و جدا کردند و برای فقه مقارن هم کتب جدائی نوشتند و آن هم یک رشته فقهی مهم شد و بلکه آن را توسعه هم دادند پس امتیاز اول همین حالت اعتماد فقه به خود است که فقه شیعه در ماده، صورت و محتوا و شکل هر دو توأماً پیدا کرده بود و حتی در اصطلاحات و تعبیرات، روشن گشت و یک استقلالیت مطلق و کاملی برای فقه شیعه و یک اکتفا و غنای ذاتی برایش ایجاد شد و این یک امتیاز بسیار مهم است که در این دوره مشهود است.

۲ - امتیاز دوم استقلال اصول فقه است یعنی همان کار در اصول هم شد و نه فقط کتب فقهی این گونه شد بلکه کتاب های اصول فقه هم مستقل از کتب مذاهب دیگر تدوین شد و قواعد اصولی جدیدی اضافه گشت و ابواب دیگری اضافه شد که متخذ از روایات و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) بود و صبغه شرعی بیشتری پیدا کرد و تنها بحثهای ادبی و کلامی یا عقلی نبود که در اصول عامه بود و بحث ها و قواعد اصولی دیگری که از روایات استفاده می شد، اضافه شد مثل اصول عملیه جدید و این هم پا به پای استقلال فقهی پیش رفت و مرحوم محقق (رحمه الله) در اصول کتاب معارج را نوشت و مرحوم علامه (رحمه الله) نهاییه الاصول را نگاشت و بعد از آنها کتاب های دیگر نوشته شد و وقتی این کتاب ها هم با کتاب های قبلی مقایسه می شود مشاهده می گردد که استقلال و توجه بیشتری به اصول شیعه شده است.

۳ - نکته سوم تدوین علم درایه و حدیث به عنوان یک علم بود؛ کتب احادیث را مرحوم شیخ (رحمه الله) داشت - مثل تهذیب و استبصار - ولیکن علم درایه شیعه در این عصر تاسیس شد و بحث های رجالی و حدیثی صبغه علمی و فنی دیگری به خود گرفت و تقسیم بندی های جدیدی در حدیث ایجاد شده بود که علم درایه شیعه را ایجاد کردند و تقسیم چهارگانه حدیث به صحیح، حسن، موثق و ضعیف از ابتکارات این دوره است و در آن بحث هایی می شود که معیار حجیت چیست؟ ثقه بودن یا امامی بودن و یا عادل بودن و ثقه بودن است هر چند غیر امامی هم باشد و این ها باعث شد که علم درایه هم تدوین شود .

۴ - نکته چهارم این که در کتب رجال هم مجامع رجالی جدیدی تنظیم شد که این نکته چهارم است و در طبقات رجال طبقه بندی شد حالات رجال و مشترکات رجال و قواعد عامه رجالی که در رجال شیخ طوسی (رحمه الله) نبود و بیشتر ناظر به اشخاص بود که از امام (علیه السلام) روایت کرده اند یا نکرده اند ولی این جا بحث هایی که مورد نیاز مجتهد در اعتماد به یک خبر است توجه شد و مشترکات یعنی کسانی که اسامیشان مشترک است بحث شد که مراد از این چیست و ظهور در کدام دارد و با چه قرینه ای و نکته ای مخصوصا اگر مشترک بین ثقه و غیر ثقه ای بود ولذا بحث های رجالی هم از آن حالت مجرد و ساده بیرون آمد و وارد بحث های علمی تر و دقیق تر در فقه شد و قواعد رجالی رفع خیلی از خطاها و التباس ها در این

عصر به وسیله علمایی مثل علامه ابن داود و دیگران که بعد آمدند و حرکت علمی این بزرگان را در بحث رجال دنبال کردند تدوین شد و این هم از امتیازات این عصر است.

۵ - امتیاز پنجم ترتیب و تقسیم بندی مباحث علم فقه بود که تقسیم مستقلى را صاحب شرائع برای علم فقه کرد که قبلا در بحث تقسیم بندی علم فقه دیدیم و تقسیمات قبل از ایشان جامع و کامل نبود و نکاتی که قبل از ایشان مبنای تقسیم قرار داده بودند نکات قابل قبول نبود و یا مربوط به علم فقه نبود و نکات کلامی و غیر مربوط مثل منافع در دنیا و آخرت بود که دیدیم اولین تقسیم بندی که کل مباحث فقه را یک تقسیم بندی جامعی می کند و سعی می کند همه جهات را در برگیرد و از محتوای علم فقه خارج نشود و مسائل کلام و آخرت و دنیا را نیاورد و ضمناً تقسیم هم حاصر و مستوعب باشد و همه مسائل را در بر گیرد به دست توانمند محقق حلی (رحمه الله) صورت گرفته است و این تقسیم تا امروز تقسیم اصلی و رائج کتب فقهی ماست - عبادات، ایقاعات، عقود و احکام - گرچه بعداً علما آمدند و برای این تقسیم مبنای حصر عقلی درست کردند و به نفی و اثبات برگردانند و شاید مد نظر محقق (رحمه الله) هم بوده است و شهید (رحمه الله) این کار را کرد و اشکالاتی هم داشت که گفته شد ولیکن بهترین تقسیم همین تقسیم بود و امتیازاتی داشت که تا کنون این تقسیم باقی مانده و مبنای تقسیم مباحث در کتب فقهی همین است و این مشخصه هم یکی از امتیازات مهم این دوره است.

**جلسه بیست و دوم: ۲۸/۰۲/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: دور سوم از ادوار فقه

بحث در دور سوم از ادوار فقه بود چند امتیاز یا مشخصه برای این دوره ذکر شد و در ادامه به چند مورد دیگر نیز اشاره می کنیم .

۶ - امتیاز دیگر خالص کردن متون فقهی از استدلالات غریب است که شکل و یا قاعده متخذ از فقه عامه است و تکیه کردن بر روایات و قواعد مستنبط از کلام اهل بیت (علیهم السلام) می باشد و همین تهذیب، خلوص و اتقان سبب شد که معمولاً کتب مرحوم محقق (رحمه الله) و علامه (رحمه الله) مدار شروح، تعلیق، استدلال و بسط فقهی توسط فقهای بعد قرار گیرد نه کتب شیخ طوسی (رحمه الله) که قبل از این عصر متن کتب استدلالی دیگران قرار می گرفت و شرح و تعلیق بر آن زده می شد لهذا متن شروح فقهی و تعلیقات فقها، شرائع و همچنین کتب علامه - ارشاد، تبصره و غیره - قرار می گرفت چون استقلال و استحکام فقه شیعی در این کتاب ها مشخص شده بوده و گفته می شود که قریب صد شرح بر کتاب شرایع موجود است .

۷ - امتیاز دیگر تدوین فقه القواعد یا قواعد فقهی است که در این دور علما توجه خود را معطوف به این نکته کردند که برخی از مسائل فقهی حالت قاعده کلی دارد که برکات، آثار و نفع علمی آنها عام است و در تفریعات و مسائل زیادی قابل استناد است ولذا کتبی در خصوص فقه القواعد و قواعد فقهی نوشتند و تفریعات آن قواعد را بیان کردند مثلاً مرحوم شهید (رحمه الله) اول کتاب (القواعد و الفوائد) و ابن فهد حلی (رحمه الله) (نضد القوائد الفقهیه) و شهید ثانی (رحمه الله) (فوائد القواعد) تدوین کردند که در این کتابها به تدریج قواعد فقهیه از مسائل فقهی تفریعی و جزئی جدا شده و به عنوان یک قاعده کلی و فقه القواعد مطرح شد که امتیاز بسیار خوبی است.

۸ - امتیاز یا مشخصه دیگر مهندسی مسائل فقهی و جهت دادن به هر باب و هر مسئله است و تفکیک جهات بحث در ابواب فقهی مخصوصا در باب معاملات، عقود و ایقاعات می باشد و همچنین در داخل بحث از عقود تقسیم بندی هایی جدیدی برای عقود خاص ذکر شده است که این تقسیم بندی ها نوعی مهندسی فقهی است که در این دوره در مباحث و استدلالات و کتب فقهی ما روشن و شفاف شده است و علم فقه از حالت تابع مسائل و ذکر احکام در آمده و به شکل یک علم فنی و صناعی و متقن تبدیل شده است که زیر بنا و رو بنا داشته و اسکلت بندی فقهی و علمی دارد و نشان می دهد که در این دوره توسط علما در فقه زحمات علمی فراوانی کشیده شده است و این نکته بسیار مهمی است و از امتیازات این دوره محسوب می شود .

۹ - امتیاز دیگر این است که نسبت به فقه المقارن و آراء علمای مذاهب دیگر هم در این دوره توجه شده است ولی همان گونه که عرض شد به عنوان یک رشته خاص فقهی از مباحث فقه اجتهادی شیعی جدا شده است و در رابطه با تطبیق و مقارنه میان مذاهب و محاکمه میان آنها تدوین گردیده است و به عنوان رشته خاصی از فقه تدوین گشته است و علاوه بر این که در این دوره نسبت به فقه مقارن هم دو نوع توسعه داده شده یکی تدوین فقه المقارن با مذاهب فقهی دیگر است مثل تذکره و منتهی المطلب علامه که بسیار سنگین و علمی است و یا معتبر مرحوم محقق (رحمه الله) که اینها توسعه عظیمی در فقه المقارن ایجاد کرده است و توسعه دیگر در این دوره کاری است که مرحوم علامه (رحمه الله) انجام داده است با تدوین کتاب (مختلف الشیعه فی احکام الشریعه) که نوعی فقه المقارن درون فقه شیعه است و اختلافات فقها و استدلالات مختلف فقهای خود شیعه را مطرح کرده و بررسی نموده و محاکمه می کند .

۱۰ - امتیاز دیگر : تدوین فقه الدوله و الحکومه طبق مذهب اهل بیت (علیهم السلام) است که توجه به نظریه فقهی امامت و عدم مشروعیت حکومت بدون امام معصوم (علیه السلام) و یا نیابت از او و نظر به نیابت عامه فقها از امام معصوم (علیه السلام) و ولایت فقیه و آنچه مربوط به حاکمیت می شود، می باشد این مسئله هم در این دوره شروع شده است البته در مقنعه شیخ مفید (رحمه الله) در دوره های قبل نوعی نگاه به احکام حکومتی وجود دارد ولی با تعبیرات مذاهب عامه مثل الحاکم و السلطان که در این دوره دیگر آن تعبیرات موجود نیست

و توجه داده اند به این مطلب که اینها سلاطین جائر و نامشروع هستند و این نوع احکام و مسائلی که مربوط می شود به کلان جامعه و ولایت، مشروعیت از طرف امام معصوم (علیه السلام) و یا نائب او می خواهد که در این دوره به تدریج توسط فقها مشخص شده است که در عصر غیبت بر عهده فقهاست زیرا که طبق روایات به آنها تفویض شده ولذا در این عصر می بینیم که تعبیرات عوض شده است و روح و محتوای نظریه ولایت فقیه در کلمات فقهای این دوره بیشتر مشهود است مخصوصا در تعبیرات و کتابهای شهید اول (رحمه الله) به خوبی دیده می شود و از خود ایشان تقاضا و مطالبه شده بود که در خراسان حکومت را بر طبق فقه شیعه اداره کنند و فقه حکومتی شیعه را پایه ریزی نمایند و به آن عمل کند که ایشان در پاسخ حاکم خراسان لمعه را تالیف کرده و برای وی فرستاده است .

در این دوره نه تنها تئوری و نظریه فقهی ولایت فقهی و حاکم شرع بودن آنها و مباحث فقهی حکومت مشخص شده است که به این هم اکتفا نشده است شکل عملی و اجرائی آن هم به تدریج توسط فقها شکل گرفته است و در همین دوره رواج پیدا کرده است از شهید اول (رحمه الله) معروف است که ایشان وکلایی را به اطراف می فرستاده و نصب می کرده است و با بعضی از اهل بدع در میان شیعیان جنگیده و فرماندهی جنگ را بر عهده گرفته است و دستورات حکومتی و جهادی صادر می کرده است این موارد از امور حکومتی است و معتقد بوده که متولی آن باید یک فقیه باشد و در حقیقت شهید اول (رحمه الله) مبنای این سیستم مرجعیت فقهای شیعه را که به حکومت اسلامی منتهی می شود پایه ریزی کرده است و علت شهادت ایشان نیز همین مسأله بوده است که سعایت او را نزد سلطان جائر می کردند و ایشان سیستم مرجعیت فقهای شیعه را بنیان گذاری کرده است و تعبیرات عجیبی در این بحث دارند که مناسب است آقایان مراجعه کنند و ببینند و این روند سپری می شود تا زمان محقق کرکی (رحمه الله) که از اعلام متأخر این دوره است و ایشان، هم بُعد فرهنگ و فقه حکومتی شیعی را توسعه دادند و هم آن را در حد اعلائی اجرا کرده و به اقتدار رساندن و آن را در عمل و پیاده نمودند زیرا که با روی کار آمدن سلسله صفویه در ایران و استقلال آن از حکومت عثمانیها توأم شد که سبب شد محقق کرکی با تمام وجود وارد گود شود و همه علما و فقهای شیعه را در این رابطه به کار بگیرد و حتی اجازه معروف را به شاه طهماسب بدهد تا مشروعیت حکومت شیعی ثابت گردد و در این زمینه یک



تحول عظیم را در فرهنگ اسلامی و تاریخ اسلام ایجاد کرده است و نه تنها حوزه های بزرگی را برای مذاهب تشیع احیا کرد و نه تنها فقه حکومتی را احیاء نمود بلکه ملت بزرگ ایران در آن روز به تدریج شیعه شدند که حادثه بزرگی در تاریخ اسلام است و حتی برخی از شیعه های آن زمان در ایران غیر از شیعیان اثنی عشری بودند - مثلاً زیدی و یا اسماعیلی بودند - که با وسعت دید این فقیه بزرگوار و یارانش ملت بزرگی را شیعه اثنی عشری نمودند.

مرحوم محقق کرکی (رحمه الله) و فقهای شاگردان و اتباعش نقش عظیمی را در تاریخ ایفا کردند و این مبنا را ادامه دادند و خصلت های شخصی، علمی، عملی و سیاسی ایشان خیلی بالاست حاصل این که از امتیازات این دوره آن است که فقه الحکومه را از فقه سلطان به نظریه فقهی نیابت از امام معصوم (علیه السلام) و ولایت فقیه فقها تبدیل کردند هم از لحاظ تئوری و نظریه پخته شد و روح بحث ولایت فقیه مشخص شد و هم مرجعیت فقها در عمل ایجاد شد که آثار بزرگی را در تاریخ اسلام ایجاد کرد و همین بحث منجر شد به بقای مذهب اهل بیت (علیهم السلام) و احیای اجتماعی و کلان آن، همچنان که منشأ نهضت فرهنگی و تحول عظیم برای حوزه های شیعه گردید که در حوزه عظیم اصفهان و مشهد و قزوین شکل گرفت و نقش بزرگی در تدوین و تالیف و توسعه معارف اسلامی داشت که عصر محمدون ثلاثه متأخر همین عصر است البته سلاطین صفوی چون که عرق دینی و مذهبی داشتند در حد تدینشان مناصب قضائی و حکومتی را به علما واگذار می کردند و علما را محترم می شمردند و حکومت شیعی را در مقابل عثمانی ها تأسیس نمودند و در این دوره کتابهای زیادی تالیف شد و در این عصر، مجلسیین (رحمه الله) و شیخ بهایی (رحمه الله) و مرحوم فیض (رحمه الله) و صاحب وسائل (رحمه الله) و صدها علمای بزرگ دیگر تربیت شده و بروز کردند که تلاش هایی زیادی در تجمیع روایات و دسته بندی آنها و تالیف کتاب فقهی و کلامی و فلسفی و غیره داشتند و یک نهضت علمی وسیعی در همه رشته های علوم دینی برپا شد که با رجوع به تاریخ این دوره عظمت این دوره مشخص می شود و آثار و برکاتی که ایجاد کرده است نمایان می گردد و همین امر هم سبب تحریک و حسادت بیشتر عثمانی ها و مزدورانشان شد و در همین دوران تکفیر شیعه و تکفیری ها ایجاد شدند و در هرجا و سرزمینی که فقهای شیعه و مردم شیعه در آنجا بودند و دست به احیای فقه شیعه می زدند حکومت جائر عثمانی و

ممالیک و ایوبی ها حساس می شدند و ظلم و ستم ها بر شیعه روا می داشتند و آنها را شهید می کردند و یا شیعیان مجبور به فرار و هجرت می شدند و در زمان حکومت صفوی چون حکومت شیعی بود با این حکومت جنگ ها راه انداختند ولیکن نتوانستند از وسعت و رشد آن جلوگیری کنند ولذا دست به ظلم و تبعید علما و فقهای شیعه در مناطق تحت سیطره خود زدند خصوصا جبل عاملی ها و بحث تکفیر در این دوره علیه شیعه شروع شده است سلطان عثمانی از فقهایشان خواسته که به کفر و رافضی بودن شیعه حکم بدهند این رویکرد عین وضع امروز در جهان استکبار و وهابیت و القاعده است و این غلط ها و فتنه گریها از همان زمان سابقه دارد و همه این شیطنت ها در تاریخ نمونه دارد

یکی از کارهای جاهلان و دشمنان، تکفیر است که آن وقت هم بوده است و فتاوایی که در این زمینه صادر کردند حکومت های جائر عثمانی یا ایوبی و یا ممالیک در مصر و در سوریه و بر طبق آن فتواها علما و شیعیان را کشتند و ظلمهای عجیبی را انجام دادند ولیکن فقهای بزرگ شیعی با همه آن فتنه گری ها و ظلم ها مقاومت کرده و مبارزه کردند و عظمت مذهب اهل بیت (علیهم السلام) و مکتب فقهی آنان را هم در تئوری و هم در عمل احیاء کرده و تحول عظیمی را در تاریخ اسلام رقم زدند که ما امروز بر سر مائده آنان قرار داریم و باید قدر آن را بدانیم.

بنابراین از امتیازات مهم این عصر توجه به فقه الدوله بوده است که طبق اصول مذهب شیعه، هم تنقیح شد و هم اجرا و مذهب شیعی به عنوان یک تمدن اسلامی شیعی شکل گرفت و از حد یک فقه و مذهب محدود بیرون رفت و این تحول بزرگ در عصر صفوی ایجاد شد و این مهمترین مشخصه این دوره سوم است .

البته این دور با همه عظمتش یک آفتی نیز در بر داشت که آن آفت منشا تحقق دور چهارم شد که دور افراط و تفریط است که بحث آینده است .



**جلسه بیست و سوم: ۲۹/۰۲/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: دور سوم از ادوار فقهی

بحث در ادوار فقهی بود و دور سوم - که دور شکوفایی مجدد علم فقه استدلالی بود - گذشت که بیان شد دور بسیار با عظمتی بود و از زمان محقق حلی (رحمه الله) صاحب شرایع آغاز شد و تا زمان محقق کرکی (رحمه الله) این دور رشد و توسعه و شکوفایی بیشتر پیدا کرد و از دور محقق کرکی (رحمه الله) با روی کار آمدن حکومت صفویه این دور عظمت خاصی پیدا کرد نه تنها فقه الدوله و مسئله ولایت فقهها و نظریه نیابت عامه از طرف ائمه (علیهم السلام) شکل گرفت بلکه از نظر تطبیقی و عملی هم احیا شد به آن نحوی که عرض شد و برکات بسیار زیادی در این دور حاصل شد این احیا عملی فرهنگی فقه شیعه در این دوره - انتشار حوزه ها و کرسیهای تدریس و تحقیق - زمینه ساز دو حرکت شد و به تدریج در میان فقههای شیعه و حوزه های علمی فقهی شیعه وارد شد که منشأ دور چهارم می باشد.

در اواخر دوره گذشته دو جریان افراطی و تفریطی به تدریج شکل گرفت (۱) مکتب و جریان عقل گرایی در مسائل فقهی و اصولی و تمسک به استدلال فلسفی و عقلی است که از شخصیت های بارز این نوع تفکر فقهی محقق اردبیلی (رحمه الله) بود که در قرن دهم - ۹۹۳ ه. ق - می زیسته است در اثر این دقت ها و نبوغ های علمی و یا شاید اطلاعات فلسفی که قبل از ورود به فقه داشته اند در مسائل فقهی این جریان فکری را ایجاد کردند و صبغه عقلی و فلسفی هم در اصول فقه اعمال شد و هم در خود فقه و توأم شد با تشدید در قبول اسانید روایت و این نگاه در شاگردان ایشان مانند صاحب معالم (رحمه الله) و صاحب مدارک (رحمه الله) خیلی روشن است که مبنایشان اعتماد بر مسائل عقلی در اصول فقه است و به تدریج در خود فقه از مسائل عقلی هم استفاده شده است که علاوه بر تشکیکی که این بزرگواران در اسانید روایات کتب اربعه کردند، عدالت و امامی بودن تک تک اشخاص واقع در اسانید روایات را زیرا سؤال بردند به این که لازم است آن موارد ثابت شود تا آن روایات حجت گردد با این دیدگاه که در اثبات آن وجود بینه شرعی و دو شاهد عادل لازم است تا

امامی بودن و عادل بودن روای واقع در سند ثابت شود که این مذاقه، بررسی و پذیرش اسناد روایات را مشکل می کرد و یک جریان فقهی ایجاد کرد و در اصول به مطرح شدن دلیل انسداد باب علم و علمی و حجیت مطلق ظن که در زمان صاحب معالم توسط وی مطرح شد، منتهی گشت و ایشان به این مسلک تمایل پیدا کردند و همچنین آن تشکیک در سند روایات سبب می شود که نتوان به آنها زیاد اعتماد کرد و به وفور، تکیه بر اجماعات در این دوره توسط این جریان دیده می شود و همچنین در کلمات این بزرگواران استدلال به اطلاقات آیات و اخذ به آنها زیاد دیده می شود تا جایی که محقق اردبیلی (رحمه الله) کتاب زبد البیان را برای استفاده احکام فقهی از آیات شریفه تدوین می کند که در حقیقت (آیات الاحکام) است و چون به جهت تشددهای سندی، روایات مفسر و یا مقید و مخصص هم بعضاً ثابت نمی شود این ظهورات حجت می شود.

ما این روش را نوعی افراط گری عقل محسوب می کنیم که موجب افراط در اصول فقه شیعه است شبیه آنچه که مرحوم آخوند (رحمه الله) در کفایه بعضاً به قواعد عقلی و فلسفی مثل قاعده الواحد تمسک کرده است و مورد انتقاد قرار گرفته است و همچنین آن تشدید و تشکیک در اسانید روایت منجر به مطرح شدن انسداد باب علم و علمی و حجیت مطلق ظن گردیده است و این جریان فکری عقلی و فلسفی اصولی یکی از عوامل تحقق افراط گری بعدی که عکس العمل آن است یعنی مذهب اخباریون گردید و مهم ترین شاخصه های این جریان به قرار زیر است:

۱ - توسعه مباحث فلسفی و عقلی در مباحث اصولی که هم استدلالات فلسفی زیاد شد و در مقدمه معالم و کتاب وافیه فاضل تونی (رحمه الله) و دیگران به قواعد فلسفی و عقلی زیاد تمسک می کند و هم سعی شده است که در فقه به این قواعد و ادله اصولی بیشتر استناد شود .

۲ - محدود کردن دائره حجیت اخبار که وجود دو شاهد عادل و بینة را در اثبات امامی بودن و عادل بودن تک افراد موجود در سند و طریق هر روایتی لازم می دانستند .

۳ - مشخصه دیگر نقادیهای عقلی و اصولی که بر برخی از فتاوای علمای گذشته در این جریان انجام گرفت که محقق اردبیلی (رحمه الله) در مجمع الفائده و البرهان این نقادیها را ذکر می کند .

۴ - مطرح کردن بحث انسداد و باب علم و علمی برای قبول حجیت مطلق ظن همانگونه که در اصول فقه عامه انجام گرفت .

۵ - توسعه در تمسک به اجماعات و جایگزینی آن به جای روایاتی که اسانیدش مورد تشکیک قرار می گرفت و همچنین توسعه در تمسک به اطلاقات کتاب به طور مستقل از روایات در مواردی که اسناد روایات موارد قبول واقع نمی شد که خود همین هم - تمسک به اجماعات و اطلاقات آیات - زمینه اشکالات اخباریون را ایجاد کرد و در ابتدا این حرکت افراطی از نظر تاریخی شکل گرفت و یکی از عوامل حرکت افراطی عکسی شد که همان حرکت اخباری گری در تاریخ فقه شیعه است .

۲) مکتب و جریان اخباریون که بیش از حرکت اول رشد کرد و اتباع و انصار پیدا کرد و سبب ایجاد شکافی بین فقها در حوزه های علمی شد البته حرکت اخباری که حرکت افراطی دوم بود عوامل مختلفی داشت که به طور روشن از زمان محمد امین استرآبادی (رحمه الله) متوفای سال ۱۰۳۳ هجری شروع شده است و با توجه به این که محقق اردبیلی (رحمه الله) متوفای ۹۹۳ می باشد حدود ۴۰ سال قبل از استرآبادی از دنیا رفته است و ایشان یکی از شدیدترین علمای اخباری است که با لحن تندی به اصولیون می تازد .

از نظر اجتماعی عوامل مختلفی سبب بروز پیدایش حرکت اخباریگری شد خود انتشار فقه شیعه و به بر پایی حکومت شیعه صفوی و احیای فرهنگ شیعه و رشد و تکثر حوزه های علمی و فقیهان و عالمان با مذاقهای مختلف و گوناگون این آزادی را ایجاد کرد و زمینه اجتماعی و سیاسی مساعد برای تولد افکار این گونه ای در حوزه های فقهی شیعی گشت و این مسلک ها در درون علما و نخبه گان شیعه ایجاد می شد که خود آن یک عامل است و حکومت صفوی هم آنها را حمایت می کرد و سبب نشو و نمای افکار و نزاع ها مختلف می شد این عامل را می توانیم عامل سیاسی یا اجتماعی محسوب کنیم .

یک عامل هم مطرح شدن ذوق یا مکتب عقلی بود که در اثر کثرت استفاده از قواعد فلسفی و عقلی و تشدد در اخذ به اخبار یک عامل علمی را تشکیل می داد.

یکی از عوامل دیگری که می توان نام برد این است که در مقابل حکومت های سنی حکومت شیعی شکل گرفت که دنبال احیای میراث شیعه بودند و حرکت عظیم جمع آوری اصول روائی و اعتماد سازی به آنها به عنوان احادیث شیعه شروع شد و برای احیا آنها و به دست آوردن اصول و کتابهایی که اصحاب و روات زمان ائمه (علیهم السلام) ضبط کرده بودند تتبعها و تلاشها صورت گرفت و واقعا یکی از امتیازات این زمان در مقابل اهل سنت همین حرکت مبارک است که در جمع آوری مجدد باقیمانده از اصول روائی منجر شد به بروز محمودون ثلاثه که سه موسوعه بزرگ حدیثی را تنظیم کردند (وسائل شیعه) مرحوم حرّعاملی (رحمه الله) و (وافی) مرحوم فیض کاشانی (رحمه الله) و (بحارالانوار) مرحوم مجلسی (رحمه الله) که سه موسوعه بزرگ حدیثی ما است و همچنین مرحوم سید هاشم بحرانی (رحمه الله) (تفسیر برهان) را ارائه داد که آنچه از روایاتی که در رابطه با آیات شریف قرآن صادر شده است را جمع آوری نمود و در ذیل هر آیه ده ها روایت آورده است که بسیار تفسیر نفیس و شریفی است و در حقیقت حفظ میراث روایی شیعه از دست آوردهای این عالمان بزرگ است.

یکی دیگر عوامل طرز فکر خاص برخی از موسسین حرکت اخباری گری یعنی مرحوم استرآبادی (رحمه الله) است که ایشان دو نگاه ذهنی خاص داشت یکی تشکیکات و اشکالات و نقادیهای سطحی ایشان نسبت به مسائل منطقی و عقلی بود که مسائل عقلی را به حسی و غیر حسی - برهانی - تقسیم می کند که برهان و استدلال نزد ایشان خطا پذیر است و ریاضیات را از قسم حسی قرار می دهد شبیه مکتب حسیون اروپا که می گویند ادراکات غیر حسی را قبول نداریم البته مرحوم استرآبادی (رحمه الله) بیش از صد سال قبل از مکتب حسیون اروپا می زیسته است لیکن این طرز تفکر به اثبات اصول دین هم لطمه می زند که اثبات اغلب آنها از طریق حسی نمی باشد و ایشان همین طرز تفکر را مبنای نقد تمسک فقها به قواعد علم اصول قرار می دهد.

یک نگاه دیگر ایشان این بود که علم اصول فقه و برخی امور دیگر که در استدلالات مجتهدین آمده است متخذ از فقه و اصول فقه اهل سنت است و آنها قبل از شیعه اصول فقه و رجال و درایه تدوین کردند و مجتهدین ما از آنها اقتباس نموده اند و باز مسئله دیگری که از آن استفاده کردند این که استدلالات و استنادات

فقهی فقه‌های قبل از این دوره و متصل به عصر معصومین مثل مرحوم صدوقین (رحمهم الله) و کلینی (رحمه الله) فقط به روایات است و بحث‌های اصولی و عقلی در این استدلالات راه ندارد تا چه رسد به روات و اصحاب ائمه (علیهم السلام) که اصلاً بحث اصولی نداشتند بنابراین فقه‌های اصلی ما اخباری بودند و شاهد بر آن وجود تقسیم بندی فقه‌ها به اخباری و غیر اخباری در کلمات علامه (رحمه الله) است که در نه‌ایه تقسیم بندی به این صورت مطرح کرده اند و آن را شاهد می گیرند که اصل فقه و فقهاء شیعه اخباری بوده اند و بعداً مجتهدین تحت تأثیر سنی ها قرار گرفته و این طریق را وارد فقه شیعه کرده اند و این دو سه نگاه اشتباه ذهنی ایشان منجر شد به تدوین (الفوائد المدینه) که در آن بر ضد اصولیین و مجتهدین بزرگ شیعه قلم فرسایی کرده است و اصطلاحات آنها را یکی یکی در معرض نقد قرار می دهد و اجتهاد را به معنای سنی آن یعنی اعمال رای، معرفی کرده و آن را باطل قلمداد می کند و همچنین تمسک به اجماع را مذاق عامه قرار می دهد و طریقه مجتهدین و استدلالات آنها را نادرست دانسته و بر طریقه اخباری گری که مظهر اصلی آن لزوم اخذ به کل اخبار موجود در کتب است تأکید می کند لیکن همه این نگاه‌های ایشان نادرست است آن تقسیم بندی مسائل منطقی به حسّی و غیر حسّی غلط می باشد و آنچه که گفته شده علمای صدر اول مثل صدوقین (رحمهم الله) و کلینی (رحمه الله) اخباری بودند درست نیست نه آنها اخباری به این معنا بودند و نه آنها‌یی که بعد آمده و اصول نوشته اند مثل شیخ مفید (رحمه الله)، سید مرتضی (رحمه الله)، شیخ طوسی (رحمه الله) محقق (رحمه الله)، علامه (رحمه الله) اصول را اقتباس از اهل سنت کردند و بلکه اصول را به جهت پیشین‌از بودن بعد از عصر ائمه (علیهم السلام) از خود روایات و فقه شیعه استخراج کرده اند مرحوم بهبهانی (رحمه الله) این مطلب را شرح می دهد که احتیاج به علم اصول از بعد عصر تشریع و صدور بیان شرعی است چون نزد شیعه عصر تشریع تا زمان غیبت کبری استمرار داشت و با رحلت پیامبر (صلی الله علیه وآله) تمام نمی شد و این استمرار و تداوم وجود معصوم سبب شد که در آن عصر دسترسی به معصومین (علیهم السلام) آسان باشد لذا نیازی به استدلال فقهی نبود علاوه بر این که تأکید ائمه (علیهم السلام) بر این بود که میراث‌روایی و سنت پیامبر (صلی الله علیه وآله) و معصومین (علیهم السلام) منتشر و جمع آوری شود و الا ریشه بحث‌های اصولی در زمان ائمه (علیهم السلام) و اصحاب آنها نیز وجود داشته است و مرحوم سید حسن صدر (رحمه الله) در کتاب تاسیس



الشیعه بیان می کند که برخی از اصحاب ائمه (علیهم السلام) علم اصول را قبل از شافعی و عضدی تدوین کردند یعنی رساله هایی در دلالت الفاظ تدوین نمودند ولی چون دسترسی مستقیم به ائمه (علیهم السلام) راحت بود کمتر مورد استفاده و توجه قرار می گرفت قبلاً هم عرض شد که فقهای ما در ابتدا مقید بودند که روایات را جمع آوری کنند و متن فتوا هم روایت بود نه به این جهت که اصول فقه را قبول نداشتند - چنانکه استرآبادی تصور کرده است - بلکه به جهت اینکه می خواسته اند در ابتدا به گونه ای عمل کنند که روایات را - که عمده ادله فقه ما است - در کتب خود جمع آوری و حفظ کنند و علما در عصر فقه روایی به تفریعات وارد نمی شدند نه به این دلیل که آنها را قبول نداشتند و لذا به تدریج که از عصر روایات دور می شدیم و روایات فقهی هم جمع آوری شده و یا می شد احساس نیاز به قواعد کلی اصولی و فقهی مخصوصاً در تفریعات و استخراج احکام از همان روایات بیش از پیش ظاهر می شد که قهراً باید اصول آن را تدوین می کردیم و این قواعد که تنظیم می شد بر اساس اصولی است که از خود این روایات و احادیث استفاده می شود.

بنابراین نوعی سطحی نگری است که فرض شود اصول شیعه اقتباس از اصول سنی است البته مباحث الفاظ و برخی امور دیگر مشترکات این علم است و علمای اهل سنت هم زودتر نیازمند به این مباحث شدند و آنچه نوشتند بر اساس اصول خودشان و مذهب خودشان بوده است ولی اصول شیعه متخذ از آنها نیست همانگونه که قبلاً هم بیان شد و اشتراک لفظی برخی اصطلاحات مانند اجماع و یا اجتهاد نبایستی منشأ این سطحی نگری گردد زیرا که اجماع نزد ما کاشف قطعی از سنت معصومین (علیهم السلام) و اجتهاد نیز به معنای تطبیق و تفریع و استخراج از کتاب و سنت است نه اعمال رأی و ظنون .

همچنین فقهای قبل از شیخ طوسی (رحمه الله) اخباری نبودند بلکه مقصود از اخباری بودن آنها در کلام مرحوم علامه (رحمه الله) این است که آنها اخبار را جمع آوری نموده و به آن بسنده می کردند و وارد تفریعات نمی شدند و جایی که می خواستند فتوا بدهند طبق متن روایت فتوا می دادند و دنبال تفریع و تشقیق نبودند و می خواستند احادیث ائمه (علیهم السلام) را حفظ کنند و مرحوم شیخ محمد تقی (رحمه الله) صاحب حاشیه در هدایة المسترشدين این مطلب را به خوبی بیان می کند و می فرماید (فإن قلت إن علماء الشيعة قد كانوا من قديم الزمان على صنفين من إخباري و أصولي كما أشار إليه العلامة في النهاية و غيره قلت إنه و إن كان

المتقدمون من علمائنا أيضا على صنفين و كان فيهم أخبارية يعملون بمتون الأخبار إلا أنه لم يكن طريقتهم ما زعمه هؤلاء بل لم يكن الاختلاف بينهم و بين الأصولية إلا في سعة الباع في التفريعات الفقهية و قوة النظر في تقرير القواعد الكلية و الاقتدار على تفريع الفروع عليها فقد كانت طائفة منهم أرباب النصوص و رواة الأخبار و لم يكن طريقتهم التعدي عن مضامين الروايات و موارد النصوص بل كانوا يفتون غالبا على طبق ما يروون و يحكمون على وفق متون الأخبار و في المسائل المتعلقة بالفروع و الأصول و لم يكن كثير منهم من أهل النظر و التعمق في المسائل العلمية ممن له سعة باع في الاقتدار على الاستدلال في المسائل الكلامية و الفروع الفقهية و إن قصدوا ذلك أحيانا عند مسيس الحاجة و هؤلاء لا يتعرضون غالبا للفروع الغير المنصوصة و هم المعروفون بالأخبارية و طائفة منهم أرباب النظر و البحث من المسائل و أصحاب التحقيق و التدقيق في استعلام الأحكام من الدلائل و لهم الاقتدار على تأصيل الأصول و القواعد الكلية عن الأدلة القائمة عليها في الشريعة و التسلط على تفريع الفروع عليها و استخراج أحكامها منها و هم الأصوليون منهم كالعماني و الإسكافي و شيخنا المفيد و سيدنا المرتضى و الشيخ قدس الله أرواحهم و غيرهم ممن يحذو حذوهم و أنت إذا تأملت لا تجد فرقا بين الطريقتين إلا من جهة كون هؤلاء أرباب التحقيق في المطالب و أصحاب النظر الدقيق في استنباط المقاصد و تفريع الفروع على القواعد و لذا اتسعت دائرتهم في البحث و النظر و أكثروا من بيان الفروع و المسائل و تعدوا عن متون الأخبار إلى ما يستفاد منها بالفحوى أو بطريق الالتزام أو غيرهما و أولئك المحدثون ليسوا غالبا بتلك القوة من الملكة و ذلك التمكن من الفن فلذا اقتصروا على ظواهر الروايات و لم يتعدوا غالبا عن ظاهر مضامينها و لم يوسعوا الدائرة في التفريعات على القواعد و لذا رأيهم لما كانوا في أوائل انتشار الفقه و ظهور المذهب كان من شأنهم تنقيح أصول الأحكام التي عمدتها الأخبار المأثورة عن العترة الطاهرة فلم يتمكنوا من مزيد إمعان النظر في مضامينها و تكثير الفروع المتفرعة عليها ثم إن ذلك إنما حصلت بتلاحق الأفكار في الأزمنة المتأخرة[۱]

از کلام مرحوم شیخ طوسی (رحمه الله) هم همین مطلب استفاده می شد که در مقدمه مبسوط مطرح کردیم که عامه، بر ما خرده می گرفتند که شما فقه ندارید و کتب روایی دارید فلذا کتاب مبسوط را نگاشتند،

در حقیقت این یک مغالطه لفظی است که علمای اولیه، محدث هستند پس اخباری مسلک هستند و این روشن است و این حرکت دارای مشخصاتی است .

۱- عدم اعتماد استدلالات عقلی و اصولی در فقه .

۲- توسعه در اخذ به اخبار و این که همه آنچه در کتب روایی آمده است معتبر است و به بحث های رجالی و علم درایه احتیاجی نیست

۳- عدم صحت تمسک به اجماع و این که از ادله فقه اهل سنت است که وارد فقه شیعه شده است.

۴- عدم صحت تمسک به ظهورات آیات قرآن تا روایتی در تفسیر آن وارد نشده باشد.

۵ - لزوم توقف عند الشبهة مطلقا- کلام مرحوم استرآبادی(رحمه الله)- و یا در شبهه تحریمی که مشهور اخباریون قائلند.

۶- بطلان اجتهاد و تقلید که به معنای سنی آن حمل شده است .

**جلسه بیست و چهارم: ۳۰/۰۲/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: ادوار فقه شیعه

در رابطه با ادوار فقه شیعه مطالبی را عرض کردیم و چهار دور بیان شد و دور چهارم که دور افراط و تفریط جریان فقهی بود، گذشت .

۵ - دور ۵ و ۶ که برخی از بزرگان آن را یک دور محسوب کردند دور تصحیح و اعتدال و دور کمال و تحول بزرگ است.

دور پنجم دور اصلاح دور چهارم و احیاء مجدد مباحث فقهی و اصول فقه است یعنی دوری است که مقابله با افراطی گری در آن صورت گرفت و علمایی بودند که متوجه شدند هم تفکرات تفریطی مکتب عقلی محقق اردبیلی (رحمه الله) نادرست است و هم تفکرات افراطی و سطحی محمد امین استرآبادی (رحمه الله) و مغالطه های لفظی و تهاجم ایشان به علما ناروا است و در صدد تنقیح مباحث اصولی و دفع شبهات ایشان بر آمدند و جایگاه علم اصول، استدلال و استنباط را بر اساس فقه شیعه، روشن کردند و هم فرق آن را با مذاهب عامه توضیح دارند و اثبات کرده اند و هم تشکیکات امثال صاحب معالم (رحمه الله) و صاحب مدارک (رحمه الله) را در اسناد روایات دفع کردند و چگونگی اثبات وثاقت و حجیت راویان در اسانید احادیث اهل بیت (علیهم السلام) را اثبات کردند البته می توان در مقابله با تفکر اخباری گری کسانی را نام برد که قبل از وحید بهبهانی (رحمه الله) به این موضوع توجه پیدا کرده و در صدد رد آن بودند مانند مرحوم سید حسین جمال الدین خوانساری کبیر (رحمه الله) و شیخ محمد حسن شریانی (رحمه الله) و شاگردش صدر الدین رضوی قمی (رحمه الله) که کتابهایی ارزنده و با دقت در اصول نوشتند و خیلی از حرفهای اخباری ها را نقد کردند لیکن شخصیت شاخص این دوره مرحوم علامه وحید بهبهانی شیخ محمد باقر (رحمه الله) است که در برجیدن بساط اخباری گری نقش فوق العاده ای داشتند و در احیا مکتب مجتهدین و تأسیس مجدد و وسیع علم اصول فقه و تعلیم فقیهانی بزرگ نقش عظیمی را ایفا نمودند و اکثر علمای بزرگ این دوره از شاگردان ایشان هستند و ایشان

اصالتاً اصفهانی بودند که ۲۰ سال در بهبهان برای مقابله با تفکرات اخباری هایی که در بهبهان و اطراف آن بودند اقامت می کند و این مرد بزرگوار که موسس این دور قلمداد می شوند هم با افراط گری عقلی و تشدد ها و نقدهای مکتب عقلی محقق اردبیلی (رحمه الله) مقابله کرد و در مقابل نوشته های محقق اردبیلی (رحمه الله) و شاگردان ایشان صاحب مدارک (رحمه الله) و صاحب معالم (رحمه الله) و تشدد آنها در اخذ به اسانید اخبار و رفتن به سمت انسداد باب علم و علمی و حجیت مطلق ظن ایستاد و اشکالات آنها را دفع و حل کرد و اسناد روایات را تصحیح نمود و در این رابطه تعلیقه خوبی بر کتاب رجالی تنقیح المقال محقق استرآبادی دارد که کتاب خوبی در رجال است و همچنین تعلیقه بسیار محققانه و عالمانه ای بر مجمع الفوائد و البرهان مرحوم اردبیلی (رحمه الله) دارد و اشکالات ایشان را دفع می کند و هم کار اصلی وی مقابله با تفکر افراطی اخباری گری است که هر دو جریان تفریطی و افراطی را تصحیح کرد که در نهایت به بحث اخباری گری هم خاتمه داد و صحت طریقه مجتهدین برای فقهای بزرگوار بعد از ایشان روشن شد و همچنین مشخص شد که مقصود از اجماع و اجتهاد و یا دلیل عقلی در اصول فقه چیست و مباحث اصولی را منقح کرد و تقسیم بندی بسیار زیبایی در ادله فقه طرح نمود که همان تقسیم به (ادله اجتهادی) و (ادله فقهائی) است ولذا ایشان معروف شد به استاد الكل فی الكل و یا استاد اعظم به جهت شاگردانی که تربیت کرده بود که بزرگترین فقها این عصر بلکه عصرها هستند مثل مرحوم سید مهدی بحر العلوم (رحمه الله) و شیخ جعفر کاشف الغطا (رحمه الله)، و سید محمد طباطبایی (رحمه الله) و سید علی (رحمه الله) صاحب ریاض و ملا مهدی (رحمه الله) و ملا احمد نراقی (رحمه الله) و میرزای قمی (رحمه الله) و صدها فقیه بزرگوار دیگر که هم در علم و هم در عمل شاخص هستند و از استوانه های مکتب تشیع بودند که تمام شاگردان به شاگردی ایشان افتخار می کردند و با عظمت از ایشان تعریف و یاد می کنند و مرحوم وحید (رحمه الله) علاوه بر تدریس و تربیت این بزرگان به تدوین رساله های زیادی نیز اقدام کرده اند و یکی از شاگردان ایشان - مرحوم حائری (رحمه الله) - می گویند که ایشان حدود ۶۰ کتاب یا رساله نوشته است و به جهت وجود علمای اخباری در زمان ایشان، اقدام به بحث و گفتمان و مقابله با آنها می نمودند که نقش مهمی در تصحیح حرکت اخباری گری داشت معاصر ایشان مرحوم صاحب حدائق (رحمه الله) بوده است که به مرحوم وحید (رحمه الله) خیلی احترام می گذاشت و از معتدلین این جریان

به شمار می رفت و هر دو در کربلای معلای معاصر و مشغول به تدریس بودند و این نکته که در کنار هم بودند، در حل شبهات و اشکالات خیلی نقش داشته است و عمده امتیازات این دوره عبارت است از:

- ۱ - دفع شبهات دو جریان تفریطی و افراطی که عرض شد.
- ۲ - توضیح و تنقیح ادله استنباط فقهی که مربوط به شیعه است - نه قیاس، استحسان و تفسیر به رای - و این که اجماع هم کاشف از سنت است و عمده ادله در فقه شیعه همان کتاب و سنت است که روایات معصومین (علیهم السلام) است .
- ۳ - منقح کردن علم اصول و قواعدش و لزوم و پیش نیاز بودن علم اصول که عرض شد استدلالات فقهی متوقف بر مشخص کردن ادله عام فقه است که مباحث اصولی متکفل آن می باشد و عمده آنها مستفاد از آیات و روایات است که باید دلالت آنها مشخص شود و منقح گردد.
- ۴ - تقسیم ادله فقه به ادله اجتهادی و فقهی یعنی امارات و اصول عملیه که قبلاً شرح آن گذشت و عمده این تقسیم بندی و این دو اصطلاح مربوط به ایشان است.
- ۵ - مهندسی و تنقیح مباحث فقهی مخصوصاً در باب معاملات و تقیید قواعد کلی در فقه و مهم ترین و فنی تری کتاب های اصولی و فقهی استدلالی و اجتهادی در همین دوره تدوین شده است امثال ریاض، مفتاح الکرامه و کشف الغطاء، فصول، قوانین، حاشیه بر معالم که تحول عظیمی را در هر دو علم نشان می دهد .
- ۶ - دفاع از فتاوی مشهور قدما که مورد نقد دو حرکت افراط و تفریطی قرار گرفته بود و توضیح استدلال فقهی صحیح بر آنها ولذا است که می بینیم در نوشته های این بزرگان برای فتاوی قدما خیلی ارج قائلند و سعی بر تصحیح و توجیه آنها می شود .
- ۶ - دوره ششم نامش دوره کمال و تحول بزرگ فقهی و اصولی است که در حقیقت امتداد همین دور قبلی است ولی به

جهت رسیدن به قله های بالاتر می شود آن را یک دوره برتری محسوب کرد که این دور از زمان مرحوم شیخ انصاری(رحمه الله) و توسط ایشان شروع می شود مرحوم شیخ انصاری(رحمه الله) از شاگردان شاگردان مرحوم بهبهانی(رحمه الله) است که تحولی شگرف در فقه و اصول ایجاد کرد؛ هم در اصول و هم و در فقه و مخصوصاً در فقه معاملات و مکاسب احساس می شود که کار مرحوم شیخ(رحمه الله) تحول کیفی و گام بلندی بوده است که فرق می کند با کتابهای قبل ایشان هم در اصول و هم در فقه مخصوصاً در مکاسب که این کتاب بسیار ارزنده است و محور مباحث فقهی پس از ایشان شد و تقریرات زیادی از ایشان در ابواب دیگر هم چاپ شده است مثلاً در قضا، طهارت، خمس و ابواب فقهی دیگر و ایشان با دقت نظر و اشراف و نبوغی که داشتند تحول بزرگ را ایجاد کردند که آن را دور کمال و تحول بزرگ می نامیم و رشد صناعی و استدلالی علم فقه و اصول فقه که امروز در دست ما است توسط ایشان و شاگردان بزرگی را که تربیت کرده بودند صورت گرفته است مثل میرزای بزرگ سید محمد حسن شیرازی(رحمه الله) و شیخ حبیب الله رشتی(رحمه الله) و مرحوم آخوند خراسانی(رحمه الله) و آشتیانی(رحمه الله) و کنی(رحمه الله) و صدها فقیه دیگر که در فقه و در اصول کارهای بزرگی را انجام داده اند و شاگردان این شاگردان، مثل مرحوم میرزای نائینی(رحمه الله) و شیخ ضیاء الدین عراقی(رحمه الله) و میرزا محمد تقی شیرازی(رحمه الله) و سید محمد اصفهانی فشارکی(رحمه الله) و شیخ عبدالکریم حائری(رحمه الله) و شیخ محمد حسین اصفهانی(رحمه الله) افکار شیخ انصاری(رحمه الله) را تنقیح کرده و در دسترس ما و اساتید ما قرار داده اند .

مشخصات این دوره را نیز می توان در چند بخش خلاصه کرد .

۱ - تفسیم بندی فنی مباحث اصول که به گونه ای تفصیلی تر شکل گرفت، مباحث الفاظ و استلزامات عقلی و مباحث حجج و امارات و اصول علمیه و تعادل و تراجیح و تعارض ادله و در هر بخشی مباحث مقدماتی آن جدا شد و معنای حجت شرعی و فرق بین اصول شرعی و عقلی و فرق بین امارات و اصول عملی و حکم ظاهری و حکم واقعی و مسائل اصولی مهم دیگر نکات علمی متقنی است که در تک تک این اقسام بیان شد و تحولی با سابقه در اصول شیعه پیدا شد و با علم اصول که در زمان های قبل بود و مجمل بود تفاوت عظیمی

پیدا کرد و اصطلاحات و قواعد جدید و روشهای صناعی و علمی دیگری را در بر گرفت و مباحث علم اصول به دو بخش اصلی تقسیم شد.

۱ - مباحث الفاظ که مشتمل بر دو نحو دلالت است .

(۱) دلالات لفظی خطابات مثل مباحث اوامر و نواهی و عام و خاص و مفاهیم .

(۲) دلالات التزامی عقلی خطابات یا استلزامات عقلی.

۲ - مباحث أمارات و اصول که مشتمل است بر :

(۱) مباحث حجج و امارات یا ادله اجتهادی (۲) مباحث اصول عملیه (۳) مباحث تعارض ادله - تعادل و ترجیح - که هریک از این مباحث از این انواع و اقسام گوناگونی است و در مقدمه هر نوع از این ادله بحث های تمهیدی و مقدماتی و تحلیلی نیز به گونه ای فنی و علمی تنقیح گشته و توضیح داده شده است که بسیار گرانسنگ و ارزشمند است.

۲ - در علم فقه هم توسط مرحوم شیخ (رحمه الله) گامی بزرگ مخصوصاً در فقه معاملات برداشته شد که هم تتبع کامل در کلمات فقها دارد و هم تحقیق و امتیازات صناعی و استدلالی جدیدی را در بر دارد و هم بعضاً ناظر به نظریه پردازی و اعطای قواعد کلی در حقوق و معاملات است مثل نظریه خیار و اقسام آن و نظریه شروط که بسیار مهم است و یا شرایط عقد و شرایط متعاقدين و عوضین که نگاه های نظریه پردازی کلان به فقه است این نگاه قبل از مرحوم شیخ (رحمه الله) به این روشنی نبوده است و اگر هم بوده محدود بوده است.

۳ - در بحث های رجالی و توثیقات هم در این دوره مباحثی جدیدی مطرح شده است و قواعد رجالی عام در این دوره منقح گشته است و تحقیقات و تتبعها و طبقه بندی هایی که آقای بروجردی (رحمه الله) و آقای خویی (رحمه الله) ارائه داده اند خیلی ارزشمند است



۴ - توجه به نظریات حقوق روز به تدریج در کلمات مرحوم میرزا (رحمه الله) و برخی شاگردان ایشان آمده است که نگاه به مکتب های حقوقی امروز است که در فقه معاملات به تدریج وارد شده است و غنای بیشتری به آن داده است .

۵ - فقه الحکومه هم در این دوره جلوه دیگری داشته است چون با حرکت مشروطه در ایران توأم شده است که مورد توجه مرحوم آخوند (رحمه الله) شده بود و شاید شروعش از زمان مرحوم میرزا (رحمه الله) در بحث فتوای ایشان در تحریم تنباکو بوده است و بحث فقهی حکومت مشروطه و کتب معروف مرحوم میرزای نائینی (رحمه الله) در این رابطه از امتیازات این عصر است و نه تنها بحث های فقه حکومتی و حاکمیت در جوامع علمی و حوزه ها وارد شد که مهمتر از آن، نقش عملی و سیاسی علما و روحانیون یعنی مرجعیت و نیابت عامه فقه های بزرگ در این دوره جا افتاده بود و در حقیقت از دوران محقق کرکی (رحمه الله) به بعد که بیش از پیش به این نکته توجه شده بود که نائب عام در عصر غیبت فقها هستند ساختار مرجعیت فقهاء به عنوان حاکمیت شرعی اصلی و مستقل از حکومتها شکل گرفته بود و فقها نیز همانند نقش مستقل ائمه (علیهم السلام) از حکومت های زمانشان فقها نیز ولایت عامه بر شیعیان پیدا کرده بودند که یک حکومت واقعی بر مردم بوده و امتداد حرکت ائمه اطهار (علیهم السلام) بود و همان نقش را در مقابل حاکمان ظالم و منحرفان و تحریف کنندگان و مستکبران ایفاء می کرد که فتوای مرحوم میرزای بزرگ (رحمه الله) در تنباکو و مرحوم میرزای دوم (رحمه الله) در جهاد با انگلیسی در عراق و موارد دیگر از مصایدق بارز آن است .

همین ساختار دینی، ولایتی و مرجعیتی بود که توسط امام راحل (رحمه الله) و قیام ایشان با پشتیبانی مردم مؤمن منجر به پیروزی انقلاب اسلامی و برپایی جمهوری اسلامی شد که نقطه عطف جدیدی در تاریخ شیعه و اسلام و کل جهان ایجاد کرده است که آثار و برکات آن این بود که مقدمه ای گشت برای تحول بزرگ جهانی و ظهور منجی عالم بشریت - که موعود همه ادیان است و صاحب اصلی ولایت کبرای الهی می باشد و زمین

را پر از عدل و نور می کند - یعنی امام زمان ارواحناله الفداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف - ان شاء الله تعالی.

**جلسه بیست و پنجم: ۱۰/۰۳/۹۳**

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: بحث ششم وجوب اجتهاد و تفقه در دین

بحث در مدخل علم فقه بود که رسیدیم به وجوب اجتهاد و تفقه در دین که ۵ عنوان اول را عرض کردیم و تمام شد که در مورد هر یک از عناوین پنجگانه گذشته نکاتی گفته شد که بسیار مهم بوده و در فهم جایگاه علم فقه و شناخت آن موثر می باشد.

**۶ - وجوب اجتهاد و تفقه در دین:**

بحث ششم وجوب اجتهاد و تفقه در دین است تعریف اجتهاد قبلاً گذشت؛ بذل وسع و مشقت در تحصیل شیی که مشقت دارد و در اصطلاح معنای خاص نزد فقه عامه داشت که به معنای اعمال رای و قیاس است و در فقه ما صحیح نیست و اجتهاد دارای معنای اصطلاحی دیگر نیز هست که در مقابل معنای اصطلاحی اول می باشد به این معنا که اجتهاد در خود ادله شرعی - کتاب و سنت - بود و برای این معنا که معنای صحیحی است تعریف هایی در کلمات فقهای خاصه و عامه آمده است و تعاریف مختلفی ذکر شده است و ما به چهار تعریف اشاره می کنیم ۱- (بذل الجهد فی استخراج الأحكام الشرعیة) [۱] که مرحوم محقق (رحمه الله) در کتاب معارج، اجتهاد را این گونه تعریف کرده است ۲ - (استفراغ الوسع فی تحصیل الظنّ بأیّ طریق اتفق) که در کتاب (مبادی الاصول) علامه حلی (رحمه الله) این تعریف ذکر شده است ۳ - مرحوم آخوند (رحمه الله) در کفایه فرموده است (استفراغ الوسع فی تحصیل الحجّة الشرعیة) [۲] که تعدیل تعریف علامه است زیرا که تحصیل (ظن) خصوصیت ندارد ۴ - متأخرین از جمله صاحب کفایه (رحمه الله) تعریف را عوض کرده اند و دو قید بر آن اضافه نموده اند و گفته اند (ملکة یقتدر بها علی استنباط الحکم الشرعی الفرعی من الاصل فعلاً أو قوة قریبة) [۳] برخی من (ادلته التفصیلیه) را هم اضافه کرده اند.

البته کلمه اجتهاد در هیچ روایتی به این معنای اصطلاحی وارد نشده است ولی منظور از این تعریف آن است که مخصوص بشود به همان موضوع و موردی که مراد اصحاب اصطلاح است یعنی علم و حجتی که مجتهد به دست می آورد نه حجتی که مکلف مقلد نیز از تقلید بدست می آورد که آن هم علم به حجت بوده و ظن نوعی است و ممکن است یک مکلفی برای تحصیل آن نیز استفراغ الوسع بکند مثلاً شاهد و بینة ای بر اعلمیت و سایر شرایط حجیت تقلیدش لازم داشته باشد تا برسد به حجت شرعی که برای عامه مکلفین قرار داده شده است.

پس باید تعریف به گونه ای باشد که این حجت - یعنی حجت نزد مقلد - را خارج کند و این تعریف مخصوص به مجتهدین و حجت هایی بشود که مجتهدین برای حکم شرعی به دست می آورند و از طرفی دیگر احکامی بر اجتهاد بار می شود و مد نظر است که در آن تعریف به جهت آن احکام دو قید را اخذ کردند یکی قید ملکه اجتهاد است که به معنای قدرت بالفعل بر تحصیل حجت است نه مجرد قدرت عقلی که برای مقلد هم هست که مثلاً برود درس بخواند و تحصیل کند ولی ملکه ندارد پس ملکه حالتی است که آن حالت امکان بالفعل استنباط حکم را در بردارد فلذا کلمه ملکه را اخذ کردند و گفته اند به معنای قدرتی است که استنباط بالفعل یا قریب به فعل را در بر می گیرد و همچنین قید عن ادلته التفصیلیه اخذ شده است تا مقلد خارج شود زیرا که یک دلیل اجمالی که تقلید است بیشتر ندارد و از ادله تفصیلی نیست این نسبت به این نکته که تعریف خاص به علم و حجت مجتهد شود و اما نسبت به احکامی که بر مجتهد بار است و موضوعش علم مجتهد است این هم یک سری از احکام را در بر می گیرد از قبیل حرمت تقلید و جواز عمل به رای خود و یا جواز افتای به دیگران یا آثار و احکام دیگری که بر اجتهاد بار است غیر از فتوا مثل نفوذ حکم قاضی اگر مجتهد باشد و همچنین نفوذ ولایتش بر امور حسبه و مالیه و ولایت عامه، اینها آثاری است که بر اجتهاد بار می شود و بحث تعریف اجتهاد در ترتیب این آثار هم اثر دارد که از آنها به طور مفصل در کتاب اجتهاد و تقلید بحث شده است .

به عنوان مثال نسبت به حرمت تقلید بحث شده است که آیا موضوعش اجتهاد فعلی است یا ملکه نیز کافی است که اگر اجتهاد به معنای تحصیل بالفعل حجت باشد که معنای اضیقی است کسی که ملکه را هم دارد

می توان تقلید کند اما اگر تعریف اجتهاد، داشتن آن ملکه باشد چه اعمال بالفعل این ملکه را اعمال کرده باشد و چه اعمال نکرده باشد چون که ملکه را داراست نمی تواند تقلید کند منشأ این بحث هم آن است که گفته می شود ادله رجوع جاهل به عالم در تقلید شامل صاحب ملکه نمی شود هر چند بالفعل اجتهاد و تحصیل حجت نکرده باشد ولیکن در جواز افتاء، اجتهاد بالفعل لازم است بلکه اجتهاد مطلق در فقه لازم است که آن هم به نکاتی در مباحث اجتهاد و تقلید اثبات شده است .

همچنین بحث در این که آیا صاحب ملکه یا متجزی می تواند قاضی باشد یا خیر؟ و آیا می تواند افتا بدهد یا خیر؟ در کتاب اجتهاد و تقلید بحث می شود و ادله آن احکام با یکدیگر فرق می کند چرا که برخی دائر مدار معنای اوسع یعنی داشتن ملکه است و برخی دائر مدار معنای أضیق یعنی اجتهاد و بالفعل و یا اجتهاد مطلق است که جای این بحث ها در همان کتاب اجتهاد و تقلید است که از مباحث مقدماتی ابواب فقهی است و مطرح شده است که آیا بحث اصول است که برخی مثل صاحب کفایه (رحمه الله) آن را در اصول بحث کرده اند و یا فقهی که در مقدمه کتاب شریف عروه از آن بحث شده است و در حقیقت بحث فقهی است اما از مباحث مقدمات و مدخل فقه است که می توان آن را همین فصل ششم قرار داد ولیکن ما می خواهیم بخشی از آن را - یعنی أصل وجوب اجتهاد - در اینجا بحث کنیم. حاصل این که اجتهاد به معنای اصطلاحی در لسان ادله وارد نشده است تا ببینیم به معنا بذل الوسع است و یا به معنا ملکه است بلکه در هر موردی از احکام باید به دلیل آن حکم رجوع شود مثلاً در حکم به حرمت تقلید گفته می شود که ادله جواز تقلید صاحب ملکه را نمی گیرد و چنین کسی که با تتبع می تواند مسئله را بررسی کند به حجت تفصیلی برسد مشمول ادله جواز تقلید و رجوع جاهل به عالم نیست لیکن از جنبه عمل کردن اگر بخواهد عمل کند باید تحصیل حجت فعلی نماید یعنی منجزیت احکام شرعی برای این انسان با ملکه رفع نمی شود و خروج از منجزیت علم اجمالی و یا احتمال تکلیف قبل از فحص با تحصیل حجت فعلی رفع می شود همچنین باید در جواز افتاء، باید بالفعل صاحب فتوا و رأی باشد و نمی تواند با ملکه فتوا دهد.

نسبت به جواز تقلید بحث های دیگری نیز هست که آیا باید داشتن این ملکه در حدی باشد که در همه ابواب فقهی این قدرت را داشته باشد یا تجزی در برخی از ابواب نیز کافی است و همچنین در آثار دیگر از قبیل ولایت بر قضا و یا حسبه و یا ولایت عامه هم این مباحث مطرح می شود و باید ادله آنها را بررسی کرد تا دیده شود که چه عنوانی در آنها آمده است مثلاً باید دید در مقبوله عمر بن حنظله و صحیحہ ابی خدیجه در قضاء چه وارد شده است که در آن معرفت به احکام و احادیث اهل بیت (علیهم السلام) و حلالنا و حرامنا شرط شده است که باید دید در کجا صادق است و یا سیره عقلا در رجوع جاهل به عالم چه مرتبه از علم میزان است اما نظر ما در این فصل ششم در این مدخل بحث از اصل وجوب اجتهاد است که واجب کفائی است که لازم است در امت، مجتهدینی وجود داشته باشند مانند برخی از واجبات کفایی دیگر بلکه یکی از أهم واجبات کفایی است و هم اصل آن وجوب کفایی است و هم بقائش و انفتاح بابش واجب است و ما ناظر به این مسئله هستیم که زاویه و بُعد دیگری در این مسئله است.

در بحث اجتهاد و تقلید از وجوب اجتهاد هم بحث می شود اما نه به این نحو که عرض شد بلکه اولین بحث در عروه همین بحث است که گفته است (يجب علی کل مکلف فی عباداته و معاملاته أن یکون مجتهداً أو مقلداً أو محتاطاً) [۴] و به این مناسبت بحث کردند که مراد از وجوب چیست و آیا این وجوب عقلی است یا شرعی؟ و مقصود از عقلی منجزیت علم اجمالی به احکام در شریعت است که هر مکلفی آن را اجمالاً می داند و یا احتمال تکلیف قبل از فحص است که عقلاً منجز است و نه برائت عقلی نسبت به آن جاری است و نه برائت شرعی و اصول ترخیصی شرعی؛ لهذا در این مورد بحث شده است که این وجوب عقلی است یا شرعی و بعد گفتند که اگر شرعی باشد نفسی است یا غیری و یا طریقی؟ وجوبات شرعی هم سه نوع هستند یا نفسی است که مقدمه واجب دیگری نیست و وجوبی واقعی است نه ظاهری مثل صلات و صوم و یا طریقی است که حکم ظاهری است مثل وجوب احتیاط شرعی در جایی که شارع به احتیاط امر کرده باشد و یا وجوب غیری است که واقعی است ولیکن مقدمه واجب دیگری است بنابر وجوب مقدمه واجب شرعاً مثل سیر الی مکه در حج و طهارت از خبث و حدث در نماز. ولیکن موضوع بحث آنجا غیر از بحث ما در این جا است زیرا که اولاً: آن بحث از وجوب اجتهاد بالخصوص نیست بلکه از وجوب جامع یکی از سه راه اجتهاد، تقلید، احتیاط

است که مکلف ذمه خودش را با یکی از آنها نسبت به احکام شارع تفریغ کند و لذا از عقلی بودن آن و شرعی نبودنش بحث به میان آمده است ولیکن ما در این جا بحثمان از این نیست بلکه از خصوص وجوب شرعی اجتهاد است.

ثانیاً: موضوع وجوب مذکور کل مکلف است یعنی آن وجوب عینی است و بر هر مکلفی لازم است ذمه خود را به یکی از سه طریقی که ذکر شده تفریغ کند و اما موضوع وجوب اجتهاد بالخصوص در اینجا هر مکلفی نیست بلکه وجوب کفایی است نه عینی که اگر برخی آن را انجام دادند از دیگران ساقط است یعنی فرق دیگر در این است که این وجوب کفایی است مثل واجبات شرعی دیگر، پس میان بحث ما و آن بحث هم موضوعاً و هم حکماً فرق است.

البته در کتاب اجتهاد و تقلید فقط از آن وجوب بحث کردند که وجوب جامع یکی از سه طریق بر هر مکلفی است و لزوم عقلی آن اثبات شده است و همچنین بحث شده است که آیا می شود آن وجوب، شرعی هم باشد و اگر شرعی بشود اثباتاً دلیلی بر آن هست یا خیر و عمده بحث هایی که در اولین مسئله کتاب عروه قرار می گیرد همین بحث است و برخی نیز در تعلیقاتشان آورده اند که این وجوب عقلی است نه شرعی اما عقلی بودنش به معنای منجزیت عقلی است که اگر علم اجمالی موجود باشد که هست چون که هر مکلفی اجمالاً می داند شریعت دارای نواهی و اوامر است و این علم اجمالی بر او منجز است و باید از عهده آن خارج شود و موافقت قطعی علم اجمالی نماید زیرا که شرایط تنجیز را داراست و موافقت قطعی یا بالوجدان است که با احتیاط تام انجام می گیرد و یا بالحجه است که با تقلید یا اجتهاد شکل می گیرد .

یک بیان دیگر برای وجوب عقلی اوسع از آن نیز موجود است که گفته شود احتمال تکلیف هم قبل از تقلید و قبل از اجتهاد کافی است زیرا که همانگونه که اشاره شد نه براءت عقلی از آن جاری است و نه اصول مرخصه شرعی زیرا که ادله آنها اطلاق ندارد و احتمال قبل از فحص را شامل نمی شوند که در کتب اصول آمده است

و در رسائل مرحوم شیخ (رحمه الله) دو شرط را در خاتمه اصول عملیه از فاضل تونی (رحمه الله) ذکر کرده است یکی این که موجب ضرر نباشد و به این مناسبت وارد بحث قاعده لاضرر شده است و دوم این که قبل از فحص نباشد و بحث دوم هم این که آیا این وجوب، شرعی است یا خیر؟ و اگر هست آیا نفسی است یا طریقی؟ در این جا نیز بین شارحین عروه اختلاف شده است برخی گفته اند دلیلی بر وجوب شرعی نداریم و برخی هم گفته اند امکان ندارد این وجوب شرعی باشد زیرا که تکلیف شرعی نفسی معقول نیست و واجب واقعی دیگری غیر از احکام واقعی دیگر در کار نیست و غیری هم نیست چون مقدمیت علمی است و مقدمیت وجودی نیست پس اگر وجوب شرعی باشد وجوب طریقی است که گفته می شود یا جعل آن لغو است پس ممکن نیست و یا اگر هم لغو نباشد دلیلی بر آن وجود ندارد. صحیح در آن بحث این است که وجوب طریقی یکی از سه راه بر مکلفین معقول است و از روایات (هلا تعلّمت) می توان وجوب طریق را استفاده کرد و این لسان می تواند لسان جعل وجوب طریقی باشد مثل ادله احتیاط در شبهات تحریمی که در اخبار احتیاط آمده است و فقها در آنجا امکانش را رد نکردند بلکه گفته اند که دلالت ندارد و در اینجا نیز وجوب طریقی یکی از این سه طریق، نوعی احتیاط نسبی است. اشکال لغویت هم مندفع است به این که جعل احتیاط شرعی منجزیت شرعی می آورد که آکد از منجزیت عقلی است و آثاری هم دارد که در جای خودش بیان شده است. در حقیقت کل بحث در کتاب اجتهاد و تقلید از وجوب طریقی است که آنجا مطرح است و نسبت به سلوک یکی از سه راه مطرح شده و به همین بحث هم اکتفا کردند و دیگر وارد بحث از اصل وجوب اجتهاد نشده اند و متعرض این مسئله نشده اند که آیا خود اجتهاد وجوب کفایی دارد یا خیر و در چه حدّ است و آیا وجوب شرعی نفسی یا طریقی است؟ البته برخی مثل مرحوم آقای خویی (رحمه الله) در مستند عَرَضاً این تعبیر را دارد که اصل تفقه در دین واجب کفایی است که خیلی مجمل از آن رد شده است و آن را مورد بحث قرار نداده است با این که این بحث از فروع مهم فقهی است که باید به تفصیل از آن بحث می شد ولی متأسفانه مورد بحث قرار نگرفته است.



[١] مجله فقه أهل البيت(عليهم السلام) (بالعربية)، ج ٢٥، ص ٢٠١.

[٢] كفاية الاصول، الآخوند الخراساني، ص ٤٦٣.

[٣] كفاية الاصول، الآخوند الخراساني، ص ٤٦٠.

[٤] العروة الوثقى (للسيد اليزدي)، ج ١، ص ٣.